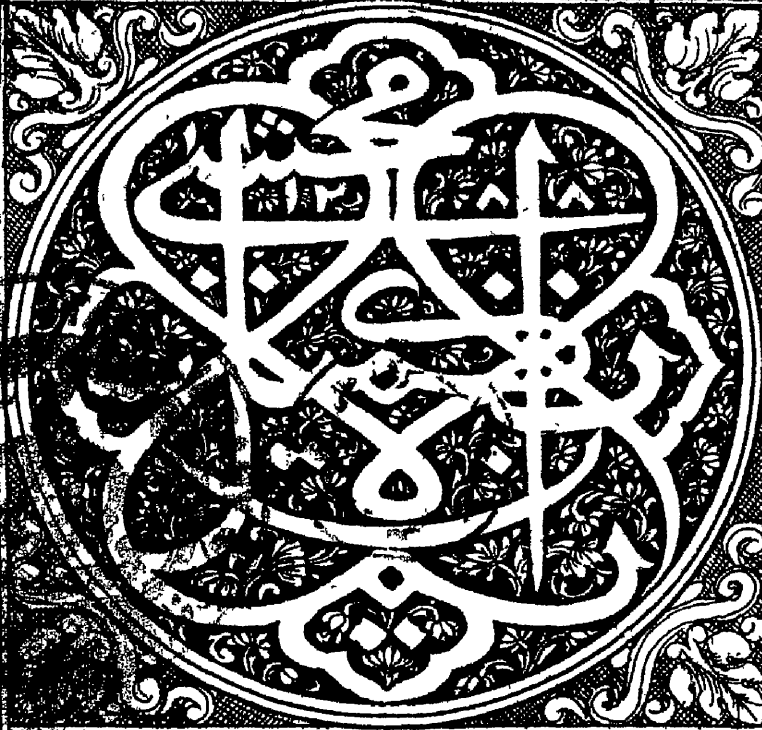


۳۱۱۴۳	داخله نمبر
۲۵	فن نمبر
۲۰	کتاب نمبر

وَمِنْ كُلِّ آيَةٍ وَحِيسَةٍ

من تصنیف بدو محدثین عمده معضین بزرگزیده اهل بیت خورشید شمس محمد بن علی محمد بن ابی طالب

راوی عالم شهریه الامام موسی شیرازی صاحب کتاب غار علی علیه السلام و صاحب کتاب فاضل صلی الله علیه و آله



و تالیف در نگاه حافظ محمد کطف الله حدیث و کتابت و با اهتمام ذریه فی علم حسین

بمطبع خاص نیرمایش شفیق محمد نظام الدین صاحب کتاب جرکت ربی مطبوع عمر کردی

مَطْبَعُهَا نِيْرْمَيْشِ شَفِيْقٍ مُحَمَّدِ نَظَامِ الدِّيْنِ صَاحِبِ كِتَابِ جَرَكْتِ رَبِّي مَطْبُوعُ عُمَرَ كَرْدِي

وَمِنْ كُلِّ آيَةٍ وَحِيسَةٍ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين
وامام المتقين وحايم النبي محمد وآله وأصحابه وأتباعه أجمعين
أما بعد فيكون يد فقير متقهر ضعيف عماد الله القوي البارئ عبد الحق بن سيف الدين التبركي الكلبيني
بالحجاری که این رساله ایست مسند به شیخ الاسلام ولتقویة الاقبال در بیان عقاید اسلام وقواعد
علمت بر طریق سنیة اهل بیت وجامعیت مشتمل بر فوائد ثریفة و معانی لطیفه و توضیح کلام و تبیین مراسم
بیانی که از خدا خواهد در دو لها کارگر آید و در بواطن توفیقین بیفرایدتو شتمت آرا از برای هر مومنین
طالب و طالب صادق و اقتضای هر دو در روی برانبات مذموب حق و بیان قول صحیح و تشریح هر دو م
بذکر مذارب زانیه و ایراد اقوال باطله و زخم برآه بحث جدال و طریق قبول و قول و تجدید ماز و لا لک
کلامیه و تدقیقات فلسفیه تا طالب در ورطه حیرت و تذبذب نیفتد و از وصول مقصد و حصول مطلب
باز ندارد اینه و علی التوفیق و بیدیه از منة التحقيق حقائق الاشیاء
ناستند مدار جمیع عقاید و احکام برین اعتقاد است که هر چیز بر حقیقت در نفس الامر که ما قطع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين
وامام المتقين وحايم النبي محمد وآله وأصحابه وأتباعه أجمعين
أما بعد فيكون يد فقير متقهر ضعيف عماد الله القوي البارئ عبد الحق بن سيف الدين التبركي الكلبيني
بالحجاری که این رساله ایست مسند به شیخ الاسلام ولتقویة الاقبال در بیان عقاید اسلام وقواعد
علمت بر طریق سنیة اهل بیت وجامعیت مشتمل بر فوائد ثریفة و معانی لطیفه و توضیح کلام و تبیین مراسم
بیانی که از خدا خواهد در دو لها کارگر آید و در بواطن توفیقین بیفرایدتو شتمت آرا از برای هر مومنین
طالب و طالب صادق و اقتضای هر دو در روی برانبات مذموب حق و بیان قول صحیح و تشریح هر دو م
بذکر مذارب زانیه و ایراد اقوال باطله و زخم برآه بحث جدال و طریق قبول و قول و تجدید ماز و لا لک
کلامیه و تدقیقات فلسفیه تا طالب در ورطه حیرت و تذبذب نیفتد و از وصول مقصد و حصول مطلب
باز ندارد اینه و علی التوفیق و بیدیه از منة التحقيق حقائق الاشیاء
ناستند مدار جمیع عقاید و احکام برین اعتقاد است که هر چیز بر حقیقت در نفس الامر که ما قطع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين
وامام المتقين وحايم النبي محمد وآله وأصحابه وأتباعه أجمعين
أما بعد فيكون يد فقير متقهر ضعيف عماد الله القوي البارئ عبد الحق بن سيف الدين التبركي الكلبيني
بالحجاری که این رساله ایست مسند به شیخ الاسلام ولتقویة الاقبال در بیان عقاید اسلام وقواعد
علمت بر طریق سنیة اهل بیت وجامعیت مشتمل بر فوائد ثریفة و معانی لطیفه و توضیح کلام و تبیین مراسم
بیانی که از خدا خواهد در دو لها کارگر آید و در بواطن توفیقین بیفرایدتو شتمت آرا از برای هر مومنین
طالب و طالب صادق و اقتضای هر دو در روی برانبات مذموب حق و بیان قول صحیح و تشریح هر دو م
بذکر مذارب زانیه و ایراد اقوال باطله و زخم برآه بحث جدال و طریق قبول و قول و تجدید ماز و لا لک
کلامیه و تدقیقات فلسفیه تا طالب در ورطه حیرت و تذبذب نیفتد و از وصول مقصد و حصول مطلب
باز ندارد اینه و علی التوفیق و بیدیه از منة التحقيق حقائق الاشیاء
ناستند مدار جمیع عقاید و احکام برین اعتقاد است که هر چیز بر حقیقت در نفس الامر که ما قطع

اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها

نظر از علم و اعتقاد مردم را ثابت و واقع است و مجرد و وهم و خیال نیست تابع علم و اعتقاد نیست
آب آب است و آتش آتش در نفس الامر و حقیقت است آنکه اگر آتش را مثلاً اعتقاد کنیم آب بود و آب را
اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم است
این فرقی را که اینچنین اعتقاد کنند سوسطانی گویند و این سخن حکیم عقول و شرع یا ووه و باطل است
بیخ عاقل نگویید که حقیقت آب و آتش مجرد و وهم خیال است و اگر نیست تابع اعتقاد است و جمعی بگویند
از ایشان در هر چیزی شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در مشک نیز شک دارند این نیز مبارک
و نامعقول است و با ایشان به بحث و مناظره بس توان آمد سرای ایشان آن بود که ایشان را باید بود
اگر بحقیقت آتش و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر بسوختند و دم زدند فهو لمراد و العالم
حادث بر چه مساوی ذات حق و صفات او است حادث است یعنی از عدم بوجود آمده
و قدیم نیست بدین خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم کان الله و لکن معه شئ
خدا بود و چیزی نبود با وی و بدلیل آنکه عالم متغیر محل حوادث است و غیر متغیر و قدیم بود هر چه متغیر و جدید
بشود از آن صفات است تغییر بدل البدان راه نیست تعالی شاناه و عظم برهانها و هو قابل
للفناء عالم بعد از وجودش فانی و نالک شدنی است قال الله تعالی کل
هالک الا وجهه پس ملائکه و بهشت و دوزخ و امثال آن که خبر بدوام آنها و رود ما پیدا
بز فانی شوند اگر چه مقدار یک لمح باشد بعد از آن باقی ماند و هرگز فنا پذیر نشوند و اصابع
عالم را پروردگاری است که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است
و معنی حادث آنکه اول نبود و بعد از آن شد و هر چه اینچنین بود او را کسی مایه که از نا بود بود

نظر از علم و اعتقاد مردم را ثابت و واقع است و مجرد و وهم و خیال نیست تابع علم و اعتقاد نیست
آب آب است و آتش آتش در نفس الامر و حقیقت است آنکه اگر آتش را مثلاً اعتقاد کنیم آب بود و آب را
اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم است
این فرقی را که اینچنین اعتقاد کنند سوسطانی گویند و این سخن حکیم عقول و شرع یا ووه و باطل است
بیخ عاقل نگویید که حقیقت آب و آتش مجرد و وهم خیال است و اگر نیست تابع اعتقاد است و جمعی بگویند
از ایشان در هر چیزی شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در مشک نیز شک دارند این نیز مبارک
و نامعقول است و با ایشان به بحث و مناظره بس توان آمد سرای ایشان آن بود که ایشان را باید بود
اگر بحقیقت آتش و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر بسوختند و دم زدند فهو لمراد و العالم
حادث بر چه مساوی ذات حق و صفات او است حادث است یعنی از عدم بوجود آمده
و قدیم نیست بدین خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم کان الله و لکن معه شئ
خدا بود و چیزی نبود با وی و بدلیل آنکه عالم متغیر محل حوادث است و غیر متغیر و قدیم بود هر چه متغیر و جدید
بشود از آن صفات است تغییر بدل البدان راه نیست تعالی شاناه و عظم برهانها و هو قابل
للفناء عالم بعد از وجودش فانی و نالک شدنی است قال الله تعالی کل
هالک الا وجهه پس ملائکه و بهشت و دوزخ و امثال آن که خبر بدوام آنها و رود ما پیدا
بز فانی شوند اگر چه مقدار یک لمح باشد بعد از آن باقی ماند و هرگز فنا پذیر نشوند و اصابع
عالم را پروردگاری است که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است
و معنی حادث آنکه اول نبود و بعد از آن شد و هر چه اینچنین بود او را کسی مایه که از نا بود بود

اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها
اعقاد کسب و کسب و غیر اینها

ازان منزله است جل جلاله و تعالی شأنه و هو مرغی لیل منین یوم القیمة و اعتقاد باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن بنماید گما قال النبی صلی الله علیه و سلم انکم سترون ربکم یوم القیمة كما ترون القمر لیل البدر میفرماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تحقیق شما میان خود باشت که به بینید پروردگار خود را بر وقت قیامت بیشک و به شبهه چنانچه ماه شب چهاردهم را مقصود تشبیه برویت است نه مرغی بمرغی در دیدار و تعالی روز قیامت مقابله و مواجبه و قرب و بعد بود و بصراحت بصیرت مند آنچه امروز بیده دل میند مندر و چشم سرنگرند و بالجمله امروز را کیف میدانند و این سخن کجاست به بیند که عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فرد ظاهر میشود و آنچه خبیث است شهادت گردد چون شارع خبر بدان داده است اعتقاد آن واجب است کیفیت آنرا جز خدا کس نماند و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار شب الاثرین را علیه السلام که در تمام عمرش از یکبار بشین نمود و چون را نیز دیدار نمود شیخ جمال الدین سیوطی در رساله خود تحقیق کرده است و این سخن صحت نیست زیرا که شیخ ابوالحسن عری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بهیچ نیز بر آن تخصیص کرده است و نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند اما اگر جن را منع کند جائے آنگاه در آنچه امام ابو حنیفه و جماعه از ائمه بر آنند که ایشانرا ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و ثواب بزای ایشان آن بود که ایشانرا از آتش دوزخ نجات دهند و با وجود آن فضل خدا و اسع است تو اند که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند اگر چه هر روز و هر جمعه نبویانکه آدمی را بد

ازان منزله است جل جلاله و تعالی شأنه و هو مرغی لیل منین یوم القیمة و اعتقاد باید کرد که خدا تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن بنماید گما قال النبی صلی الله علیه و سلم انکم سترون ربکم یوم القیمة كما ترون القمر لیل البدر میفرماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم که تحقیق شما میان خود باشت که به بینید پروردگار خود را بر وقت قیامت بیشک و به شبهه چنانچه ماه شب چهاردهم را مقصود تشبیه برویت است نه مرغی بمرغی در دیدار و تعالی روز قیامت مقابله و مواجبه و قرب و بعد بود و بصراحت بصیرت مند آنچه امروز بیده دل میند مندر و چشم سرنگرند و بالجمله امروز را کیف میدانند و این سخن کجاست به بیند که عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فرد ظاهر میشود و آنچه خبیث است شهادت گردد چون شارع خبر بدان داده است اعتقاد آن واجب است کیفیت آنرا جز خدا کس نماند و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار شب الاثرین را علیه السلام که در تمام عمرش از یکبار بشین نمود و چون را نیز دیدار نمود شیخ جمال الدین سیوطی در رساله خود تحقیق کرده است و این سخن صحت نیست زیرا که شیخ ابوالحسن عری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بهیچ نیز بر آن تخصیص کرده است و نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند اما اگر جن را منع کند جائے آنگاه در آنچه امام ابو حنیفه و جماعه از ائمه بر آنند که ایشانرا ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و ثواب بزای ایشان آن بود که ایشانرا از آتش دوزخ نجات دهند و با وجود آن فضل خدا و اسع است تو اند که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند اگر چه هر روز و هر جمعه نبویانکه آدمی را بد

دعا و این سخن صحت نیست زیرا که شیخ ابوالحسن عری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بهیچ نیز بر آن تخصیص کرده است و نقل نموده است و بعضی از ائمه متاخرین نیز ذکر کرده اند اما اگر جن را منع کند جائے آنگاه در آنچه امام ابو حنیفه و جماعه از ائمه بر آنند که ایشانرا ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و ثواب بزای ایشان آن بود که ایشانرا از آتش دوزخ نجات دهند و با وجود آن فضل خدا و اسع است تو اند که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گردانند اگر چه هر روز و هر جمعه نبویانکه آدمی را بد

در روز بیست و نهم نیز اختلاف کرده اند و حق آن است که ایشانرا گاو گایه مثل ایام عید در دنیا
که ایام بارعام و تجلی نام باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان را صاحب شام و عوام ایشانرا ادر
روزهای جمعه چنانچه احادیث درین معنی ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است گفتیم
و توفیق از خداست که بسیار در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه و جن پسیم داخل این بشارت
باشند عایت آنکه تو اند که این کرامت مخصوص آدمیاز باشد و جن ملائکه را نبود اگر دلیله برین
بگذرد فلا محذور و مرفیه و لیکن اخراج نساجاز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا
و خدیجه کبری و عایشه صدیقیه و دیگر نسای این بزرگواران صلی الله علیه و آله وسلم و مریم و آسیه
که سیئات نسای عالم اند و کامل تر و عارف تر از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع
و موجب باشند و یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشانرا از عموم مومنان
که در احادیث توفیق ایشان با عباد و واقع شده است مخصوص مستثنی دارند صورت دارد
چنانکه سیوطی خود نیز بر آن اشارت کرده است و آنرا گویند که نسای مقصود است در خیام باشد یعنی
ضعیف آنچه در آنجا خیام حجاب بود چنانکه بیوت دنیا و درد و صبغه جمع مذکر درین راه
المؤمنون انکم سترون و انکم بطریق تعلیفات نع است و الله اعلم و نیز سیوطی گفته
که درین تخصیصا نکته ایست بدستیکه شما ای مسلمانان سرانجام است که خواهد بود پس از
خود را چنانکه شما ایان می بینید ما بتبارک را در شب چهاردهم این فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
در حق مردان از روی تخصیص مردان نیست بلکه باعتبار زیادتی است یعنی چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از معراج باز آمد پیش عایشه صدیقیه رضی الله عنها گفت که در شب

در روز بیست و نهم نیز اختلاف کرده اند و حق آن است که ایشانرا گاو گایه مثل ایام عید در دنیا
که ایام بارعام و تجلی نام باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان را صاحب شام و عوام ایشانرا ادر
روزهای جمعه چنانچه احادیث درین معنی ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است گفتیم
و توفیق از خداست که بسیار در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه و جن پسیم داخل این بشارت
باشند عایت آنکه تو اند که این کرامت مخصوص آدمیاز باشد و جن ملائکه را نبود اگر دلیله برین
بگذرد فلا محذور و مرفیه و لیکن اخراج نساجاز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا
و خدیجه کبری و عایشه صدیقیه و دیگر نسای این بزرگواران صلی الله علیه و آله وسلم و مریم و آسیه
که سیئات نسای عالم اند و کامل تر و عارف تر از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع
و موجب باشند و یا از عوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشانرا از عموم مومنان
که در احادیث توفیق ایشان با عباد و واقع شده است مخصوص مستثنی دارند صورت دارد
چنانکه سیوطی خود نیز بر آن اشارت کرده است و آنرا گویند که نسای مقصود است در خیام باشد یعنی
ضعیف آنچه در آنجا خیام حجاب بود چنانکه بیوت دنیا و درد و صبغه جمع مذکر درین راه
المؤمنون انکم سترون و انکم بطریق تعلیفات نع است و الله اعلم و نیز سیوطی گفته
که درین تخصیصا نکته ایست بدستیکه شما ای مسلمانان سرانجام است که خواهد بود پس از
خود را چنانکه شما ایان می بینید ما بتبارک را در شب چهاردهم این فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
در حق مردان از روی تخصیص مردان نیست بلکه باعتبار زیادتی است یعنی چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از معراج باز آمد پیش عایشه صدیقیه رضی الله عنها گفت که در شب

مجلس تالیفات حضرت مولانا ابوالحسن علی دہلوی مدظلہ العالی
مجلس تالیفات حضرت مولانا ابوالحسن علی دہلوی مدظلہ العالی
مجلس تالیفات حضرت مولانا ابوالحسن علی دہلوی مدظلہ العالی

مثل بود و تر از اجل مشین تمثیل کرده است و شک نیست که جل مثل قرآن نیست بلکه تالی ابوست و عالم تمام
علم شاست کیفیت رویت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نیز میرین طریق بود و تمام تحقیقین کلام بعضی سبب ایام آنجا اسلام با بد
طلبیدہ الموفق و در جواز رویتی سجانه و تعالی در دنیا به بصیرت در بسیاری دو قول است و استاد ابوالقاسم
قتیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است و این سخن در جواز امکان
است ولیکن عدم وقوع رویت و تحقق آن هر غیر آنحضرت را در شرب معراج متفق علیہ
و اجماع محدثین و فقہاء متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیاء را حاصل است در تعریف میگوید که
پیچ یک از مشایخ زاندا نعم ادا عاے آن کرده باشد و از پیچ یک حکایت آن بصحت رسید
مگر طائفه جمالیک ایشانرا شناسد و مشایخ اتفاق دارند بر تضلیل سعی آن تکذیب و کرده اند
و گفته اند که اذ عاے آن علامت عدم معرفت حق است هر که این دعوی کند در تحقیق خدایر از شناخته
باشد و شیخ علاء الدین قولی در شرح تعریف گفته اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد
تا ویلشن باید کرد و در تفسیر کواشیفی مذکور است که معتقد رویت الهی چشم سر غیر آن حضرت
را صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم غیر مسلم است و جمال الدین اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی
میگوید هر که مومن خدای را ایمان آورد دنیا می بیند و مشافهت با وی کلام میکنم کاو کرد و در تحقیق
منظومه میگوید شعور و من قال فی الدنیا کیراه بعینہ ؛ فذلک زندیق کطح
و تکرر یو خالف کتب اللہ و الرسل کلهما ؛ و زاغ عن الشرح
الشرف و ابجک ؛ و ذلک ممن قال فیہ اهناء ؛ یزی و جھله
یوم القیمۃ اسودا ؛ فنسال للہ العافیة و لا حول و لا قوۃ الا باللہ
۱۱۵۰

و نام رقیب خود مذکور است و در جوار امکان
و این عالم شاست کیفیت رویت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نیز میرین طریق بود و تمام تحقیقین کلام بعضی سبب ایام آنجا اسلام با بد
طلبیدہ الموفق و در جواز رویتی سجانه و تعالی در دنیا به بصیرت در بسیاری دو قول است و استاد ابوالقاسم
قتیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است و این سخن در جواز امکان
است ولیکن عدم وقوع رویت و تحقق آن هر غیر آنحضرت را در شرب معراج متفق علیہ
و اجماع محدثین و فقہاء متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیاء را حاصل است در تعریف میگوید که
پیچ یک از مشایخ زاندا نعم ادا عاے آن کرده باشد و از پیچ یک حکایت آن بصحت رسید
مگر طائفه جمالیک ایشانرا شناسد و مشایخ اتفاق دارند بر تضلیل سعی آن تکذیب و کرده اند
و گفته اند که اذ عاے آن علامت عدم معرفت حق است هر که این دعوی کند در تحقیق خدایر از شناخته
باشد و شیخ علاء الدین قولی در شرح تعریف گفته اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد
تا ویلشن باید کرد و در تفسیر کواشیفی مذکور است که معتقد رویت الهی چشم سر غیر آن حضرت
را صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم غیر مسلم است و جمال الدین اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی
میگوید هر که مومن خدای را ایمان آورد دنیا می بیند و مشافهت با وی کلام میکنم کاو کرد و در تحقیق
منظومه میگوید شعور و من قال فی الدنیا کیراه بعینہ ؛ فذلک زندیق کطح
و تکرر یو خالف کتب اللہ و الرسل کلهما ؛ و زاغ عن الشرح
الشرف و ابجک ؛ و ذلک ممن قال فیہ اهناء ؛ یزی و جھله
یوم القیمۃ اسودا ؛ فنسال للہ العافیة و لا حول و لا قوۃ الا باللہ
۱۱۵۰

چنانکه عدل و ظلم و بودن وی در صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل
 در معرفت آن بعضی سخن نیت و لله تعالی مکاره که اعتقاد باید کرد که
 خدا تعالی را در ششکان اندر و ششکان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند بر آیند
 و حقیقت نشان جهان ارواح حجره است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و هر ششکان
 توالد و ناسن بود و ذکورت و انوثت نه و ششکان بر آسمان اندر و بر زمین و بر هر جزوی
 از اجزای عالم رفته موکل است که مرئی و مدبر و حافظ اوست خصوصاً آدمی زاده چندین مرتبه
 موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بحسب محافظت و از شیاطین جن نس در عالم علوی و
 سفلی هیچ کانی نیست که معمور ملک بود و در حدیث آمده است که خلق همه در خاندن خواران
 ملایک اند و یک جزو باقی خلایق الحیث که و اجنحه همیشه ثلاث و کرباع در قرآن مجید
 فرشتگان را با زوایا اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد از ان مفوض علم وی
 تعالی شان باید داشت یا تاویل بقوای علی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است و الله اعلم
 بهمانا که مراد جبر و تدبیر است نه حضور در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 شب معراج جبرئیل علیه السلام را شنید صد جناح دید منتهی که هر چه میل از جمله فرشتگان چهار
 رفته مقرب تر اند که عظیم امر عالم و دعایم مهابت ملک ملکوت ما ایشان مفوضت یکی جبرئیل است
 که انقای علوم و تبلیغ و وحی با نبیا علیهم السلام مفوضند و است و میباید که تعیین از خلق مخلوقات
 و مقادیر آن بدست اوست و امر انجیل که نفع صدور برای صنعتی و بعثت و شعور متعلق بدوست
 و عزیز انجیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آند که جبرئیل افضل است از تمام ملائکه

چنانکه عدل و ظلم و بودن وی در صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل
 در معرفت آن بعضی سخن نیت و لله تعالی مکاره که اعتقاد باید کرد که
 خدا تعالی را در ششکان اندر و ششکان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند بر آیند
 و حقیقت نشان جهان ارواح حجره است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و هر ششکان
 توالد و ناسن بود و ذکورت و انوثت نه و ششکان بر آسمان اندر و بر زمین و بر هر جزوی
 از اجزای عالم رفته موکل است که مرئی و مدبر و حافظ اوست خصوصاً آدمی زاده چندین مرتبه
 موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بحسب محافظت و از شیاطین جن نس در عالم علوی و
 سفلی هیچ کانی نیست که معمور ملک بود و در حدیث آمده است که خلق همه در خاندن خواران
 ملایک اند و یک جزو باقی خلایق الحیث که و اجنحه همیشه ثلاث و کرباع در قرآن مجید
 فرشتگان را با زوایا اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد از ان مفوض علم وی
 تعالی شان باید داشت یا تاویل بقوای علی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است و الله اعلم
 بهمانا که مراد جبر و تدبیر است نه حضور در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 شب معراج جبرئیل علیه السلام را شنید صد جناح دید منتهی که هر چه میل از جمله فرشتگان چهار
 رفته مقرب تر اند که عظیم امر عالم و دعایم مهابت ملک ملکوت ما ایشان مفوضت یکی جبرئیل است
 که انقای علوم و تبلیغ و وحی با نبیا علیهم السلام مفوضند و است و میباید که تعیین از خلق مخلوقات
 و مقادیر آن بدست اوست و امر انجیل که نفع صدور برای صنعتی و بعثت و شعور متعلق بدوست
 و عزیز انجیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آند که جبرئیل افضل است از تمام ملائکه

چنانکه عدل و ظلم و بودن وی در صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل
 در معرفت آن بعضی سخن نیت و لله تعالی مکاره که اعتقاد باید کرد که
 خدا تعالی را در ششکان اندر و ششکان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند بر آیند
 و حقیقت نشان جهان ارواح حجره است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و هر ششکان
 توالد و ناسن بود و ذکورت و انوثت نه و ششکان بر آسمان اندر و بر زمین و بر هر جزوی
 از اجزای عالم رفته موکل است که مرئی و مدبر و حافظ اوست خصوصاً آدمی زاده چندین مرتبه
 موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بحسب محافظت و از شیاطین جن نس در عالم علوی و
 سفلی هیچ کانی نیست که معمور ملک بود و در حدیث آمده است که خلق همه در خاندن خواران
 ملایک اند و یک جزو باقی خلایق الحیث که و اجنحه همیشه ثلاث و کرباع در قرآن مجید
 فرشتگان را با زوایا اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد از ان مفوض علم وی
 تعالی شان باید داشت یا تاویل بقوای علی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است و الله اعلم
 بهمانا که مراد جبر و تدبیر است نه حضور در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 شب معراج جبرئیل علیه السلام را شنید صد جناح دید منتهی که هر چه میل از جمله فرشتگان چهار
 رفته مقرب تر اند که عظیم امر عالم و دعایم مهابت ملک ملکوت ما ایشان مفوضت یکی جبرئیل است
 که انقای علوم و تبلیغ و وحی با نبیا علیهم السلام مفوضند و است و میباید که تعیین از خلق مخلوقات
 و مقادیر آن بدست اوست و امر انجیل که نفع صدور برای صنعتی و بعثت و شعور متعلق بدوست
 و عزیز انجیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آند که جبرئیل افضل است از تمام ملائکه

چنانکه عدل و ظلم و بودن وی در صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل
 در معرفت آن بعضی سخن نیت و لله تعالی مکاره که اعتقاد باید کرد که
 خدا تعالی را در ششکان اندر و ششکان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند بر آیند
 و حقیقت نشان جهان ارواح حجره است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و هر ششکان
 توالد و ناسن بود و ذکورت و انوثت نه و ششکان بر آسمان اندر و بر زمین و بر هر جزوی
 از اجزای عالم رفته موکل است که مرئی و مدبر و حافظ اوست خصوصاً آدمی زاده چندین مرتبه
 موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بحسب محافظت و از شیاطین جن نس در عالم علوی و
 سفلی هیچ کانی نیست که معمور ملک بود و در حدیث آمده است که خلق همه در خاندن خواران
 ملایک اند و یک جزو باقی خلایق الحیث که و اجنحه همیشه ثلاث و کرباع در قرآن مجید
 فرشتگان را با زوایا اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد از ان مفوض علم وی
 تعالی شان باید داشت یا تاویل بقوای علی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است و الله اعلم
 بهمانا که مراد جبر و تدبیر است نه حضور در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
 شب معراج جبرئیل علیه السلام را شنید صد جناح دید منتهی که هر چه میل از جمله فرشتگان چهار
 رفته مقرب تر اند که عظیم امر عالم و دعایم مهابت ملک ملکوت ما ایشان مفوضت یکی جبرئیل است
 که انقای علوم و تبلیغ و وحی با نبیا علیهم السلام مفوضند و است و میباید که تعیین از خلق مخلوقات
 و مقادیر آن بدست اوست و امر انجیل که نفع صدور برای صنعتی و بعثت و شعور متعلق بدوست
 و عزیز انجیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آند که جبرئیل افضل است از تمام ملائکه

و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضایل مساوی اند و غیر ایشان فرشتگان دیگر نیز مقرب و
 معظم اند هشت فرشته حاملان عرشند و عظمت اجرام ایشان بجدلیست که مسافت میان زمین
 کوش تا سر ووش ایشان دو سست ساله راه است و بروایتی هفصد ساله راه و در روایتی دو هزار
 ساله راه است **كُلُّ اجْرَائِكُمْ فِي الْحَدِيثِ وَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَقَامٌ مَعْلُومٌ** و هر یکی
 ازین فرشتگان را در بارگاه خداوندی جای معین است و در جناب قرب و معرفت خاص معلوم است
 و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی از آن نکند هر یک لایق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل
 باشد و در ایشان شوق تحصیل کمال اخراج از قوه بفعل نبود لهذا شوق و عشق ایشان را نبود چه شوق
 بر امر معقود و غیر حاصل باشد و این معنی بود آنرا که گویند که در طایفه عشق نبودند آنکه محبت مولی و معرفت
لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ اللَّهُ مَا أَمْرُهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ صفت فرشتگان
 این است که بیقرمانی برودگان تعالی نکند و معصیت نوزند و براه مخالفت وی تعالی نرودند هر چه فرمایند
 همان کنند و ایس که بی فرمانی کرد در حقیقت از طایفه نبود بلکه حتی بود و در طاعت و عبادت بصفت
 طایفه برآمده و یکی از ایشان شده و در آخر بهم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی طایفه و جن در خلقت و قرب
 یکدیگر اند چنانچه نارنوی دارد و دخانی هم اگر دخانش بدر رود همان نور ماند و الله اعلم و **كُلُّ**
كُتُبٍ أَنْزَلَ عَلَى رَسُولٍ وَ قِيَ سَجَانَهُ تَعَالَى رَا كِتَابَهَا هَيْسَتْ كَبْرُ بَعْضِ سِجَرَانِ كُتُبُهُ
 و دیگر از اجتماع آن فرموده و مجموع عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان
 کتابها نیز چهار کتاب اعظم و شریفند **مِنْهَا التَّوْرَةُ** یکی از کتابهاست **سَمَانِي تَوْرَتِ**
 است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیای بنی اسرائیل همه تابان آن کتابند و **الْإِنْجِيلُ**

این فرشته است که در بارگاه خداوندی جای معین است و در جناب قرب و معرفت خاص معلوم است و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی از آن نکند هر یک لایق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل باشد و در ایشان شوق تحصیل کمال اخراج از قوه بفعل نبود لهذا شوق و عشق ایشان را نبود چه شوق بر امر معقود و غیر حاصل باشد و این معنی بود آنرا که گویند که در طایفه عشق نبودند آنکه محبت مولی و معرفت

و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضایل مساوی اند و غیر ایشان فرشتگان دیگر نیز مقرب و معظم اند هشت فرشته حاملان عرشند و عظمت اجرام ایشان بجدلیست که مسافت میان زمین کوش تا سر ووش ایشان دو سست ساله راه است و بروایتی هفصد ساله راه و در روایتی دو هزار ساله راه است

و دیگر زبورت که برد او و علیه السلام منزل شده و کلام خجیل و دیگر اخیل است که بر علیه السلام
فرو آمده و جمیع این کتاب بعد از ذکر الهی و بیان احکام شرعی مملو و مشحون از تذکر
احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب امت و وی خاصه و خلاصه
اوقات مجالس انبیای سابق صلوات الله علیهم جمعین ذکر محامد و مناقب آن حضرت بود که
بدان تقریب تو سلیک و تذکره جناب کبریائی عز اسمه و القرآن العظیم زبده و خلاصه جمیع کتب
سماوی قرآن مجید و فرقان عظیم است که بر سید رس و خاتم الانبیاء علیه صلوات افضلها من التحیات
اکلها تمیز یافته و اعجاز نظم خاصه است که در کتب دیگر نیوده است اگر چه تورت و فخر امت
عظمت بحدی بود که حفظ آن بر غیرین راهبیر نبود و لیکن قرآن مجید با وجود ایجاز و اختصار اعظم و
احتمال تمام کتب است **وَذَلِكَ لِكِتَابٍ كَرِيمٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** و تمام کتب الهی
ازین حیثیت که کلام حق اندر برانند اگر چه بوجوه دیگر بعضی از انها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا
علیهم السلام **كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُرَّتٌ مِّن رُّسُلِهِ** و با وجود آن **تِلْكَ الرُّسُلُ**
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ استماع و نقل از شرع و او را جز نبامی که بر بسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از طریق
خود بروی نقالی نامی نتوان نهاد اگر چه عقل حکم کند **بصِحِّحِطِّ قِآن** نام بروی نقالی هر چند که در معنی یک
بود بآن نام که در شرع آمده است مثلاً او را شافی گویند **طَبِيبٌ جَاهِلٌ** خواننده سخن و عالم گویند نه عاقل باید
داشت که منع از تسمیه است نه از توصیف چه تسمیه صرف است که جزو الی را زسد و سخن آن اسما است
که ما خود انداز صفات و افعال الماد را اسما اعلام که در هر لغتی مخصوص اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
است

معنی
این کتاب از بیان احکام شرعی مملو و مشحون از تذکره
احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و اصحاب امت و وی خاصه و خلاصه اوقات مجالس
انبیای سابق صلوات الله علیهم جمعین ذکر محامد و مناقب
آن حضرت بود که بدان تقریب تو سلیک و تذکره جناب
کبریائی عز اسمه و القرآن العظیم زبده و خلاصه
جمیع کتب سماوی قرآن مجید و فرقان عظیم است که
بر سید رس و خاتم الانبیاء علیه صلوات افضلها من
التحيات اکلها تمیز یافته و اعجاز نظم خاصه است که
در کتب دیگر نیوده است اگر چه تورت و فخر امت
عظمت بحدی بود که حفظ آن بر غیرین راهبیر نبود و
لیکن قرآن مجید با وجود ایجاز و اختصار اعظم و
احتمال تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اندر
بر انند اگر چه بوجوه دیگر بعضی از انها افضل اند
از بعضی چنانچه انبیا علیهم السلام **كَانَتْ بَيْنَ**
يَدَيْهِ سُرَّتٌ مِّن رُّسُلِهِ و با وجود آن **تِلْكَ**
الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ استماع و نقل
از شرع و او را جز نبامی که بر بسان شرع خود را خوانده
نتوان خواند و از طریق خود بروی نقالی نامی نتوان
نهاد اگر چه عقل حکم کند **بصِحِّحِطِّ قِآن** نام
بر روی نقالی هر چند که در معنی یک بود بآن نام که
در شرع آمده است مثلاً او را شافی گویند **طَبِيبٌ**
جَاهِلٌ خواننده سخن و عالم گویند نه عاقل باید
داشت که منع از تسمیه است نه از توصیف چه تسمیه
صرف است که جزو الی را زسد و سخن آن اسما است که
ما خود انداز صفات و افعال الماد را اسما اعلام که
در هر لغتی مخصوص اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
است

این کتاب از بیان احکام شرعی مملو و مشحون از تذکره
احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و اصحاب امت و وی خاصه و خلاصه اوقات مجالس
انبیای سابق صلوات الله علیهم جمعین ذکر محامد و مناقب
آن حضرت بود که بدان تقریب تو سلیک و تذکره جناب
کبریائی عز اسمه و القرآن العظیم زبده و خلاصه
جمیع کتب سماوی قرآن مجید و فرقان عظیم است که
بر سید رس و خاتم الانبیاء علیه صلوات افضلها من
التحيات اکلها تمیز یافته و اعجاز نظم خاصه است که
در کتب دیگر نیوده است اگر چه تورت و فخر امت
عظمت بحدی بود که حفظ آن بر غیرین راهبیر نبود و
لیکن قرآن مجید با وجود ایجاز و اختصار اعظم و
احتمال تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اندر
بر انند اگر چه بوجوه دیگر بعضی از انها افضل اند
از بعضی چنانچه انبیا علیهم السلام **كَانَتْ بَيْنَ**
يَدَيْهِ سُرَّتٌ مِّن رُّسُلِهِ و با وجود آن **تِلْكَ**
الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ استماع و نقل
از شرع و او را جز نبامی که بر بسان شرع خود را خوانده
نتوان خواند و از طریق خود بروی نقالی نامی نتوان
نهاد اگر چه عقل حکم کند **بصِحِّحِطِّ قِآن** نام
بر روی نقالی هر چند که در معنی یک بود بآن نام که
در شرع آمده است مثلاً او را شافی گویند **طَبِيبٌ**
جَاهِلٌ خواننده سخن و عالم گویند نه عاقل باید
داشت که منع از تسمیه است نه از توصیف چه تسمیه
صرف است که جزو الی را زسد و سخن آن اسما است که
ما خود انداز صفات و افعال الماد را اسما اعلام که
در هر لغتی مخصوص اند سخن نیست الا آنچه مخصوص
است

فان كان خلق الله تعالى من غير حكمة...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...

زبان کا قرآن است نہاید خواند کہ در اینجا ہم کفر است و باید دانست کہ اسمای الہی منحصر درین نودونہ نام نیست اور اسماست کہ خلق پانہ دانانیدہ واسمائی دیگر کہ خلق را بمعرفت آن راہ نبود و برسان شرح نیز بیشتر از آن آمدہ ولیکن شہرت این اسمابجہت خاصیتی مخصوص است کہ در آن نہاد اند چنانچہ فحوائی حدیث ان **لِلّٰهِ تَسْعَةَ وَتِسْعِیْنِ اِسْمًا مِنْ اَحْصٰی مَا دَخَلَ الْجَنَّةَ** بدان شعر است مثالش آنکہ پادشاهی گوید کہ مرا ہزار سوار است کہ ہر کہ از ایشان مدد جوید مددگار وے شوند و ہر جا کہ روی آرند فتح کنند ازینجا لازم نیاید کہ اورا غیر ازین ہزار سوار دیگر نبود بلکہ سوار بسیار و ہمیشہ مار از ہزار وار دو ہزار سوار از ان میان باہن صفت موصوف اند کہ یاد کردہ آمد و لا بد از حصا و ذکر این نودونہ نام الہی را عن اسمہ خاصیتہ در آئین مثبت باشد کہ مخصوص بدانہا است **وَاللّٰهُ عَلَمٌ وَهُوَ خَالِقٌ كَمَا فَعَلَ الْعِبَادُ فَالْكَفْرُ وَالْعَصِيَّةُ** بار آد تہ و تقدیر و کبریا چون ثابت شد کہ خالق ہمہ اشیا و مستی تقدیر پس افعال بندگان نیز مخلوق و تقدیر او تعالی ہاست کہ آن نیز داخل اشیا است عموما و خصوصا نیز فرمودہ **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ** شامہ اعمال شما ہمہ مخلوق الہی است جل شانہ و عظیم پانہ کفر و ایمان طاعت و عصیان و نیکی و بدی از بندگان بارادت و تبت و حکم و تقدیر او صادر کرد و ولیکن وی تعالی شانہ از ایمان طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و عصیت و بدی ناراضی چنانچہ فرمودہ **وَكَرِهْتُمُ الْعِبَادَةَ الْكُفْرَ** خواستن پیدا کردن دیگر است و راضی بودن دیگر رضا بدان است کہ امر کند و بفرماید کہ بکن و با باشد کہ امر کند و نخواہد کہ بوقوع آید از جہت حکمتی کہ جزو سے تعالی کس نہ اند و مثال از برای تخلف ارادت از امر جان سے نماید کہ

فان كان خلق الله تعالى من غير حكمة...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...

فان كان خلق الله تعالى من غير حكمة...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...

فان كان خلق الله تعالى من غير حكمة...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...
 انما هو من اجل ان الله تعالى...

این است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است

اگر خواهر خواهد که اثبات و اظہار عصیان بنده خود کند اورا کاری فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عصیان
 او برود مظاهر گردد و در تحقیق فائده و حکمت در امور و بنی اظہار حقیقت بندگان و ابراز کمون علم
 انلی است تا پیدا کرد که مطیع کیست و عاصی کدام و الله اعلم بحقیقه الحال **وَاللَّعِبَادِ اَفْعَالٌ**
اِخْتِيَارِيَّةٌ يَشَاءُونَ بِهَا وَيُعَاقِبُونَ عَلَيْهَا و با وجود آنکه همه ارادت و تقدیر
 ایست بنده فاعل مختار است و ویرادر کار خود اختیاری و ارادتی است و افعال که از وی
 صادر گردد بجز واضطرار نبود و ثواب عقاب بظاہر مترتب برین اختیار است که وی در اول
 باید که معنی جبر و اختیار بدانند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که چیست بدانند که صدور افعال از آدمی
 دو نوع باشد یکی آنکه چیزی تصور کند پس اگر آن چیز مطلوب و ولایم طبع اوست از باطن وی
 خواهشی و شہوتی پیدا کرد و در پی آن شہوت رود و بجانب وی حرکت کند و اگر آن چیز
 و منافق طبع وی بود نفرتی و کرہتی از آن چیز در دل وی افتد و بوی حرکت نکند بعد از آن که
 نسبت وی پیش از پیدا شدن شہوت و نفرت بفعال ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود که
 کند یا نکند خواه در مرتبه تصور که قوت قریب بفعال دارد و پیش از تصور که از مرتبه فعل دور تر است
 حرکت آدمی که حرکت اختیاری و بفعال برگردد و در فعل اختیاری نوعی بر آنست که از تصور و انبساط شوق فحاش
 در اینجا نباشد و حرکت صادر گردد بے خواهش چنانکه حرکت متعشیر این حرکت جبری و اضطراری گویند
 و اگر مراد از اختیاری در اینجا این معنی است که گفته شد پس انکار آن حکم انذار که کسی گوید که آدمی
 سمح ندارد و بصبر ندارد پس آفرینش آدمی را اختیار واقع شده است و طینت وی چنین شسته اند
 کسی گوید که همه حرکات آدمی و افعال آدمی از قبیل نوع دوم است این کار حسن است بدیع عاقل

این است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است

این است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است
 در بیان قدرت خداوند تعالی است که در این کتاب که در بیان قدرت خداوند تعالی است

این امر متوسطی است و سرگردان است و فی الحقیقه این چیزی در سرگردانی اهل بحث و جهال را باشد
 که خواهند معتقدات را بعضی ثابت کنند و تا چیزی بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیستند
 تصدیق آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این دعوات شریعت قرآن است
 که ناطق است باین که همه قدرت و ارادت اوست و با وجود آن طاعات معاصی را به بندگان نسبت
 میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کرده اند و مآکان الله
 لِيُظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَفَرَمُودَ اللهُ خَلْقَكُمْ وَمَا
 تَعْمَلُونَ درین آیت بر دو اثبات کرده نسبت خلق بخود کرده نسبت عمل ایشان بپناچار
 ما را ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگر چه بگوید آن بریم
 نیز ثبوت شریعت امر و نهی فرع اختیار است قابل شدن بآن ضرورت و ما را مسند قضاء و قد خبر شارع
 معلوم شده و مسند اختیار نیز از وی چون هر دو از شارع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدل
 چیست ایمان بهر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خوض درین مسأله
 از علامات بطالت و جهالت است که هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بخت آن موقوف نیست کار را
 باید کرد و حقیقت امر همان است که نزد خداست **اعْمَلُوا فَاكُلْ مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ** لَٰكِنَّا إِنَّا نَعْلَمُ
 شئیدن خبر شارع تر و دو خلجانے در باطن هست فکر ایمان به این باید کرد و حقیقت ایمان خود همین
 است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بر حکم عقل خود داشته پس در
 حقیقت ایمان بخود آورد و نه با و ما را در اثبات این مسأله از اول بهین مسلک می بایست
 و موافق وضع رسالت نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد و حقیقتی

این امر متوسطی است و سرگردان است و فی الحقیقه این چیزی در سرگردانی اهل بحث و جهال را باشد
 که خواهند معتقدات را بعضی ثابت کنند و تا چیزی بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیستند
 تصدیق آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این دعوات شریعت قرآن است
 که ناطق است باین که همه قدرت و ارادت اوست و با وجود آن طاعات معاصی را به بندگان نسبت
 میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کرده اند و مآکان الله
 لِيُظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَفَرَمُودَ اللهُ خَلْقَكُمْ وَمَا
 تَعْمَلُونَ درین آیت بر دو اثبات کرده نسبت خلق بخود کرده نسبت عمل ایشان بپناچار
 ما را ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگر چه بگوید آن بریم
 نیز ثبوت شریعت امر و نهی فرع اختیار است قابل شدن بآن ضرورت و ما را مسند قضاء و قد خبر شارع
 معلوم شده و مسند اختیار نیز از وی چون هر دو از شارع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدل
 چیست ایمان بهر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خوض درین مسأله
 از علامات بطالت و جهالت است که هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بخت آن موقوف نیست کار را
 باید کرد و حقیقت امر همان است که نزد خداست **اعْمَلُوا فَاكُلْ مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ** لَٰكِنَّا إِنَّا نَعْلَمُ
 شئیدن خبر شارع تر و دو خلجانے در باطن هست فکر ایمان به این باید کرد و حقیقت ایمان خود همین
 است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بر حکم عقل خود داشته پس در
 حقیقت ایمان بخود آورد و نه با و ما را در اثبات این مسأله از اول بهین مسلک می بایست
 و موافق وضع رسالت نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد و حقیقتی

این امر متوسطی است و سرگردان است و فی الحقیقه این چیزی در سرگردانی اهل بحث و جهال را باشد
 که خواهند معتقدات را بعضی ثابت کنند و تا چیزی بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیستند
 تصدیق آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این دعوات شریعت قرآن است
 که ناطق است باین که همه قدرت و ارادت اوست و با وجود آن طاعات معاصی را به بندگان نسبت
 میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کرده اند و مآکان الله
 لِيُظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَفَرَمُودَ اللهُ خَلْقَكُمْ وَمَا
 تَعْمَلُونَ درین آیت بر دو اثبات کرده نسبت خلق بخود کرده نسبت عمل ایشان بپناچار
 ما را ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگر چه بگوید آن بریم
 نیز ثبوت شریعت امر و نهی فرع اختیار است قابل شدن بآن ضرورت و ما را مسند قضاء و قد خبر شارع
 معلوم شده و مسند اختیار نیز از وی چون هر دو از شارع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدل
 چیست ایمان بهر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خوض درین مسأله
 از علامات بطالت و جهالت است که هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بخت آن موقوف نیست کار را
 باید کرد و حقیقت امر همان است که نزد خداست **اعْمَلُوا فَاكُلْ مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ** لَٰكِنَّا إِنَّا نَعْلَمُ
 شئیدن خبر شارع تر و دو خلجانے در باطن هست فکر ایمان به این باید کرد و حقیقت ایمان خود همین
 است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بر حکم عقل خود داشته پس در
 حقیقت ایمان بخود آورد و نه با و ما را در اثبات این مسأله از اول بهین مسلک می بایست
 و موافق وضع رسالت نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد و حقیقتی

در این کتاب در بیان حدیثی است که در آنجا آمده است که هر کس که در راه خدا برود و در راه او کفر کند و در راه او ایمان آورد و در راه او ایمان آورد و در راه او ایمان آورد...

ما را از خطا و غلطی نگاهدار و ما را همانگونه دار و - وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ
 پیدا کننده هدایت و ضلالت در سبزه خداست سبحانه تعالی هر که را خواهد که راه کند و هر که را خواهد که راه
 راست آورد و هر که را وی گمراه کند هیچ کس او را بر راه راست ننمواند آورد و هر که را بر راه راست
 گمراه کند که گمراه کند کتابت است باین مطلق است و با وجود آن نسبت هدایت بقرآن پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت شیطان و منام واقع شده پس راه بردن ایمان باید آورد
 و معتقاد باید کرد و حقیقت هدایت و معنی دار در راه راست بودن و بر راه راست بودن بمقصد رسانیدن
 این معنی دوم مخصوص جناب کبریایی الهی است از دیگر نیاید و هدایت بمعنی قول قرآن از رسول انبیا
 باشد که بیان طریق مستقیم میکنند و راه راست مینمایند ولیکن بر راه راست بودن بمقصد رسانیدن
 از خداست پس آیت **كَانَ هَدًى مِّنْ حُبِّكَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ**
وَإِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ وَهُوَ اعْلَامُ الْهَادِيْنَ هر دو راست است
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هدایت ساخته اند و شیطان را بسبب ضلالت در حقیقت همزه خداست
وَاللّٰهُ الْهَادِيْ وَمِنْهُ التَّوْفِيْقُ وَعَذَابُ الْقَبْرِ لِلْكَافِرِ وَالْفَاسِقِ وَتَجِيْمٌ
أَهْلُ الطَّاعَةِ يَعْجَلُ اللَّهُ وَيُرِيْدُهُ وَسُؤَالٌ مُّشْكِرٌ وَنَكِيْرٌ حَقٌّ يَجِيْزُ از اعتقادات
 اهل سنت و جماعت عذاب قبر است و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و دار
 آخرت کافران مومنان فاسق درین عالم در محنت عذاب طبیعان در نماز و نعمت باشند چنانچه وی
 نفسانی خواهد بود و بر آنچه دانند و منکر و نیکو در وقت نه اند عظیم و مهیب **يَا هُوَ كَبُوْدٌ حَتْمٌ** در قبر آید و
 را از پروردگاری و رسولی و دینی وی سوال کند اگر بگویند تقسیم الهی جواب سوال ایشان را

کلام از قول ائمه است
 این حدیث در بعضی کتب آمده است
 در بعضی کتب عذاب قبر است
 در بعضی کتب عذاب قبر است
 در بعضی کتب عذاب قبر است
 در بعضی کتب عذاب قبر است

۱۹
 در این کتاب در بیان حدیثی است که در آنجا آمده است که هر کس که در راه خدا برود و در راه او کفر کند و در راه او ایمان آورد و در راه او ایمان آورد...

در این کتاب در بیان حدیثی است که در آنجا آمده است که هر کس که در راه خدا برود و در راه او کفر کند و در راه او ایمان آورد و در راه او ایمان آورد...

باید در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است

مطابق حق گفت و در نماز و نعمت بود و چون نوز عروس در جواب رحمت بود و در وقت اولی که در جواب است
 ریاضت جنت بود و اگر گفت در محنت و عذاب بود و قبر بر وی گوی از گویهای روز خ بود آیات
 واحادیت بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض بعد آنی جلشانه باید
 درشت خواه با عاده حیات یا بمقابل روح یا بغیر آن بویجه از وجوه که قادر مطلق قادر مطلق و با حقیقت
 نزد اهل سنت و جماعت با عاده حیات شرط ادراک نیست و بعضی علما گفته اند که منکر و کبیر در نوشته اند که
 گنایگار از ابا باشد و ششگان مطیعان امین و بشیر نام بود و این سخن خالی از مغرب نیست در احادیث
 ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند که تواند که ملائکه سوال جماعت کثیر باشند که بعضی را مکر
 نام بود و بعضی را تکبیر بر سرست و دو شخص از آن جماعت مبعوث شوند چنانچه بر کتابت اعمال هر مبرذ و ملوک
 موکل اند و تواند که دو شخص باشند که در ملائکه متعدده در زمان واحد متمثل میشده باشند و الله اعلم
 و صاحب خطبه بر بازی در نقای خود تصریح کرده اند که سوال بعد از مدفون کردن میت نیست بلکه بعد از
 قبوسیت مردم چون میت یا در تابوت به نهند به نیت نقل وی بمکان دیگر مسؤل گردد و چون در نزه نوزده
 است هم در شکم او مسؤل گردد و انتهی واضح آنست که انبیا را سوال نمود و اگر بود از توحید و احوال است
 بود بطریق تشریف و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز اختلاف است اکثر بر آنند که مسؤل شوند و لیکن
 ملائکه بعد از سوال تقیینشان کنند و گویند که بگو الله ربی و لا اله الا الله و ربی محمد و محمد بن عبد
 صلی الله علیه و آله و سلم یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی علی السلام را در عهد کرد
 و در سوال اطفال مشرکین امام ابو حنیفه توقف کرده است از جهت تعرض او که در در ثواب عقاب
 ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی بر آنند که در نماز باشند و بعضی گویند که در اعراف باشند

در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است

در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است

در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است
 در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است و در وقت اولی که در جواب است

و بعضی بر آنند که در پیش رو محمد بن حسین گویند که من یقین دارم که حق سبحانه تعالی هیچ را ننگیناه
 عذاب نکند و چون این نیز سوال بود از جهت عموم اوله و امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه در کیفیت ثواب
 مسلمانان جن توقف کرده است و کافران ایشان با اتفاق معذب باشند و این عبد البر گوید که کافر
 مجاهد را سوال نمود ^ع پس با بقعه سوال عذابش کنند و مناقق را سوال بود و بعضی از شارحین گفته اند که
 احادیث باستان شاهی شهید و مرابطی بسین الله و آنکه در روز جمعه یا شب وی مرده باشد و آن که
 هر شب سوره نکل خوانده و آن که بعلت استسقا و یا باسهال مرده باشد و رو یافته است و هر شب
 جمعه ضعیف است و نیز ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصایص این است عظمی است
 و گفته اند که حکمت در تعجب عذاب ایشان در برزخ تجویض است تا روز قیامت پاک از جمیع گنایان
 بنیزند و در شرح عقیده طحا و مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است و الله اعلم
 و دیگر بدانکه در احادیث آمده است که در قبر عاصی بن قیس کشته شد و از دنیا بود که اگر یکی از اینها دم
 زند تمام دنیا و درختان آن بسوزند و بحقیقت آن ما و کز دم همه صورتها صفا دیم و افعال قبیحه
 و تعلقات دنیا است که در آن عالم بار و کز دم متمثل ساخته اند و ذکر بعد و عقاد یا از برای
 بیان کثرت است یا از جهت اطلاع شارع بر عدد اصول و اعمات صفات و در اجماع
 و عقاد بدان امثال آن از امور آخرت که مخبر صادق بدان خبر داده است و طریق است
 حتی آنکه وجود ما و کز دم و کز بدن ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود است
 و لیکن از این جهت هم نمیتوان دید زیرا که درین عالم یک قسم مشاهده عالم ملکوت هر کس
 نتواند که دیگر آنیکه بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیا و بعضی اولیای آخرت بر این راه

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدید و میبیند آنحضرت علیه السلام او را میدید
الاما شامه و این دیدن و نمودن بخلق قدرت الهی است خواه اجسام بود خواه ارواح
اگر کوسه بر پیش کیسه باشد دیده کشاده بود و خدایش نماید نتواند دید و اگر نماید
ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در نجاست و طریق نانی انگه
اعتقاد کنند که دیدن این بار و کوزم بر مثال دیدن در خواب است که بار و کوزم در این نشان
و متاثر شدن نام نسبت بوی موجود و واقع است اما در خارج نبود اگر چه مقصود ما اینجا نیز
حاصل است لیکن این اضعاف ایمان است و لا قول احکم و اسلم و الله الموفق
و البعث حق بر نگین پروردگار تعالی فردا را از گور و زنده گردانیدن مسالین باز یک
قی است تمامه قرآن و احادیث بدان ناطق است و مدار اعتقاد دین مسلمانان بر این مسأله است
کسی اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرده و از کتم عدم بوجد آورده بار دیگر نیز قادر است
که پیدا کند و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیدهم و هو لکون علیک و جمیع خلق
از درازا که منشا را نبغات و نشو و نما می او شود و باقی دارند و آرزای حجب الذنب گویند و در زمین
بیمانش کنند چنانچه گیاه در صحران بزول باران برود آد میان نیز برویند و در حدیث آمده است
که باران در آسمان بار و پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمام بهایم ظهور
و وحوش و جنات نیز سموت شوند تا حکیم مطلق قصاصشان از یکدیگر بگیرد و در حدیث آمده است
آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گو سپندت خدا که گو سپند
سے شایخ رازده است بلکه مورچه را از مورچه که بناحق ریخته است قصاص بگیرند و چون

در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدید و میبیند آنحضرت علیه السلام او را میدید
الاما شامه و این دیدن و نمودن بخلق قدرت الهی است خواه اجسام بود خواه ارواح
اگر کوسه بر پیش کیسه باشد دیده کشاده بود و خدایش نماید نتواند دید و اگر نماید
ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در نجاست و طریق نانی انگه
اعتقاد کنند که دیدن این بار و کوزم بر مثال دیدن در خواب است که بار و کوزم در این نشان
و متاثر شدن نام نسبت بوی موجود و واقع است اما در خارج نبود اگر چه مقصود ما اینجا نیز
حاصل است لیکن این اضعاف ایمان است و لا قول احکم و اسلم و الله الموفق
و البعث حق بر نگین پروردگار تعالی فردا را از گور و زنده گردانیدن مسالین باز یک
قی است تمامه قرآن و احادیث بدان ناطق است و مدار اعتقاد دین مسلمانان بر این مسأله است
کسی اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرده و از کتم عدم بوجد آورده بار دیگر نیز قادر است
که پیدا کند و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیدهم و هو لکون علیک و جمیع خلق
از درازا که منشا را نبغات و نشو و نما می او شود و باقی دارند و آرزای حجب الذنب گویند و در زمین
بیمانش کنند چنانچه گیاه در صحران بزول باران برود آد میان نیز برویند و در حدیث آمده است
که باران در آسمان بار و پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمام بهایم ظهور
و وحوش و جنات نیز سموت شوند تا حکیم مطلق قصاصشان از یکدیگر بگیرد و در حدیث آمده است
آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گو سپندت خدا که گو سپند
سے شایخ رازده است بلکه مورچه را از مورچه که بناحق ریخته است قصاص بگیرند و چون

در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدید و میبیند آنحضرت علیه السلام او را میدید
الاما شامه و این دیدن و نمودن بخلق قدرت الهی است خواه اجسام بود خواه ارواح
اگر کوسه بر پیش کیسه باشد دیده کشاده بود و خدایش نماید نتواند دید و اگر نماید
ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در نجاست و طریق نانی انگه
اعتقاد کنند که دیدن این بار و کوزم بر مثال دیدن در خواب است که بار و کوزم در این نشان
و متاثر شدن نام نسبت بوی موجود و واقع است اما در خارج نبود اگر چه مقصود ما اینجا نیز
حاصل است لیکن این اضعاف ایمان است و لا قول احکم و اسلم و الله الموفق
و البعث حق بر نگین پروردگار تعالی فردا را از گور و زنده گردانیدن مسالین باز یک
قی است تمامه قرآن و احادیث بدان ناطق است و مدار اعتقاد دین مسلمانان بر این مسأله است
کسی اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرده و از کتم عدم بوجد آورده بار دیگر نیز قادر است
که پیدا کند و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیدهم و هو لکون علیک و جمیع خلق
از درازا که منشا را نبغات و نشو و نما می او شود و باقی دارند و آرزای حجب الذنب گویند و در زمین
بیمانش کنند چنانچه گیاه در صحران بزول باران برود آد میان نیز برویند و در حدیث آمده است
که باران در آسمان بار و پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمام بهایم ظهور
و وحوش و جنات نیز سموت شوند تا حکیم مطلق قصاصشان از یکدیگر بگیرد و در حدیث آمده است
آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گو سپندت خدا که گو سپند
سے شایخ رازده است بلکه مورچه را از مورچه که بناحق ریخته است قصاص بگیرند و چون

در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدید و میبیند آنحضرت علیه السلام او را میدید
الاما شامه و این دیدن و نمودن بخلق قدرت الهی است خواه اجسام بود خواه ارواح
اگر کوسه بر پیش کیسه باشد دیده کشاده بود و خدایش نماید نتواند دید و اگر نماید
ارواح را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در نجاست و طریق نانی انگه
اعتقاد کنند که دیدن این بار و کوزم بر مثال دیدن در خواب است که بار و کوزم در این نشان
و متاثر شدن نام نسبت بوی موجود و واقع است اما در خارج نبود اگر چه مقصود ما اینجا نیز
حاصل است لیکن این اضعاف ایمان است و لا قول احکم و اسلم و الله الموفق
و البعث حق بر نگین پروردگار تعالی فردا را از گور و زنده گردانیدن مسالین باز یک
قی است تمامه قرآن و احادیث بدان ناطق است و مدار اعتقاد دین مسلمانان بر این مسأله است
کسی اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرده و از کتم عدم بوجد آورده بار دیگر نیز قادر است
که پیدا کند و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیدهم و هو لکون علیک و جمیع خلق
از درازا که منشا را نبغات و نشو و نما می او شود و باقی دارند و آرزای حجب الذنب گویند و در زمین
بیمانش کنند چنانچه گیاه در صحران بزول باران برود آد میان نیز برویند و در حدیث آمده است
که باران در آسمان بار و پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمام بهایم ظهور
و وحوش و جنات نیز سموت شوند تا حکیم مطلق قصاصشان از یکدیگر بگیرد و در حدیث آمده است
آمده است که فردای قیامت قصاص خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گو سپندت خدا که گو سپند
سے شایخ رازده است بلکه مورچه را از مورچه که بناحق ریخته است قصاص بگیرند و چون

قصاص من حیوان است را معدوم سازند و آن حیوانات که ماکول شده اند خاکت بهشت گردانند و جو و بعثت و نشر بنفش صورت شود و نفع صورت در مبادی حال قیامت شود که بدان در این زمین و آسمان بولی و وحشتی پیدا آید و خوبی و وحشتی راه باید که حضور جمیع ازوها درخت بندد تمام جانداران بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرموده و **يَوْمَ يَنْفَعُ فِي الصُّورِ مَنْ قَفِرَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَنَزَّلَ مَوَدَّةً وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** دوم از برای بعثت اموات از قبور باشد که بدان مردمان از خاک بر خیزند و منت نشینند چنانچه متصل بهن آیت میفرماید **ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ الْخَرَىٰ فَاذَّاهُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ** و سجا دیگر فرموده و **نَفَخَ فِي الصُّورِ فَاذَّاهُمْ مِنْ الْأَجْدَالِ يَنْسَلُونَ** و فاصله میان نفخه چهل سال باشد و بعثت من **فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ** معلوم شد که از این قریح و بیهوشی شامل تمامه حال این زمین و آسمان خواهد بود و از جن و انس ملائکه و باستانهای که **مِنْ شَاءَ اللَّهُ جِبْرِيلُ** میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و قور و خزنه جنت و جمله عرش و شهادت کرده و کاتبی نقاشان قیامت گویند و کاتبی قیامت مان متدرا را ده کنند و از ابتدای ماتت و جوان خستیم را روز قیامت گویند و تحقیقت اگر بنظر اعتبار در گذرند هر روز این اجوان معدوم بگیرند و هنوز روز قیامت غفلت اند و در خیر شرع تعالی در شانند چون **وَقَتَّامٌ** در آید بولی فوری و خوبی و وحشتی مردم و تمام جانداران راه یابد و همه در خانها و شیانها آید و در کجهاد خیزند چون شیخ و نجواب و منیر و ملاک شوند بی اثری و اول نظر بشود تا گاه صبح در رود و همی اخذ ارسیدار شوند و بر خیزند و منت نشینند اینجا از نفع بعثت

Check
1987

قصاص من حیوان است را معدوم سازند و آن حیوانات که ماکول شده اند خاکت بهشت گردانند و جو و بعثت و نشر بنفش صورت شود و نفع صورت در مبادی حال قیامت شود که بدان در این زمین و آسمان بولی و وحشتی پیدا آید و خوبی و وحشتی راه باید که حضور جمیع ازوها درخت بندد تمام جانداران بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرموده و **يَوْمَ يَنْفَعُ فِي الصُّورِ مَنْ قَفِرَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَنَزَّلَ مَوَدَّةً وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** دوم از برای بعثت اموات از قبور باشد که بدان مردمان از خاک بر خیزند و منت نشینند چنانچه متصل بهن آیت میفرماید **ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ الْخَرَىٰ فَاذَّاهُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ** و سجا دیگر فرموده و **نَفَخَ فِي الصُّورِ فَاذَّاهُمْ مِنْ الْأَجْدَالِ يَنْسَلُونَ** و فاصله میان نفخه چهل سال باشد و بعثت من **فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ** معلوم شد که از این قریح و بیهوشی شامل تمامه حال این زمین و آسمان خواهد بود و از جن و انس ملائکه و باستانهای که **مِنْ شَاءَ اللَّهُ جِبْرِيلُ** میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و قور و خزنه جنت و جمله عرش و شهادت کرده و کاتبی نقاشان قیامت گویند و کاتبی قیامت مان متدرا را ده کنند و از ابتدای ماتت و جوان خستیم را روز قیامت گویند و تحقیقت اگر بنظر اعتبار در گذرند هر روز این اجوان معدوم بگیرند و هنوز روز قیامت غفلت اند و در خیر شرع تعالی در شانند چون **وَقَتَّامٌ** در آید بولی فوری و خوبی و وحشتی مردم و تمام جانداران راه یابد و همه در خانها و شیانها آید و در کجهاد خیزند چون شیخ و نجواب و منیر و ملاک شوند بی اثری و اول نظر بشود تا گاه صبح در رود و همی اخذ ارسیدار شوند و بر خیزند و منت نشینند اینجا از نفع بعثت

قصاص من حیوان است را معدوم سازند و آن حیوانات که ماکول شده اند خاکت بهشت گردانند و جو و بعثت و نشر بنفش صورت شود و نفع صورت در مبادی حال قیامت شود که بدان در این زمین و آسمان بولی و وحشتی پیدا آید و خوبی و وحشتی راه باید که حضور جمیع ازوها درخت بندد تمام جانداران بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرموده و **يَوْمَ يَنْفَعُ فِي الصُّورِ مَنْ قَفِرَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَنَزَّلَ مَوَدَّةً وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ** دوم از برای بعثت اموات از قبور باشد که بدان مردمان از خاک بر خیزند و منت نشینند چنانچه متصل بهن آیت میفرماید **ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ الْخَرَىٰ فَاذَّاهُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ** و سجا دیگر فرموده و **نَفَخَ فِي الصُّورِ فَاذَّاهُمْ مِنْ الْأَجْدَالِ يَنْسَلُونَ** و فاصله میان نفخه چهل سال باشد و بعثت من **فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ** معلوم شد که از این قریح و بیهوشی شامل تمامه حال این زمین و آسمان خواهد بود و از جن و انس ملائکه و باستانهای که **مِنْ شَاءَ اللَّهُ جِبْرِيلُ** میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و قور و خزنه جنت و جمله عرش و شهادت کرده و کاتبی نقاشان قیامت گویند و کاتبی قیامت مان متدرا را ده کنند و از ابتدای ماتت و جوان خستیم را روز قیامت گویند و تحقیقت اگر بنظر اعتبار در گذرند هر روز این اجوان معدوم بگیرند و هنوز روز قیامت غفلت اند و در خیر شرع تعالی در شانند چون **وَقَتَّامٌ** در آید بولی فوری و خوبی و وحشتی مردم و تمام جانداران راه یابد و همه در خانها و شیانها آید و در کجهاد خیزند چون شیخ و نجواب و منیر و ملاک شوند بی اثری و اول نظر بشود تا گاه صبح در رود و همی اخذ ارسیدار شوند و بر خیزند و منت نشینند اینجا از نفع بعثت

در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...

یا باعتبار تعدد و اوزان بود یا از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را
و نوبت و اولی که او را طاعت نباشد از جهت اظهار شرف و تعظیم یا افشای محبت و تصنیح
باشد و در وزن اعمال کفایتی مثل این حکمت بود چه کافر احواسات نبود و تواند که صورت
در تخفیف عذاب کار گرفت و گویند که تقصیر کفایت آن است بفرمان دنیا است و علم
تقل از نفع گفته بود و علم است بخرافه است و الکتاب حق است بیکه اعمال نندگان از طاعت
و معاصی در آن مثبت و مکتوب است حق است مومنان را که بهای شان بدست راست
و کافر از این دست چپ از اینست باین نوع که در چپ بر پشت چپانند یا از پسند چپ
پشت بر آندش از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و در سوائی کافر و سخن
در آن است که اعطای کتاب به مومن مخصوص مومن مطیع با ایمان شامل عصمت نیز بود و تعبیر گویند
که عصمت را نیز بدست راست دهند و لیکن بعد از اجرائی و عیدی و اخراج از نار یا بدست
راست دهند و وزن خواندن نگنند مگر بعد از اخراج یا بدست راست دهند و نه به چپ
بلکه از موهوم دهند یا اصلا کتاب ندهند بلکه اجرائی را بر روی خوانند و حق آنست که اول
عاصی بن باب موقوف است و نص قرآن از روی ساکت است و این همه جمالی است
که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند و الله اعلم و **الحساب** حق مقصود از
کتاب است چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد و **السؤال** حق پرسیدن
وی تعالی از نندگان که چه کار کرده اند و از طاعات و معصیت چه در زیده اند حق است و از
ملاکه نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب جز بر نسل امن گیرند که چگونه امانت وحی را

در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...

۲۵

در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...

در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...
در بیان حج و عمره و از آن بود که از جهت کثرت اجزاء و عظمی وی بود و وزن اعمال کسیکه او را...

بانبا علیهم الصلوٰۃ والسلام رسانیدی و در بعضی احادیث آمده که اول حساب لوح بود و او را حاضر
 آرزوی از بسبب خداوندی بلرز و فرمان شود که تملیح علوم بجزیریل کردی گواه تو کیت
 گو یگواه من اسرافیل است و اسرافیل را حاضر آورد و همه را از عظمت و بسبب سوال کردی از جلال
 لزه برتن افتد پین پیغمبران را حاضر آرد و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت بپرسند
 اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز باشد و از معاملات خون و حسنة ظالم را بخصوص دهند
 و سیاحت خصوص را بظالم و در روایات آمده که بفسد نماز مقبول تا بمطلوبه انگلی رود و در بعضی
 روایات آمده که مردی فرضاً اگر ثواب سقباد پیغمبر بود و بصفه انگلی با وی مخصوص افتد در
 بهشت ندر آید تا خصم وی از وی راضی نشود و این چنین روزی در پیش است و خواجه بسبب
 راحت افتاده است و میگردد آنچه من باقیم دیگرے نیافته است و آنچه من فهمیده ام بچاپس نفهیده
 و عوام در غفلت و عماد گفتگو و صوفیان بطامات و حقیقت غلطی بیخ خبر ازین عالم ندارند که بخواهد
 شد و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوانی مشغول و بیکدم تصور برگز اخوت و احوال آنرا
 اَقَالَ اللهُ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اکنون بر حمت خداوندی بنگر که اگر خواهی خصم را راضی گرداند
 بهشت برین را بوسه نماید و گوید که این بهشت گم میخورد و گوید خداوند اندک تواند که این را
 بخرد و ثمن آن گز است و فرمان شود تو میتوانی خرید و ثمن آن در دست است اگر این حق را
 که بر برادر مسلمان داری بخشش و اربابی ذمه او کنی این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و
 بخشد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان دزد کتر رحمت و کف مغفرت
 خود را آورده چنان پرسد که گسندانم گوید چنانکه او رویانگانتان او شنیدم امر و ز رحمت خود

کما قال الله تعالى ان الله مطلع على ما تعملون
 و ان الله بصير لما تعملون
 و ان الله بصير لما تعملون
 و ان الله بصير لما تعملون
 و ان الله بصير لما تعملون

ایستند نوری که در ماهی حال خلیل الرحمن بود چه کار کرد و اینچا خود که بواسطه با شد بین
 تا چنانکه الشفا عله تحقیق در خواستین رسول و انبیا و اولیا و انبیا و علماء و ملائکه ایشان
 را در درگاه رب العزت عزت و آب و گوراه سخن باشد گناه گن بگا را از از پرور کار تعالی حق است
 و اول یک فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد فرود اظهار شود
 که در درگاه خداوندی چه قدر جاه و عزت بوده است آن روز در زاوست و جاه جاه اولی
 بحق جاه محمدن اغفر لنا و تمام عالم چون از شدت هول توقف بجان آید و بران شود
 بطایف صبیح بر آید تا در درگاه ایشان زار مانده کند اول نزد آدم صغری روند و گویند که توان آدمی که
 پدر تمام آدمیانی و پروردگار است بدست خود پیدا کرد و در شبیهت برینت جاس داده
 و سجود ملائکه گردانند و ساقا تمام شیاری از او آموخت شفاعت کن مارا که سخت روزی در پیش
 آمده است آدم صغری علیه السلام گوید که استادن در خیمقام و بیم زدن در حضرت حدیث نیست
 از من بیوزان شرمندگی که اکل ثمره شجره کندم کردم و در فرمان الهی برده خطارتم ز فرمت است
 این کار از نوح آید پس آدم حواله نوح کند و ایشان نزد نوح بیانید و نوح برابر ابراهیم اندازد چون
 نزد ابراهیم آید ابراهیم بوسه اندازد و چون نزد موسی آید ایشان بر علیسه اندازد تمامه این رسل
 اولو العزم صلو الله علیهم جمعین شرمند و کلمات خود باشند و هیچ کس از دست این مقام
 قدم در پیش نتوانا نهاد تا در حضرت خاتمه محمد صلی الله علیه و سلم که سید رسل و شفیع روز
 محشر خطاب لیخبرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخرت بیانید و عمر
 حال خود کند پس بر نیز دودر سر ابراهیم عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا شس

اینکه در درگاه خداوندی چه قدر جاه و عزت بوده است آن روز در زاوست و جاه جاه اولی
 بحق جاه محمدن اغفر لنا و تمام عالم چون از شدت هول توقف بجان آید و بران شود
 بطایف صبیح بر آید تا در درگاه ایشان زار مانده کند اول نزد آدم صغری روند و گویند که توان آدمی که
 پدر تمام آدمیانی و پروردگار است بدست خود پیدا کرد و در شبیهت برینت جاس داده
 و سجود ملائکه گردانند و ساقا تمام شیاری از او آموخت شفاعت کن مارا که سخت روزی در پیش
 آمده است آدم صغری علیه السلام گوید که استادن در خیمقام و بیم زدن در حضرت حدیث نیست
 از من بیوزان شرمندگی که اکل ثمره شجره کندم کردم و در فرمان الهی برده خطارتم ز فرمت است
 این کار از نوح آید پس آدم حواله نوح کند و ایشان نزد نوح بیانید و نوح برابر ابراهیم اندازد چون
 نزد ابراهیم آید ابراهیم بوسه اندازد و چون نزد موسی آید ایشان بر علیسه اندازد تمامه این رسل
 اولو العزم صلو الله علیهم جمعین شرمند و کلمات خود باشند و هیچ کس از دست این مقام
 قدم در پیش نتوانا نهاد تا در حضرت خاتمه محمد صلی الله علیه و سلم که سید رسل و شفیع روز
 محشر خطاب لیخبرک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخرت بیانید و عمر
 حال خود کند پس بر نیز دودر سر ابراهیم عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیا شس

وای صومالی

در این مقام که عسی آن یبعثک ربک مقاما حسودا و جزا و استناد درین
 مقام ممکن نباشد بایدست و سجد کرده و حکم شود که از سجده بردارد هر چه خواهی بجاوه و هر چه گوئی
 بگو پس از سجده بردارد و برانکه در آن وقت در آموزندش بروردگار خود را حمد و ثنا
 گوید و قسم از عاصیان به بخشید باز بسجده رود و قسم دیگر شفاعت کند و از سجده
 ثالث چون سر بر آرد گمان تمامه گنا بگاران را بخشاید پس بچکس باقی نماید الا اگر قرآن
 تجلوه نماید بروی حکم کرده باشد یعنی کاوان و منکران این مضمون حدیث است که در صحیح بخاری و
 مسلم مذکور است و از بنی خود ظاهر شد که گمان همه را وی صلی الله علیه و آله و سلم در خواهد و
 احتیاج شفاعت دیگر کسی نماید مگر آنکه گویند که این مخصوص باقتضای وی صلی الله علیه و آله و سلم
 یادگیر از شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز جزا است و در حدیث دیگر آمده است که بعد از
 شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سے نماید الا سائیکه در ایشان جز که لاله الا الله
 محمد رسول الله ذره یکی نبود و سمر معصیت گناه باشد پس ازین شفاعت ایشان در خواهد
 از درگاه رب العزت حکم آیدای محمد اینها خاکسگان من اند ایشان را من بخود شفاعت کنم و
 از آتش دوزخ ایشان از آرم و بالجمله آن روز روز محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و جای جای اوست
 و مقام مقام او سخن سخن اوست و مهمان همان او و دیگران طفیلی اوید و در قرآن مجید خطاب
 می رود و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي نُنزِّلُهَا عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ لَعَلَّكَ تَهْتَدِ
 من دای بنده خاص من چندان رحمت دهم در رحمت کنم که راضی شوی از من تا هیچ آنگه در درگاه

مقاله
 در بیان شفاعت
 در این مقام که عسی آن یبعثک ربک مقاما حسودا و جزا و استناد درین
 مقام ممکن نباشد بایدست و سجد کرده و حکم شود که از سجده بردارد هر چه خواهی بجاوه و هر چه گوئی
 بگو پس از سجده بردارد و برانکه در آن وقت در آموزندش بروردگار خود را حمد و ثنا
 گوید و قسم از عاصیان به بخشید باز بسجده رود و قسم دیگر شفاعت کند و از سجده
 ثالث چون سر بر آرد گمان تمامه گنا بگاران را بخشاید پس بچکس باقی نماید الا اگر قرآن
 تجلوه نماید بروی حکم کرده باشد یعنی کاوان و منکران این مضمون حدیث است که در صحیح بخاری و
 مسلم مذکور است و از بنی خود ظاهر شد که گمان همه را وی صلی الله علیه و آله و سلم در خواهد و
 احتیاج شفاعت دیگر کسی نماید مگر آنکه گویند که این مخصوص باقتضای وی صلی الله علیه و آله و سلم
 یادگیر از شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز جزا است و در حدیث دیگر آمده است که بعد از
 شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سے نماید الا سائیکه در ایشان جز که لاله الا الله
 محمد رسول الله ذره یکی نبود و سمر معصیت گناه باشد پس ازین شفاعت ایشان در خواهد
 از درگاه رب العزت حکم آیدای محمد اینها خاکسگان من اند ایشان را من بخود شفاعت کنم و
 از آتش دوزخ ایشان از آرم و بالجمله آن روز روز محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و جای جای اوست
 و مقام مقام او سخن سخن اوست و مهمان همان او و دیگران طفیلی اوید و در قرآن مجید خطاب
 می رود و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي نُنزِّلُهَا عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ لَعَلَّكَ تَهْتَدِ
 من دای بنده خاص من چندان رحمت دهم در رحمت کنم که راضی شوی از من تا هیچ آنگه در درگاه

در این مقام که عسی آن یبعثک ربک مقاما حسودا و جزا و استناد درین
 مقام ممکن نباشد بایدست و سجد کرده و حکم شود که از سجده بردارد هر چه خواهی بجاوه و هر چه گوئی
 بگو پس از سجده بردارد و برانکه در آن وقت در آموزندش بروردگار خود را حمد و ثنا
 گوید و قسم از عاصیان به بخشید باز بسجده رود و قسم دیگر شفاعت کند و از سجده
 ثالث چون سر بر آرد گمان تمامه گنا بگاران را بخشاید پس بچکس باقی نماید الا اگر قرآن
 تجلوه نماید بروی حکم کرده باشد یعنی کاوان و منکران این مضمون حدیث است که در صحیح بخاری و
 مسلم مذکور است و از بنی خود ظاهر شد که گمان همه را وی صلی الله علیه و آله و سلم در خواهد و
 احتیاج شفاعت دیگر کسی نماید مگر آنکه گویند که این مخصوص باقتضای وی صلی الله علیه و آله و سلم
 یادگیر از شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز جزا است و در حدیث دیگر آمده است که بعد از
 شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سے نماید الا سائیکه در ایشان جز که لاله الا الله
 محمد رسول الله ذره یکی نبود و سمر معصیت گناه باشد پس ازین شفاعت ایشان در خواهد
 از درگاه رب العزت حکم آیدای محمد اینها خاکسگان من اند ایشان را من بخود شفاعت کنم و
 از آتش دوزخ ایشان از آرم و بالجمله آن روز روز محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و جای جای اوست
 و مقام مقام او سخن سخن اوست و مهمان همان او و دیگران طفیلی اوید و در قرآن مجید خطاب
 می رود و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي نُنزِّلُهَا عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ لَعَلَّكَ تَهْتَدِ
 من دای بنده خاص من چندان رحمت دهم در رحمت کنم که راضی شوی از من تا هیچ آنگه در درگاه

فاندای محمد همه کس رضای من طلبند و من رضای تو میخواهم کلام قدسی کلمه یطیبون
 رَضَائِهِ وَ إِذَا أَطْلُبُ رَضَاكَ بَسِ سَيِّدَ عَالَمٍ سِرِّهِ وَ إِنِّي صَالِي اللَّهِ عَلَيْهِ أَلَمْ يَكُنْ لِي
 رَاضِي لَمْ يَشْرُمْ تَابٍ يَكُنْ أَمْتٌ مِنْ نِيَامِ رِزِي وَ كُنْ يَدُكَ أَكْرَمَةً لَا تَقْتَضُونَ مِنْ رَحْمَتِ اللَّهِ
 اللَّهُ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا مَخْضُوعِ مِنْ أَمْتِ بَسْتِ وَ يَأْتِيهِمْ نُوحُ مِنْ جِنِّ حِطَابِ رَفْتِهِ
 كَمَا يُغْفِرُ لَكُمْ مَنْ ذُنُوبِكُمْ بِقَاعِهِ وَ خَوَّلَ ظَمِينَ إِفَادَةَ بَعْضِ كِنْدِي عَضْر
 ذُنُوبِكُمْ وَ بَأْتِيَانِ كَارِ بَغْضَلِ مِشْرُودِ وَ بَادِيَانِ بَعْدَ أُمَّةٍ مَدْبُوتَةٍ وَ أَنْ اَرَبُ
 غُفُورٌ هُوَ مِنْ أَمِيدِ وَ بَشَارَتِ كُنَا هَكَارِ اَزْ اِسْتِ بَسْتِ چُونِ مِجَانِ عَزِيزِ رِزِ بَسْتِ طَيفِيانِ زِ عَزِيزِ
 خَوا بَدِ بَدِ بَسْتِ مَانْ كَرِ نُو مِيدِ نَبَاشِ گَرِ اَنْ بَا بِرَ اَنْدُ اَكْرُتِ اَمْ وَ زِ اَنْدُ نَهْ كَهْ فَرَدَاتِ نَخَوانْدُ اَنْوَ
 اَمْتِ وِي بَاشِ مَلَكُ اَزْ اَنْ وِي شَوْ خُو دَرِ اَبُو سِپَازِ اَمْتِ اَمْ شَكْلِ نَوْ اَسَانِ اَزْ اَمْتِ وَ اَوْتِ اَمْتِ اَنْوَ
 اَمْتِ اِنْ اِسْتِ بَسْتِ نَشَدِهْ اَمْتِ بَعْدَ اَزْ وِي بَسْتِ شَكْلِ نَسْتِ صَدْبِ اَزْ اَنْگَهْ دَرِ حَنْبِ اِيْمَانِ
 بِمِجَالِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَلَمْ يَكُنْ لِي رَاضِي بَرِ كِ كَا بَسْ نِيزِ زِدْ وَ خُو دَرِ اَكْرُ فُورِ اِيْمَانِ دَرِ دَلِ نَبْذِهْ مَوْمِنِ اَمْدِهْ
 اَمْتِ فُلْمِتِ مَعْصِيَتِ اَزْ وِي جَانْ خُو اَمِيدِ بُو دَرِ اِمَانِ بَا يَدِ خُو رُو دُو دِ كَرِ غَمِ نَسْتِ سَعْيَانِ فُورِي
 رَضِي اللَّهِ عِنْدَ دِيدَنْدِ كَهْ قَامِ شَبْشِ هَرِ كَرِ مِ وَ زَارِي كَدَشْتِ كَفْتِ زِ چَهْ كَرِي نُو شَنْ مَاشِ كَهْ بَا رِ كَنَاهْ بَرِ
 كَرِ دَشْتِ نَسْتِ كَفْتِ كَنَاهْ اَكْرُ كُوبِي اَمْتِ نَزْدِ رِ حَمْتِ او تَعَالِي بِهْ بَرِ كِ كَا بَسْ نِيزِ زِدْ كَرِي
 اَزْ اَنْ اَمْتِ كَهْ اِيْمَانِ بَسْلَامَتِ بَرِيْمِ بَا يَدِ فَرُو اِيْمَانِ چُو بَسْلَامَتِ بَبِ كُورِ بَرِيْمِ
 اَحْتِ نَشْتِ چِسْتِي وَ جَا لَ اَلْ كِي مَ اِسْنَخْ اَزْ بَابِ شَفَاعَتِ مَانْدِهْ اَمْتِ اَزْ اَتِمَامِ كَنِيْمِ اَبَا نِ كَهْ
 شَفَاعَتِ رَا مَو اَطْلِ مَتَعُدَدِهْ اَمْتِ اَوَّلِ دَرِ مَوْ قِفِ مَعْصَاتِ اَزْ بَرايِ تَخْفِيفِ سَدْتِ وَ تَوْ قِ
 دَرِ اَنْ مَقَامِ اَزْ هَسْبْتِ وَ اَبْ رُ دَرِ حَامِ دُو مِ دَرِ تَبْيِيعِ سَوَالِ رُ فَعِ حَسَابِ عَدَمِ مَنَاقِشِ دَرِ كِ
 و

مقاله در فضیلت دعا
 در هر روز بیست مرتبه بخواند
 هر کس بخواند بیست مرتبه در هر روز بیست مرتبه بخواند
 هر کس بخواند بیست مرتبه در هر روز بیست مرتبه بخواند
 هر کس بخواند بیست مرتبه در هر روز بیست مرتبه بخواند
 هر کس بخواند بیست مرتبه در هر روز بیست مرتبه بخواند

درین باره از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که هر کس در روز قیامت در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند...

که من توفیق فی الحساب فقد عذب سوم در عفو از اجرامی که او ارضا توفیق خدا
 چهارم در اخراج از ناری نار و در کایت دوزخ پنجم در رفع درجات و نیل ثواب مثلاً گناهی بگاری یا
 پیش پادشاهی بیارند و در بارگاه هیتیش استاده کند پس یکی از مقربان درگاه بر خیزد و
 شفاعت کند تا حکم شود که آن گنا بگار را بنشانند و پرسند و حساب گیرند باز و شفاعت
 در آید تا از وی حساب بگیرند و اگر گیرند با سانی گیرند و گایه باشد که بعد از حساب ثبوت
 انا ه زندان حکم کند و شفاعت از ان بگذرد و در زندان نفرینند و گاهی بعد از زندان فرستاده
 و عذاب کردن از بند بر آرد و بعد از آرد در منصب کند پس گنا بگار در مانده را امیداری
 است که شفاعت سیدریل صلوة الله و سلم با علی مناصب و درجات بهشت
 برساند الله تعالی ازینجا ظاهر میشود که چه میگوید و نصیب بهشت ای خدا
 شناسن برود که مستحق است گنا بگار اندو و حضرت را اصلی الله علیه و سلم شفاعت
 عام بود و جمیع امت را بلکه جمیع خلایق را و شفاعت خاص باشد خواجه اهل مدینه و اهل بیت
 و زوار قبر شریف و کثرین صلوته را بروی صلوات الله علیه و سلم و حقیقت شفاعت را
 محققان گویند که عبارت است که از انفعالی است انوار رحمت الهی بر دل سید کائنات
 صلوات الله علیه و سلم از بارگاه تربت عزت بتابد بر دلها بیکه بصفه محاذات و تقابلت است
 وی صلوات الله علیه و سلم صورتی اندیشا انعکاس فروع آفتاب است بتابد بر دیوار که در مقابل آن باشد
 و این محاذات و تقابلت بتوجه و اتباع حاصل آید و بعد از آنکه از آنچه او را از استسباب این محاذات
 داشتند از باب متابعت و موالفت است سینه او است این در شفاعت رضع و درجات

درین باره از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که هر کس در روز قیامت در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند...

درین باره از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که هر کس در روز قیامت در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند...

درین باره از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که هر کس در روز قیامت در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند و در حساب خود حساب کند...

باید که در این کتاب
از کتب معتبره است
مطالعه نماید
تا در این باب
معلومات حاصل نماید
و در این باب
بسیار از کتب معتبره
مطالعه نماید

در این کتاب
بسیار از کتب معتبره
مطالعه نماید
تا در این باب
معلومات حاصل نماید
و در این باب
بسیار از کتب معتبره
مطالعه نماید

باشد و الا در اصل شفا معترف و نوبت و محاد او مقابله اصل ایمان که در این کتاب
گفته شده است که در این کتاب
الذَّاكِرُونَ وَ كَلَّا غَفَلَ عَنْ ذِكْرِ الْغَافِلُونَ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ الْحَمْدُ
حق و الشارح حق است و در فرخ بر آن صفاتیکه در آیات و احادیث و روایات
است حق است و در مکان جنت و ما را قوال بسیار است بعضی گویند که جنت دَآوِل
آسمان است یا در آسمان چهارم یا فوق سماء سبع و نادر در زیر زمین و بقوله
بالآسمان جماعته در هر دو توقف کنند و تعیین مکان هر دو را بعلم الهی تفویض نمایند و در
شرح مفصلا میگوید که نص صریح در تعیین مکان جنت و مکان مار و رود سیافته است لیکن
بر آنکه جنت بالای آسمان زیر عرش است و در فرخ زیر سیم زمین است و شکل
که در قرآن مجید میفرماید وَ جَنَّاتٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ أَرْضُهَا عَرْضُهَا
در مکان معین از زمین و آسمان چه صورت دارد و حال آنکه اینقدر برای یک از این جنت
یا برای یک جنت باشد جوابش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سماء
بود و فینک میگوید که چیده و چسپیده و فض کنند و احسن توجیهات آن است که چون
مردم و اسب تر از زمین آسمان چیز دیگر بود تمثیل و تصویر وسعت جنت
و نار بدان کرد و اصل مراد مبالغه در بیان وسعت است نه تحقیق و تحدید و در حقیقت
وسعت جنات جز پروردگار تعالی کس نداند کمتر یا خایه است بهشت مقدار
دنیا و ه مقدار آن بود و الله اعلم و اما اعرف یعنی مکانی که در میان بهشت

در این کتاب
بسیار از کتب معتبره
مطالعه نماید
تا در این باب
معلومات حاصل نماید
و در این باب
بسیار از کتب معتبره
مطالعه نماید

باید که در این کتاب
از کتب معتبره است
مطالعه نماید
تا در این باب
معلومات حاصل نماید
و در این باب
بسیار از کتب معتبره
مطالعه نماید

این است که در هر دو صورت از هر یک از این دو راهی که در این کتاب مذکور است میسر است و هر یک از این دو راهی که در این کتاب مذکور است میسر است و هر یک از این دو راهی که در این کتاب مذکور است میسر است

قیام قیامت تا دخول جنت بلکه از هر چه بگوید و صلوات الله علیه و آله وسلم خبر داده است
هر شریکی که وی بنیاده است حق است حاصل کلام فذلک الحساب این است
تفسیر این معنی از تجار است معلوم گردد که ایمان تصدیق بالقلب و اقرار
باللسان ایمان معتقد کردن به بیگانگی خالق و برسانت پیغمبر است صلوات الله علیه و آله وسلم
بدل گفتن خالق را بیکسانی و رسول او را بر حق زبان و گویشی دادن بدان و تحقیق ایمان
بهان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامت است بر آن تصدیق از برای اجرای احکام
در ظاهر هر چه زبان ترجمان دل است و نیز اگر کسی باشد یا کسی اگر آیه کند شریک کلام بگوید
نیافت تصدیق بدل کرد و جان داد اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان به بند
اصول عبارت از تصدیق بقلب و اقرار بر زبان و عمل با ارکان است و ایشان گویند
الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان
و تحقیق اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بے عمل
ناقص است ولیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بهمانه و بر حق دانستن که تشریح
تصدیق است و اعمال مطاعات ثمرات و نتائج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ گل
و میوه هست پس درخت بے شاخ و برگ میوه درخت است و نام درخت از روی برف
اما درخت بر خورد ار که کار آمدنی بود همان است که انبیا داشته باشند بچنین ایمان کامل ایمان است
که مقرون بعمل صالح باشد چه ایمان بے عمل ناقص بود ولیکن اسم ایمان و تحقیق آن از روی برف
و دلیل برین سخن نضر قرآن مجید است که میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات

عقاید و دست ما ایمان کردن بر نفس و در هر دو صورت از هر یک از این دو راهی که در این کتاب مذکور است میسر است و هر یک از این دو راهی که در این کتاب مذکور است میسر است و هر یک از این دو راهی که در این کتاب مذکور است میسر است

۳۵

عنه ایمان و عمل با ارکان است و تحقیق آن از روی برف و دلیل برین سخن نضر قرآن مجید است که میفرماید ان الذین امنوا و عملوا الصالحات

یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند و آن عمل صالح نیز کرده اند سیاق این کلام دلالت
 بر آن میکند که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه بر ای کمال است بر مثال آنکه گویند
 که فلان این را دارد و آن را نیز دارد و مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند
 و اگر هر دو یکی باشند این سخن در تفهیم عرف راست نیاید و قایل آنرا نسبت بخطا کنند دیگر
 بدانکه ایمان محض و علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق
 عبارت از اذعان و قبول است که آنرا بفارسی گویند و این در حقیقت انصاع
 دل است از رنگ قبول تثویرا و تثویقین و علم دانستن پیش نبود تمامه که کاشعرب علی الخصوص
 بیود و ناهیب و صدق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان میدانند که کسی حقیقت پسر خود را
 دانند که پیش چشم عنه زائده شده است عنه یعرفونه عنه کما یعرفون انباءهم
 تمامه اخبار بخت پیغمبر از زمان و خصوصیت او صاف و احوال صورت و سیرت
 و مولد و نشان نام و نشان وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها
 مذکور بود و چندین از یہود میان از زمان موسی علیه السلام تا قریب و بر نبوت بشوق دریافت
 سعادت ایمان در مدینه منوره آمده توطن برگزیدند و پدران مرسی از او صیت میکردند که اگر
 شما بدر یافت زمان سعادت نشان پیغمبر از زمان مستفید گردید سلام و آبرو رسانید
 پیام ایمان عرض کنید و بحقیقت داناتر و سابق تر درین علم از یہود کسے نبود و چون آفتاب نبوت
 طلوع کرد و تفاوت ازلی در کار شد و پرده تماشایی بر دیده بصیرت ایشان فروخت
 و جسد و عبادت سنگبار در راه و کفر و انکار در مانند اینجا عیان گردید که علم و عقل بی عیب است

در بیان آوردند
 و در حقیقت بیان میکنند
 و عطف بر این است
 و معطوف علیہ
 نشان است اینجا
 خود را نشان میدهند
 نشان از واقعیت
 باستی با این
 ایمان دیگر است
 و عمل صالح دیگر

در بیان آورده
 و در حقیقت بیان میکنند
 پسران خود را

مستحق

از دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند

در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند

عاقبت باز در حصول ایمان کامل منجی اولیك هم المؤمنون حقا بدان اشارت میکند
 روا باشد و معجزانگو بدیهتر است تا صورت شک تو هم و ترزد در ایمان نبود و بر زبان
 زود و ايمان الباس غیر مقبول باس در اصل بمنشی شدت و عذاب آید و مراد در اینجا
 سکر است موت و معائنۀ احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اخبار
 آمده است که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس
 چون کافر درین حالت ایمان آرَد ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که به غیبت و باختیار
 بنده و قصد امثال امر مولی و اطاعت فرمان و تعالی باشد و ایمان در نیجالت ایمان
 بغیبت و باختیار نمود اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد بر آرند که
 رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا فَاَنْجِنَا نَعْمَلْ صَالِحًا اِنَّا مَوْقُونَ خداوند دیده ما
 بینا شد و گوش ما شنوا گشت و بیقین دانستیم که آنچه پیغمبر تو خبر داده بودند و کتابهای تو بدان
 ناطق بود حق است ما را بدینا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق تو اب شویم این ایمان اقرار
 و اعتراف بحق در آنوقت فائده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان با
 مقبول نیست و در حدیث آمده است ان الله يقبل توبته العبد ما لم يغتر عن عثره
 کنایت از حالت موت و شدت سکر است و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید
 فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُكُمْ اِيْمَانُكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ كَافِرًا و باسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن باس
 عذاب آبی نفع نکند و جاد بگر میفرماید و لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
 حَتَّىٰ اِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّي نَبْتُ الْاِنَّا وَلَا الَّذِينَ يَمْوَنُونَ و هم

در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند
 در دست راستی ایشان بویانند

و شاید که استدلال این آیه صحیح تر و صریح تر باشد چه احتمال دارد که مراد بر ویت باس
 در آیت سابقه مشاهده علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی
 مفسرین این آیه را که بر مبدان تفسیر کرده اند که این آیه اخیر که بر خوانندیم صریح ندامت کند بعبود
 قبول توبه و ایمان در وقت حضور نبوت کمال است و بدینچه از دلین و نصوص ذکر کردیم ظاهر
 شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان و توبه
 اکثر از اشاعره و ماتریدیه و علما و فقهای سنی است و نزد بسیاری از علمای اهل بیت
 است ولیکن ایمان باس بالاتفاق و اجماع مقبول نیست اکنون لازم آمد که باجماع
 است ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک
 غرق زمان باس مابین از حیث است وقت اضطرار است نه محل اختیار و همین معتقد
 تمامه علما و مجتهدین و مشایخ و مقدمات ایمان است و لہذا وی در زبان شرح میگوید
 و مقبول و ضرب القتل کفر و سبکبار آمد و چندین آیات قرآنی ظاهر بکفر و تقبیح
 و جهنمیت است **فَاَحْذَرُ اللّٰهَ نَكَالَ الْاَخِرَةِ وَ الْاُولٰٓئِیْ دٰکِرٌ فَاٰیِدِ**
یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاَوْمِرُہُمُ النَّارَ هر که لغت عرب بداند و بفهمد
 که معنی **یَقْدُمُ قَوْمَهُ** آن است که با قوم خود در آتش رود و پیشرو همه در ایشان باشد
 چنانچه در مذمت امیر القیس که از متقدمین شعری عرب است در حدیث واقع شده است
یَقْدُمُ الشُّعْرَاءُ اِلٰی النَّارِ وَ جَابِیْ دٰکِرٌ فَاٰیِدِ و جای دیگر میفرماید **وَ اَسْتَكْبَرُ** **هُوَ وَ جُنُودُهُ** **فِی**
الْاَرْضِ بَغِیْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا اَنَّہُمْ اِلٰی النَّارِ **کَلٰٓئِمٌ یُّجَعُونَ** استکبار کرد یعنی

در خصوص این آیه صحیح
 است که در این آیه
 این آیه را که بر
 خوانندیم صریح
 ندامت کند بعبود
 قبول توبه و ایمان
 در وقت حضور
 نبوت کمال است
 و بدینچه از
 دلین و نصوص
 ذکر کردیم
 ظاهر شد که
 توبه از معاصی
 نیز در حالت
 باس و غرغره
 مقبول نباشد
 چنانچه ایمان
 و توبه اکثر
 از اشاعره و
 ماتریدیه و
 علما و فقهای
 سنی است و
 نزد بسیاری
 از علمای اهل
 بیت است ولیکن
 ایمان باس
 بالاتفاق و
 اجماع مقبول
 نیست اکنون
 لازم آمد که
 باجماع است
 ایمان فرعون
 که در وقت
 ادراک غرق
 آورد مقبول
 نباشد چه
 زمان ادراک
 غرق زمان
 باس مابین
 از حیث است
 وقت اضطرار
 است نه محل
 اختیار و همین
 معتقد تمامه
 علما و مجتهدین
 و مشایخ و
 مقدمات ایمان
 است و لہذا وی
 در زبان شرح
 میگوید و
 مقبول و ضرب
 القتل کفر و
 سبکبار آمد
 و چندین آیات
 قرآنی ظاهر
 بکفر و تقبیح
 و جهنمیت است
 فَاَحْذَرُ
 اللّٰهَ نَكَالَ
 الْاَخِرَةِ وَ
 الْاُولٰٓئِیْ
 دٰکِرٌ فَاٰیِدِ
 یَقْدُمُ
 قَوْمَهُ
 یَوْمَ
 الْقِیٰمَةِ
 فَاَوْمِرُہُمُ
 النَّارَ هر
 که لغت عرب
 بداند و
 بفهمد که
 معنی
 یَقْدُمُ
 قَوْمَهُ آن
 است که با
 قوم خود
 در آتش
 رود و پیشرو
 همه در
 ایشان
 باشد چنانچه
 در مذمت
 امیر القیس
 که از
 متقدمین
 شعری عرب
 است در حدیث
 واقع شده
 است یَقْدُمُ
 الشُّعْرَاءُ
 اِلٰی
 النَّارِ وَ
 جَابِیْ
 دٰکِرٌ
 فَاٰیِدِ و
 جای دیگر
 میفرماید
 وَ اَسْتَكْبَرُ
 هُوَ وَ
 جُنُودُهُ
 فِی
 الْاَرْضِ
 بَغِیْرِ
 الْحَقِّ وَ
 ظَنُّوا
 اَنَّہُمْ
 اِلٰی
 النَّارِ
 کَلٰٓئِمٌ
 یُّجَعُونَ
 استکبار
 کرد یعنی

نخستین آیه از سوی با باز
 از آنکه توبه
 این آیه را که
 بر خوانندیم
 صریح ندامت
 کند بعبود
 قبول توبه و
 ایمان در وقت
 حضور نبوت
 کمال است و
 بدینچه از
 دلین و نصوص
 ذکر کردیم
 ظاهر شد که
 توبه از معاصی
 نیز در حالت
 باس و غرغره
 مقبول نباشد
 چنانچه ایمان
 و توبه اکثر
 از اشاعره و
 ماتریدیه و
 علما و فقهای
 سنی است و
 نزد بسیاری
 از علمای اهل
 بیت است ولیکن
 ایمان باس
 بالاتفاق و
 اجماع مقبول
 نیست اکنون
 لازم آمد که
 باجماع است
 ایمان فرعون
 که در وقت
 ادراک غرق
 آورد مقبول
 نباشد چه
 زمان ادراک
 غرق زمان
 باس مابین
 از حیث است
 وقت اضطرار
 است نه محل
 اختیار و همین
 معتقد تمامه
 علما و مجتهدین
 و مشایخ و
 مقدمات ایمان
 است و لہذا وی
 در زبان شرح
 میگوید و
 مقبول و ضرب
 القتل کفر و
 سبکبار آمد
 و چندین آیات
 قرآنی ظاهر
 بکفر و تقبیح
 و جهنمیت است
 فَاَحْذَرُ
 اللّٰهَ نَكَالَ
 الْاَخِرَةِ وَ
 الْاُولٰٓئِیْ
 دٰکِرٌ فَاٰیِدِ
 یَقْدُمُ
 قَوْمَهُ
 یَوْمَ
 الْقِیٰمَةِ
 فَاَوْمِرُہُمُ
 النَّارَ هر
 که لغت عرب
 بداند و
 بفهمد که
 معنی
 یَقْدُمُ
 قَوْمَهُ آن
 است که با
 قوم خود
 در آتش
 رود و پیشرو
 همه در
 ایشان
 باشد چنانچه
 در مذمت
 امیر القیس
 که از
 متقدمین
 شعری عرب
 است در حدیث
 واقع شده
 است یَقْدُمُ
 الشُّعْرَاءُ
 اِلٰی
 النَّارِ وَ
 جَابِیْ
 دٰکِرٌ
 فَاٰیِدِ و
 جای دیگر
 میفرماید
 وَ اَسْتَكْبَرُ
 هُوَ وَ
 جُنُودُهُ
 فِی
 الْاَرْضِ
 بَغِیْرِ
 الْحَقِّ وَ
 ظَنُّوا
 اَنَّہُمْ
 اِلٰی
 النَّارِ
 کَلٰٓئِمٌ
 یُّجَعُونَ
 استکبار
 کرد یعنی

و میگوید که این مسلمانان دشمن نبودند اگر گویند که مقصود عداوتی است که در حالت حیات داشت
 گوئیم پس قره عین بودن نیز باین حالت تواند بود آنچه مفهومی قرآن مینماید این است و الله اعلم
 باقی وقوع مذمت دی در احادیث و اقوال صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و مشایخ متقدمین
 و متأخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت و احادیث و مقتضای آثار سلف ایمان
 و اسلام و حسن خاتمت او بود و این همه مشهور و ضرب المثل کفو و طغیان شدی در وراثت است
 که چون ابو جهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم ما کانت
 فرعون هذیه الا تمته اگر فرعون طاهر و مطهر از عالم رفتی تشبیه او با ابو جهل لعین که قطع
 از این جنم و ارباب شقاوت است درست نبود مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عتو و استکبار
 است که در حالت حیات داشت و لیکن در زبان تفریح و عرف دین هیچ جای نمانده است
 که یکس را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حال سابق که در کفر و عصیان داشت مثل
 سازند و مشبه به بگردانند که ان الا ییمان یحبط ما قبله و چندین از رؤسای قریظ
 احادیث عمر در کفر و عداوت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسر برده اند و در آخر ایمان
 آورده اند و با ایمان رفته اند هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشنیع ایشان
 مذکور نشد خصوصاً در قرآن مجید باین کثرت و اشتها و تعلیظ و تشنیع که در ماده و نحو
 واقع شده است هیچیک از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی نکرده مگر
 شیخ محی الدین عربلی در کتاب فصوص این قول باینست بر قبیل ایمان با سر
 و عداوت شد که این خلاف اجماع است یا نفعی باین از فرعون و یقین است که حالت ادراک

این سخن از مسلمانان
 میگوید که این مسلمانان
 دشمن نبودند اگر گویند که مقصود
 عداوتی است که در حالت حیات داشت
 گوئیم پس قره عین بودن نیز باین
 حالت تواند بود آنچه مفهومی قرآن
 مینماید این است و الله اعلم باقی
 وقوع مذمت دی در احادیث و اقوال
 صحابه و تابعین و علمای مجتهدین
 و مشایخ متقدمین و متأخرین بحال
 خود است اگر مفهوم قرآن و اشارت
 و احادیث و مقتضای آثار سلف
 ایمان و اسلام و حسن خاتمت او
 بود و این همه مشهور و ضرب المثل
 کفو و طغیان شدی در وراثت است
 که چون ابو جهل لعین در غزوه بدر
 کشته شد آنحضرت فرمود صلی الله
 علیه و آله وسلم ما کانت فرعون
 هذیه الا تمته اگر فرعون طاهر و
 مطهر از عالم رفتی تشبیه او با
 ابو جهل لعین که قطع از این جنم
 و ارباب شقاوت است درست نبود مگر
 آنکه گویند تشبیه باعتبار عتو و
 استکبار است که در حالت حیات
 داشت و لیکن در زبان تفریح و عرف
 دین هیچ جای نمانده است که یکس
 را بعد از صحت توبه و حسن اسلام
 باعتبار حال سابق که در کفر و
 عصیان داشت مثل سازند و مشبه
 به بگردانند که ان الا ییمان
 یحبط ما قبله و چندین از رؤسای
 قریظ احادیث عمر در کفر و عداوت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله
 وسلم بسر برده اند و در آخر
 ایمان آورده اند و با ایمان
 رفته اند هرگز در شرع باعتبار
 حال سابق مذمت و تشنیع ایشان
 مذکور نشد خصوصاً در قرآن
 مجید باین کثرت و اشتها و تعلیظ
 و تشنیع که در ماده و نحو واقع
 شده است هیچیک از مشایخ طریقت
 نسبت ایمان و اسلام بوی نکرده
 مگر شیخ محی الدین عربلی در کتاب
 فصوص این قول باینست بر قبیل
 ایمان با سر و عداوت شد که این
 خلاف اجماع است یا نفعی باین از
 فرعون و یقین است که حالت ادراک

است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سائر امت بر آن ذات موقوف است بگو که
 و این بر آن چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع او ایل از اهل فتوی و
 اجتهاد در امثال این امور بهتر است و با حیا نزدیکتر اگر گویند که ایشان از ارباب
 کشف و یقین اند و چندان حقایق و دقائق و معارف و مواید از ایشان نظیر آورده است
 که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان ندارد و هر چه ایشان درین کتاب گفته اند
 بے تفاوت و زیادت و نقصان از حضرت رسالت است صلا الله علیه و آله و سلم
 این حکایت دیگرست اینچون نتوان زد و انتداع علم حقیقه الحال حقایق و معارف
 ایشان بجال خود است که در آنجا در زند حقایق و احوال و مواجید مشایخ
 بر آن وجهی که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است
 سخن در سه از راه قیاس و دلیل و دانسته معلوم است که او می از سبب و سبب احوال
 نیست و غیر انبیا صلوة الله علیهم جمعین از خطا و خلل معصوم نه آخر شیخ در فتوحات خود
 میگوید که تابعان ایشان همه از ان نقل میکنند که در قرآن مجید آئینه در خلل و عذاب واقع
 شده است اگر است در خلل و زاری است و دخول ما در ستم عذاب است پس خلل و زاری من مستلزم
 خلل و زاری عذاب نباشد و حال آنکه چند جا در قرآن واقع شده است در سوره مائده میفرماید
 وَ فِي الْعَذَابِ لَهُمْ خَالِدُونَ وَ فِي سوره فرقان میگوید وَ يَخْلُدُ فِيهَا مُهَلًا مُهَالًا
 کن سبب در فرجه راجع بعذاب است و در سوره التمزیل السجدة وَ فِيهَا عَذَابٌ لَخَالِدٍ
 و در سوره زخرف اِنَّ الْجَهَنَّمَ فِيهَا عَذَابٌ لَخَالِدُونَ با وجود
 در عذاب جهنم باشد همیشه

ان کلمات کبیر است
 حق را با شکر و بوفت و در افکار
 است و در و دیوانه فانی و کبریا
 بر سبب و غایب و در سوره
 که سبب و در سوره
 حق را با شکر و بوفت و در افکار
 است و در و دیوانه فانی و کبریا
 بر سبب و غایب و در سوره
 که سبب و در سوره
 حق را با شکر و بوفت و در افکار
 است و در و دیوانه فانی و کبریا
 بر سبب و غایب و در سوره
 که سبب و در سوره
 حق را با شکر و بوفت و در افکار
 است و در و دیوانه فانی و کبریا
 بر سبب و غایب و در سوره
 که سبب و در سوره

جنتی است که در آن نور است و در آن نور است
 و اما اینست که در آن نور است و در آن نور است
 و اما اینست که در آن نور است و در آن نور است
 و اما اینست که در آن نور است و در آن نور است

علم و کمال متبع که ایشان دادند غیر مسبو چه باشد و الله اعلم و با جمله نصیحت که در معتقدات
 و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود و خصوصاً
 در ماده اتفاق و اجتماع در ادب اخلاق تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد
 بر ایشان باید داشت و توجیه و تطبیق کلام ایشان با کلام علمای مجتهدین باید نمود و در
 ریاضت و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار باید کرد و اگر استعداد کامل است و نیت
 صادق و مجاهده قوی آنچه از احوال او ملزم بود انوار کشف و یقین است خود بر تو خواهد افتاد
 و از تقوه و تکلف و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق
 وَفَقْنَا لِلَّهِ وَابْتَاكُمْ لِمَا حِبُّ وَيَرْضَى شَيْخِ ابْنِ حَجْرٍ كَمَا شَاءَ
 در کتاب نزد او بزرگ کرده است که علمای امت و مجتهدین دین ازین آیه یعنی قولی بجا
 فَلَمْ يَكْ يَنْفَعَهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَكَ اَوْ بَا سَنَا اِجْمَاعِ كَرِهَ اَنْدُرْ كُفْرُ فِرْعَوْنَ
 و بر تقدیر متمیز شک نیست در انعقاد اجتماع بر آنکه ایمان باشد با عدم ایمان بر رسول و
 صحیح و معتبر باشد پس تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون باشد تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام
 وجود نیافته و درین آیه بدان تعرض کرده پس ایمان وی نفع نکند اگر کافر هزار بار گوید
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا الَّذِي اٰمَنَتْ بِهِ الْمَسْلُوْنَ مُؤْمِنٌ نَكَرُ و تَمَّانَ كُوَيْدِ
 اِنْ مُحَمَّدًا اَرْسَوْلَ اللّٰهِ وَاِذَا كُوَيْدِ كَسْرَهُ فَرَعُونَ نَزَرَ تَقَرُّضَ بَا اِيْمَانِ بِمَوْعِدِ اللّٰهِ
 نکرده اند و با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوایش است که ممنوع که سحره فرعون
 تعرض بدان نکرده اند هر گاه که گفتند اَمَّا بَرِّ لَعْلِبْنَ رَبِّ مَوْعِدِ هَا وَاَوْ
 ایمان بموسی

برای چیزی که دوست بسیار دارد
 نفع خودشان را با این است
 بلکه که درین عذاب ما را
 ایمان باشد تعالی ما را
 شک نیست در انعقاد اجتماع
 که فرعون ازین عیان است
 ایمان با تقدیرت که چنانچه
 بر ایمان بعد از آن وقت
 سوره ای سوره ای است
 که فرعون بر سحره فرعون
 ایمان بموسی کرده اند
 ایمان بموسی کرده اند
 ایمان بموسی کرده اند
 ایمان بموسی کرده اند

که فرعون ازین عیان است
 ایمان با تقدیرت که چنانچه
 بر ایمان بعد از آن وقت
 سوره ای سوره ای است
 که فرعون بر سحره فرعون
 ایمان بموسی کرده اند
 ایمان بموسی کرده اند
 ایمان بموسی کرده اند
 ایمان بموسی کرده اند

در ضمن این صفت رب بموسی و کارون ایمان بموسه نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون
 که گفت **الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ** یا آنکه ایمان سحر فرعون ایمان بجد و مجر
 موسه است و ایمان مجرزه رسول عین ایمان برسول است پس نشان هر یکا ایمان بموسه
 آورده اند بخلاف فرعون که در کلام وی اصلا ایمان بموسه مذکور نشده نه بصریح و نه باشاره
 بلکه ذکر بنی اسرائیل است نه موسه علیه السلام با وجود آنکه رسول اوست اشارت شده با آنکه وی
 منور بموسه کافر است و اگر گویند که بعضی از صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معاند عذاب
 نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد جوایش آنکه بر تقدیرت صحت نقل این
 سخن از صوفیه بل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویب باشد و مخالفت ایشان منع اعتقاد جماع
 کند بر ما دارد نشود و در قول ما با اعتقاد اجماع است بر کفر فرعون ضرر کند زیرا که میگویم حکم
 بر کفر فرعون تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باسن است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان اوست
 باشد تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسه علیه السلام و اگر گویند که ابن عربی بجهت ایمان
 اضطراری قایل شده با میان فرعون زنده است جوایش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و
 معتبر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبا علیهم السلام است و آیه قرآن و حدیث صحیح
 صحیح اند در بطلان ایمان باسن و بعد از وجود آیه و حدیث التفات بنا دلیل کس نمیتوان کرد
 و تفسیر آنرا از اصحاب و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت
 میکند و مقصود ما و چون ثابت و واضح گشت ایمان باسن صحت است ثابت شد که ایمان
 فرعون نیز ثابت نیست با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باسن صحیح است عدم صحت ایمان فرعون

در ضمن این صفت رب بموسی و کارون ایمان بموسه نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون
 که گفت **الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ** یا آنکه ایمان سحر فرعون ایمان بجد و مجر
 موسه است و ایمان مجرزه رسول عین ایمان برسول است پس نشان هر یکا ایمان بموسه
 آورده اند بخلاف فرعون که در کلام وی اصلا ایمان بموسه مذکور نشده نه بصریح و نه باشاره
 بلکه ذکر بنی اسرائیل است نه موسه علیه السلام با وجود آنکه رسول اوست اشارت شده با آنکه وی
 منور بموسه کافر است و اگر گویند که بعضی از صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معاند عذاب
 نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جائز نباشد جوایش آنکه بر تقدیرت صحت نقل این
 سخن از صوفیه بل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویب باشد و مخالفت ایشان منع اعتقاد جماع
 کند بر ما دارد نشود و در قول ما با اعتقاد اجماع است بر کفر فرعون ضرر کند زیرا که میگویم حکم
 بر کفر فرعون تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باسن است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان اوست
 باشد تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسه علیه السلام و اگر گویند که ابن عربی بجهت ایمان
 اضطراری قایل شده با میان فرعون زنده است جوایش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و
 معتبر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبا علیهم السلام است و آیه قرآن و حدیث صحیح
 صحیح اند در بطلان ایمان باسن و بعد از وجود آیه و حدیث التفات بنا دلیل کس نمیتوان کرد
 و تفسیر آنرا از اصحاب و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت
 میکند و مقصود ما و چون ثابت و واضح گشت ایمان باسن صحت است ثابت شد که ایمان
 فرعون نیز ثابت نیست با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باسن صحیح است عدم صحت ایمان فرعون

بنا بر این که ایمان باسن صحیح است و ایمان فرعون صحیح نیست
 و اگر کسی بگوید که ایمان باسن صحیح است و ایمان فرعون صحیح نیست
 و اگر کسی بگوید که ایمان باسن صحیح است و ایمان فرعون صحیح نیست
 و اگر کسی بگوید که ایمان باسن صحیح است و ایمان فرعون صحیح نیست

درین کتاب در توضیح این حدیث آمده است که هر کس ایمان بیاورد...

باقی است از جهت عدم ایمان او بموسسه و ماریون این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب
 زواجر باختصار و تلخیص و الشیخ العلم والکبریة لا تخین العبد المؤمن
 من ایمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارج در حقیقت
 ایمان نیست در ایمان کامل بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان میمان باشد و لیکن بصفت نقصان و نقصان
 شیء را از تحقیقش خارج نگردد و بلکه از کمالش برآرد پس کتاب کبیره بنده مؤمن را از ایمان
 کامل برآرد نه از اصل ایمان و گنایگارے و بدکردارے بنده ملاک او نگردد بلکه فاسق و
 عاصی سازد پس مؤمن دو قسم بود مطیع و فرمانبردار و آن مؤمن کامل بود و عاصی و بدکردار
 و آن مؤمن ناقص باشد و اطلاق اسم مؤمن و در خطاب لمافی و اجر امی احکام مسلمانان
 بر فاسق و عاصی در کتاب سنت بسیار آمده است و صحابه رسول رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین بر جزاؤه فاسقان و گنایگار ان نماز میکردند و در مقابله مسلمانان دفن نشان
 سے نمودند و الا سازد عفو استغفار میکردند پس معلوم شد که فاسقان و گنایگار ان خارج
 دائره اسلام نیستند و گناه دو قسم کبیره و صغیره کبیره آن است که گناه بودن آن بدلیل
 یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعید و ارشاد شده چنانچه خون نباشد کردن و زنا
 کردن و لو اطاعت کردن و زن پارسا را که در جاله عقد مردی در آمده است ششام نماز کردن
 و از جنگ کافران اگر زیاد از دو و چند مسلمانان نباشند که در سخن و سخن کردن و مال تقیم را با حق
 خوردن و پدمو مادر مسلمانان را با حق ربجا بندی و در حرم مکرم بعمطه از آنچه از ارتکاب در آن
 مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و در باورش و شورش خوردن و دزدی کردن

و در بعضی جاها در کتاب آمده است که...

در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران
 در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران
 در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران

و هر چه بر کسی باشد خوردن و گوشت جوختن در روز گواهی بدروغ دادن و سجده گواهی پوشیدن
 در روزه ماه رمضان به عذر شرعی خوردن و نماز به وقت کردن و نماز نگذاشتن در روزه ماه
 ندادن و سگند بدروغ خوردن و قطع رحم کردن و در کسب و ذن خجاست کردن و با سمانان
 بنا حق مجاربه کردن و سب صحابه کرام کردن و مال به ستوت گرفتن و سعایت از کسی نزد
 سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بر آن ترک کردن و در آن بعد از تعلم فراموش
 کردن و جاندار یا آفاتش سوختن و زن را بیفرمانی شوهر کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و میان مرد
 و زن جنگ و جدائی افکندن و اهل علم و جمله را از ایالت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن
 عذاب آیین بودن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از روایتی که از اصحاب شافعی است
 نقل کرده است و بعضی علمای ما دیده بر آن نیز ذکر کرده اند و ضابط آن است که هر چه در شرع بر آن
 وعید داده شده و بقیه معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره آنکه این چنین باشد و با
 صغیره چندان محویت ندارد چه اجتناب از آن شوار است و بند محبت و تقوی نیز معتبر نیست اگر امر را
 دست از نهشته باشد و امر را بر صغیره کبیره دیگر است و هر گناه کبیره بر چند بنقصان دین و ضعف
 ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مؤمن است و از دایره اسلام خارج نیست و خارج مرتکب
 گناه کبیره بلکه گناه صغیره را نیز کافر گویند و بطالان مذموب بظهور پیوسته و نیز معتزله فاسق
 است نه مؤمن است و نه کافر و این اول مسئله است که در دین گمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث
 شده است و ایشان نیز اول فرقه اند که رفته در بنام مسلمانان انداخته و بر او متابعت عقل و هوا
 رفتند و ظواهر نفوس را تغییر و تاویل کرده اند و خدا هم الله و این بهی باطل و برای تحریف است

در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران
 در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران
 در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران در وقت نماز و نمازگزاران

و هر چه بر کسی باشد خوردن و گوشت جوختن در روز گواهی بدروغ دادن و سجده گواهی پوشیدن
 در روزه ماه رمضان به عذر شرعی خوردن و نماز به وقت کردن و نماز نگذاشتن در روزه ماه
 ندادن و سگند بدروغ خوردن و قطع رحم کردن و در کسب و ذن خجاست کردن و با سمانان
 بنا حق مجاربه کردن و سب صحابه کرام کردن و مال به ستوت گرفتن و سعایت از کسی نزد
 سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بر آن ترک کردن و در آن بعد از تعلم فراموش
 کردن و جاندار یا آفاتش سوختن و زن را بیفرمانی شوهر کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و میان مرد
 و زن جنگ و جدائی افکندن و اهل علم و جمله را از ایالت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن
 عذاب آیین بودن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از روایتی که از اصحاب شافعی است
 نقل کرده است و بعضی علمای ما دیده بر آن نیز ذکر کرده اند و ضابط آن است که هر چه در شرع بر آن
 وعید داده شده و بقیه معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره آنکه این چنین باشد و با
 صغیره چندان محویت ندارد چه اجتناب از آن شوار است و بند محبت و تقوی نیز معتبر نیست اگر امر را
 دست از نهشته باشد و امر را بر صغیره کبیره دیگر است و هر گناه کبیره بر چند بنقصان دین و ضعف
 ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مؤمن است و از دایره اسلام خارج نیست و خارج مرتکب
 گناه کبیره بلکه گناه صغیره را نیز کافر گویند و بطالان مذموب بظهور پیوسته و نیز معتزله فاسق
 است نه مؤمن است و نه کافر و این اول مسئله است که در دین گمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث
 شده است و ایشان نیز اول فرقه اند که رفته در بنام مسلمانان انداخته و بر او متابعت عقل و هوا
 رفتند و ظواهر نفوس را تغییر و تاویل کرده اند و خدا هم الله و این بهی باطل و برای تحریف است

و از آنست که سوار شود بر کوه
پس از شهبان کافر اندر او
مؤمنان که در آن وقت
کافران و مشرکان
مؤمنان که در آن وقت
کافران و مشرکان
مؤمنان که در آن وقت
کافران و مشرکان

حق سبحان تعالی تمام بندگان خود را در قسم ساخته است و فرمود و هو الذی خلقکم فمنکم
کافر ومنکم مؤمن و قسمی دیگرست بواقعیت ایشان قدر تصدیق ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
نشاخه اند که در جنب قوت نورانیت می جمع گنا مان و معاصی محمل اند همچنانکه حسابا با کفر نمودند
سیانیر بر ایمان غالب نیایند و ضرر نکند لا محال ایمان اگر آنکه بطریق انحلال و تخفیف بود یعنی هرگاه
حلال داند و گناه را بسپارد و با وجود عین کفرست و منافی تصدیق ولیکن اگر حرام را حرام داند و
گناه اعتقاد کند و بکلم شریعت مغلبه شیهوت بلغزد کافر نشود زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی در حقیقت
ایمان است از وی ایمان آورده و مسلمان شده است ولیکن تجوایح و اعضای او بفرمان دل نمیرسد خصوصا
و فیکه مقارن باشد با خوف عذاب امید مغفرت و غم توبه با وجود این مغرور نیاید بود که شوی گناه
صفای قلب از ایمان را چنان که نام و نشان از این نهد ارد و دل را سیاه گرداند و دستاورد و سبب
از کفر نیز ذی یک سازد و اگر عادت شود و دام پذیرد و شکل در ورطه کفر نیفتد و در جهنم است که چون گناه
اربنده صادر گردد و نقطه سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال اصحاب از ابیه و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و
دل را تمام در گیرد و اگر همچنین ظلمات معاصی مترکم شود و متواتر گردد و خطیات و سیئات حااط کند
و سیاهی شود و یک دل بر رود دیگر قبول ایمان او استماع سخن خیر اجاناند و ختم و طبع بر کین گویند
اینست کلابل من علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم
اشارت بدانست پس معصیت اگر چه پیومن از ایمان بیرون نیاروا ما خوف اینست که ز قرقه آخر
بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد ضرورت است آن میں از سینه خیرت لقمه که سد جوع کند و
خرقه که تشر عورت شود و مکانی که از سر ما و گر با بوی پناه گیرد و تاجی و زان ضرورت تجر شود و مساجد

تو بگردد و چون بنده
او گونا گونا گوست
سکن گنا ایما است
بعد از آن که در آن
مستحب شود و در آن
کرد و ۱۲
بر دلای او شان در هر دو
بر دلای او شان در هر دو
نوعی و از آنست که
بورد یکبار ۱۱
۲۹
مغز شی شیخ که از
ایران و قصد برودت
و حفظ داران بود و در طوق
گردد و بخوان تمام در او ای عباد
اینی مشغول گردد و در سوره
کشف صورت کرد و در سوره
۱۱
صدی تعالی قوت از توانایی
ایمان در هر دو
تعمیرت در هر دو
تحقق از تعالی نماید

نفس و جلت است چون عوی بلند بود بران نیز اندازه وی بدید چه حجه از عالم قهر و قدرت
 که در غلبه دستوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار دست رد و بخلاف لایل تعلیه
 و نقله که گری چندت در رشته خیال و باد و هوا افتاده بلند از هم و رسکات می آن رخابت
 دشواری بود و هر گز راه نزاع و جدال بر نمیدرخشا که از دلائل کلام فلسفی ظاهر گردد و در هر که بعد از حجه
 دیدن کفر ماند کفر او جز بعقلت عماد سابقه شقاوت نباشد و اگر کسی که کتبیه آدم علیه السلام
 و لغز هم محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه جا و ان سبغین او است علی السلام
 و آخر ایشان محمد رسول الله علیه و آله و سلم لقولنا و لکن رسول الله و خاتم النبیین
 چون مقصود بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احوال این دو قسمیم حکام اخلاق بود بعد از حصول این
 مقصود و هر چه تمام و اکمل بعد از وی احوال این پنج بی غیر دیگر نباشد با وجود علما و خلفا که حاصل این دو مقام
 است چنین است که گفایم و اگر کسی که این کتب را می بیند باید که در تسمیه این اصوات الله علیه هم
 انصاف بر عدو معین کند اگر چه بعضی احادیث قوی یافته که تا زمانیکه یک کت میت در چهار نمره را اند
 زیرا که در قرآن مجید میفرماید من قصصنا علیک و من هم من لم نقصص علیک
 میفرماید قصه بعضی انبیاء را بر تو خوانده ایم و قصه بعضی انبیاء را بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال
 ایشان را با تو نگفتم و تو آنرا بودی که این خبر در کوفتی است بعد از آنکه هر چه در نظر است نباشد و بر تقدیر
 حقیق در اینها هم در جمال است الله اعلم و اگر در کوفت و الله من خلافت بعضی بر آنند که در کوفت
 و اکثر آنرا که با شاه سلطان عادل حق بر قول است منقول از امیر المؤمنین علی کم الله و در خبری که
 بعضی او را از آنکه در این سخن در غیاب است و در نام و غیر اختلاف است شهادت که نام علی است که

در این است که...
 اول...
 انسان...
 است...
 عالم...
 در این است که...
 اول...
 انسان...
 است...
 عالم...
 در این است که...
 اول...
 انسان...
 است...
 عالم...

عنه صلى الله عليه وآله وسلم في حق النبي... الحديث... الحديث...

و عبد الله و مرزبان و مرزبان و غیر این گفته اند... صاحب مصباح حضرت... کتلتی حیرت میخورد که در دنیا فتیه هند رومیانی دیگرست که صاحب رسطو و از اولاد یونان بن یا بن نوع است که ذاتی الله اعلم و ذوالقرنین بقول اکثر در زبان با هم خلیل الله علیه السلام بود و بقول بعد از موسی علیه السلام و بقول ابن عبدالحق که از امر علمای حدیث و تفسیرت بعد از عیسی السلام بود و گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا مشرق تا مغرب دند و مسلمان کی سلیمان علیه السلام و دیگر زوال قدر و دو کافر یکی نمر و دو دیگر بخت نصر که بعد نمر و بود و پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر زمان پیاد و در تلمیذین ذوالقرنین اقوالست قول وهب بن منبه است که وی مالک و قرن هین بود یعنی دو جانبی که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک قول حسن بصری است که وی دو کیسو میکند شد از آن جهت او را ذوالقرنین گفتند و بعضی گفته اند که در سری و شایع بود مثل شاهانگی و بقول دو قرن پادشاهی کرد و مروی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه است که در جهاد هر دو جانب سمرقانی از خمر رسیده از ایشان ذوالقرنین گفتند ما را این کوه که از صاحب علی مرتضی رضی الله عنه بود و چه که ذوالقرنین پیغمبر گویند امروزی صالح بود که بر جانب راست از سری طاعت خدای پی رسید و چه حقیقا او را زنده کرد و انبیا در کتاب چینی رسیدیم و باز زنده شد از آن با نام مغرب و القرنین و بعضی گویند که وی در خواب دید که با آنها رسید و قرن یعنی دو جانب او را گرفته است اینها را با قوم خود باز گرفتند و قرنین که زمانه او علم و در نبوت لقمان که این است یو علی السلام است بقول ابن جانی وی بود زیرا اختلاف است که وی کشتی بود حکیم و ولی بود و قبولی پیغمبر بود آوردند که وی پیغمبر اخذت کرده و ذوالقرنین بود از آن صاحب رضی الله عنده قول است که لقمان نبی نبود و نه ملک بود بنده سنیایی بود که کوسفندان پیچانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و هفت وعقل داد و در کتاب

این کتاب را با حضرت علی مرتضی علیه السلام... در مکه بود... در مدینه بود... در کوفه بود... در بغداد بود... در دمشق بود... در قاهره بود... در بغداد بود... در دمشق بود... در قاهره بود...

طیبات است... در مدینه بود... در کوفه بود... در بغداد بود... در دمشق بود... در قاهره بود...

و در کلامی با نبیا از جهت شریفی و اکرام است و الله اعلم و کلام کاوا صباغین عن
الله صادقین معصومین غیر معزولین انبیا صلوة الله و سلامه علیهم
برو گویند راست گویند و بر خیر که در بند از جانب خداوند و بر اهر و نبی که کند بفرمان و می
کند و از گناهای معصوم باشد چون حکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لایحه هر چه رسول گوید از طرف
گوید و ما علی الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت رسالت باطل گردد و اگر
خود بیگمانی تو کند و معصیت و زرد مردم نفرت گیرند و بگریزند و امر نصیحت است و
تمسیت نباید و عصمت ایشان از دروغ و کبار مطلق است یعنی عهد او سهوا و از صغیر
عهد او زرد بعضی صد و کبیر سهوا و صغیره عهد او جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر
باشد مثل سرقت لقمه و تطفیف ختمه و تخم ریزد و جمهور اهل سنت و جماعت است که ایشان
معصوم اند از کبار و صغیر عهد او سهوا و این البقی است بغضت منصب و غلو مرتب ایشان
صلوة الله علیهم جمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینه
فی شرح القصیده الامالیة و اما وقوع سهوا بر ایشان در آنچه متعلق
رسالت و ابلاغ احکام است جائز نیست و در غیر این سهوا در افعال جائز است چنانچه در باب وجود
معصوم معلوم شده است آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیا منقول است بعضی از اینها ضمیمه
و بعضی که صحیح است از محامل و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا معتقد نباید بود
و انبیا معزولان شوند و در نتیجه نبوت و رسالت که حقیقی افضل و کرم خود بخشیده از ایشان
باز گیر و مقام نبوت و رسالت بعد از نبوت هم ثابت است و خود انبیا را معزول و ایشان

است و از جهت شریفی و اکرام است و الله اعلم و کلام کاوا صباغین عن
الله صادقین معصومین غیر معزولین انبیا صلوة الله و سلامه علیهم
برو گویند راست گویند و بر خیر که در بند از جانب خداوند و بر اهر و نبی که کند بفرمان و می
کند و از گناهای معصوم باشد چون حکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لایحه هر چه رسول گوید از طرف
گوید و ما علی الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت رسالت باطل گردد و اگر
خود بیگمانی تو کند و معصیت و زرد مردم نفرت گیرند و بگریزند و امر نصیحت است و
تمسیت نباید و عصمت ایشان از دروغ و کبار مطلق است یعنی عهد او سهوا و از صغیر
عهد او زرد بعضی صد و کبیر سهوا و صغیره عهد او جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر
باشد مثل سرقت لقمه و تطفیف ختمه و تخم ریزد و جمهور اهل سنت و جماعت است که ایشان
معصوم اند از کبار و صغیر عهد او سهوا و این البقی است بغضت منصب و غلو مرتب ایشان
صلوة الله علیهم جمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینه
فی شرح القصیده الامالیة و اما وقوع سهوا بر ایشان در آنچه متعلق
رسالت و ابلاغ احکام است جائز نیست و در غیر این سهوا در افعال جائز است چنانچه در باب وجود
معصوم معلوم شده است آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیا منقول است بعضی از اینها ضمیمه
و بعضی که صحیح است از محامل و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا معتقد نباید بود
و انبیا معزولان شوند و در نتیجه نبوت و رسالت که حقیقی افضل و کرم خود بخشیده از ایشان
باز گیر و مقام نبوت و رسالت بعد از نبوت هم ثابت است و خود انبیا را معزول و ایشان

و ذکر روحی با نبیا از جهت شریفی و اکرام است و الله اعلم و کلام کاوا صباغین عن
الله صادقین معصومین غیر معزولین انبیا صلوة الله و سلامه علیهم
برو گویند راست گویند و بر خیر که در بند از جانب خداوند و بر اهر و نبی که کند بفرمان و می
کند و از گناهای معصوم باشد چون حکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لایحه هر چه رسول گوید از طرف
گوید و ما علی الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت رسالت باطل گردد و اگر
خود بیگمانی تو کند و معصیت و زرد مردم نفرت گیرند و بگریزند و امر نصیحت است و
تمسیت نباید و عصمت ایشان از دروغ و کبار مطلق است یعنی عهد او سهوا و از صغیر
عهد او زرد بعضی صد و کبیر سهوا و صغیره عهد او جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر
باشد مثل سرقت لقمه و تطفیف ختمه و تخم ریزد و جمهور اهل سنت و جماعت است که ایشان
معصوم اند از کبار و صغیر عهد او سهوا و این البقی است بغضت منصب و غلو مرتب ایشان
صلوة الله علیهم جمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینه
فی شرح القصیده الامالیة و اما وقوع سهوا بر ایشان در آنچه متعلق
رسالت و ابلاغ احکام است جائز نیست و در غیر این سهوا در افعال جائز است چنانچه در باب وجود
معصوم معلوم شده است آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیا منقول است بعضی از اینها ضمیمه
و بعضی که صحیح است از محامل و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا معتقد نباید بود
و انبیا معزولان شوند و در نتیجه نبوت و رسالت که حقیقی افضل و کرم خود بخشیده از ایشان
باز گیر و مقام نبوت و رسالت بعد از نبوت هم ثابت است و خود انبیا را معزول و ایشان

و ذکر روحی با نبیا از جهت شریفی و اکرام است و الله اعلم و کلام کاوا صباغین عن
الله صادقین معصومین غیر معزولین انبیا صلوة الله و سلامه علیهم
برو گویند راست گویند و بر خیر که در بند از جانب خداوند و بر اهر و نبی که کند بفرمان و می
کند و از گناهای معصوم باشد چون حکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لایحه هر چه رسول گوید از طرف
گوید و ما علی الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت رسالت باطل گردد و اگر
خود بیگمانی تو کند و معصیت و زرد مردم نفرت گیرند و بگریزند و امر نصیحت است و
تمسیت نباید و عصمت ایشان از دروغ و کبار مطلق است یعنی عهد او سهوا و از صغیر
عهد او زرد بعضی صد و کبیر سهوا و صغیره عهد او جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر
باشد مثل سرقت لقمه و تطفیف ختمه و تخم ریزد و جمهور اهل سنت و جماعت است که ایشان
معصوم اند از کبار و صغیر عهد او سهوا و این البقی است بغضت منصب و غلو مرتب ایشان
صلوة الله علیهم جمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینه
فی شرح القصیده الامالیة و اما وقوع سهوا بر ایشان در آنچه متعلق
رسالت و ابلاغ احکام است جائز نیست و در غیر این سهوا در افعال جائز است چنانچه در باب وجود
معصوم معلوم شده است آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیا منقول است بعضی از اینها ضمیمه
و بعضی که صحیح است از محامل و تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آنرا معتقد نباید بود
و انبیا معزولان شوند و در نتیجه نبوت و رسالت که حقیقی افضل و کرم خود بخشیده از ایشان
باز گیر و مقام نبوت و رسالت بعد از نبوت هم ثابت است و خود انبیا را معزول و ایشان

کتاب شرح مفصل حدیث
در فضیلت ائمه و اولاد ائمه
و در فضیلت اهل بیت
و در فضیلت اهل عیال ائمه
و در فضیلت اهل کتب ائمه
و در فضیلت اهل مدینه ائمه
و در فضیلت اهل بیت ائمه
و در فضیلت اهل کربلا ائمه
و در فضیلت اهل قم ائمه
و در فضیلت اهل مدینه ائمه
و در فضیلت اهل بیت ائمه
و در فضیلت اهل کربلا ائمه
و در فضیلت اهل قم ائمه

کبری شیخ عقیل نجفی و دوم شیخ حیات بن قیس حقی رضی الله عنهما باشند از اولیای شریف شمرده شرح
این سخن بسط دارد و اگر خدا خواسته است در رساله دیگر تفصیل ذکر آن تقریب افند
بلکه از آن در جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور شده
و در شرح کوه و فای این و عده بوقوع آمده و الله اعلم و افضل الالهیات محمد
علیه الصلوٰة والسلام نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات ساطعه اوست
که بتواتر منقول شده است و هر چه بر سر را معجزه مخصوص بوده از یک جنس و یا دو جنس و آنحضرت را
از هر جنس بود و او ان بود و از اینجا ظاهر شود که آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام را در جمیع اجزای
عالم از ارض و سما و ملکوت تقریر بود و در جمیع کمالات که در ذوات مقدس انبیاء سابق
موجود بود و در ذوات شریف آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام با زیاده و تها موجود بود
آنچه خوبان همه دارند تو تها داری چنانچه فرمود اناسید ولد آدم و لا خسر لک
و بنی آدم در عرف بمعنی نوح انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم
و من ذوات تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و در مرتبت و فضیلت بجا آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابراهیم خلیل الله است علیه السلام و بعد از موسی و عیسی
و نوح است علیه السلام و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین فاضلترین رسول الله صبر
و مجاهده ایشان در راه حقیقه از همه بیشتر است و عظیم معجزات وی صلوات الله علیه و آله و سلم
قرآن عظیم است که از صفات الهی و کلام قدیم اوست و چون باقی است بر هر مورد و بر هر صادر
و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشته اند الا نقل منواتر که در حکم مشاهده است از انبیا باقی

این سخن بسط دارد و اگر خدا خواسته است در رساله دیگر تفصیل ذکر آن تقریب افند
بلکه از آن در جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور شده
و در شرح کوه و فای این و عده بوقوع آمده و الله اعلم و افضل الالهیات محمد
علیه الصلوٰة والسلام نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات ساطعه اوست
که بتواتر منقول شده است و هر چه بر سر را معجزه مخصوص بوده از یک جنس و یا دو جنس و آنحضرت را
از هر جنس بود و او ان بود و از اینجا ظاهر شود که آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام را در جمیع اجزای
عالم از ارض و سما و ملکوت تقریر بود و در جمیع کمالات که در ذوات مقدس انبیاء سابق
موجود بود و در ذوات شریف آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام با زیاده و تها موجود بود
آنچه خوبان همه دارند تو تها داری چنانچه فرمود اناسید ولد آدم و لا خسر لک
و بنی آدم در عرف بمعنی نوح انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم
و من ذوات تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و در مرتبت و فضیلت بجا آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابراهیم خلیل الله است علیه السلام و بعد از موسی و عیسی
و نوح است علیه السلام و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین فاضلترین رسول الله صبر
و مجاهده ایشان در راه حقیقه از همه بیشتر است و عظیم معجزات وی صلوات الله علیه و آله و سلم
قرآن عظیم است که از صفات الهی و کلام قدیم اوست و چون باقی است بر هر مورد و بر هر صادر
و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشته اند الا نقل منواتر که در حکم مشاهده است از انبیا باقی

۵۹

این سخن بسط دارد و اگر خدا خواسته است در رساله دیگر تفصیل ذکر آن تقریب افند
بلکه از آن در جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور شده
و در شرح کوه و فای این و عده بوقوع آمده و الله اعلم و افضل الالهیات محمد
علیه الصلوٰة والسلام نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات ساطعه اوست
که بتواتر منقول شده است و هر چه بر سر را معجزه مخصوص بوده از یک جنس و یا دو جنس و آنحضرت را
از هر جنس بود و او ان بود و از اینجا ظاهر شود که آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام را در جمیع اجزای
عالم از ارض و سما و ملکوت تقریر بود و در جمیع کمالات که در ذوات مقدس انبیاء سابق
موجود بود و در ذوات شریف آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام با زیاده و تها موجود بود
آنچه خوبان همه دارند تو تها داری چنانچه فرمود اناسید ولد آدم و لا خسر لک
و بنی آدم در عرف بمعنی نوح انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث آدم
و من ذوات تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و در مرتبت و فضیلت بجا آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابراهیم خلیل الله است علیه السلام و بعد از موسی و عیسی
و نوح است علیه السلام و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین فاضلترین رسول الله صبر
و مجاهده ایشان در راه حقیقه از همه بیشتر است و عظیم معجزات وی صلوات الله علیه و آله و سلم
قرآن عظیم است که از صفات الهی و کلام قدیم اوست و چون باقی است بر هر مورد و بر هر صادر
و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشته اند الا نقل منواتر که در حکم مشاهده است از انبیا باقی

که اول آیه است
قرآن را بر زبان
نیز خواندند آن
سوره مانند آن
بینه و خانیان
در روز بیدار
و این است که
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

است و اوضح بر این و بینات بر صدق آن حضرت صلی الله علیه و سلم و قرآنت قرآن
این آیه است که بر ملا بر سر تمامه فصحا و بلعای قریش که افضح فصحا عرب و الاله خصام دین
و است بر عدای سید المرسلین بودند بزخوانند و آن کتتم فی کتاب مسما
نزلنا علی عبدنا فاقوا ایسوی تمیز مثل نظم از جنس کلام ایشان بود و
با آنکه دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت با فلان کمیرفت و لهذا معجزه آن حضرت صلی
علیه و سلم از جنس آیت شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل علی زبان
بود چنانچه سحر در زبان موسی و طوبی زبان عیسی بر وجدان عیبت اثبات نقص و اتیان معاوضه
غایت حرص و نهایت تهاکک داشتند چرا که یکی از ایشان سوره یا آیه مثل میاوردند
کار از پیش نبرد اول بحث خود همین بود و احتیاج بگنج و جلال و مجاربه و قتال نبود قدرت
نگر که همین حروف الفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود
بسیج کی را قدرت نشد که کلمه چند بر هم تو اند بست و کلامی مثل قرآن تالیف تواند داد
و اعجاز ازین نمیگذرد و نقل است که چون سوره اقرأ باسم ربک که اول آیت قرآن است
زبون یافت آن حضرت علیه السلام فرمود تا بر عادت فصحاى عرب که در باب سخن
تقص و تفاخر داشتند از این بر دیگره بیاوختند و دیگر هر که نظر بر روی فتاد در مناسبت
کلام و طرز سخن می نگریست و حیران میگشت اعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی
و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است قوس از معجزه که گوی که تالیف کلامی مثل قرآن
در قدرت ایشان بود لیکن قدرت با بهره الهی صرف تمت ایشان از معاوضه آن میکرد

مکن بودی از آنجا معارفند
خطاب فانی بسوره قرآن
بچشم کسی از آنجا معارفند
چون بودی از آنجا معارفند
از معارفه از اعاده کسی
بهر چه در نظر میاید
بیش از آن که در پیوند
شده گفتند یا اول البعده
آیه از ایشان مثل قرآن عاجز
آیه از پیش قدرت ایشان

مانده اگر قدرت بودی
بر کتب ایشان
در این کتاب
نمودند و این علی بن

بعضی از آنها را از ایشان
قدرت بر ایشان است
درین میان چون که

و مهر بر دهان ایشان نهاد نگذاشت که گردان بگردند و از آن وادی دم زند اصل مقصود
باین قول نیز حاصلست چه صرف بمب ایشان با وجود قدرت و حوص معارضه نیز اعجاز است
ولیکن تامل این سخن کوتاهی کرد و سخن بیوهم درین خود گفت هر زده میگوید و سستی میکند بخیر
دانست که ایمان مثل قرآن در قدرت ایشان بود و حق آنست که هیچیک از ماسوی آنها
قدرت بر ایمان مثل قرآن نیست الا آن چه شد بگر اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از
عالم رفتند و آن خود به با ننگ بلندی بدینوید **قُل لِّیْنَ اِجْتَمَعَتْ اَلَشُّوَابُ وَاَلْحٰجُّنُ عَلٰی**
یَا نَبِیُّ اَمْثَلْ هٰذَا لِقُرْاٰنِ لَا یَا تُوْنٌ بِمِثْلِهِ وَاَلْوَكَا نَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظٰهِیْرٌ
دیگر سخن حبیب اگر تترج سیر و صفات سنه و شامل مرصه و اخلاق عظیمه و صلوات
علیه السلام ملاحظه کنند برحق معلوم شود که وجود و شرف وی از سر تا پایت اعجاز حسن و باز
است صلی الله علیه و آله و سلم **لِظَمْ رَجُلُوْهُ جَمَالٌ زَا نَمَا زٌ دِیْگَرِ گِیَسْتِ اِبْرَهْمِةٌ كَمَا ل تَسَا سَا زِ دِیْگَرِ گِیَسْتِ**
اِعْجَازٌ حَسَنٌ بِغَیْرِ نِسْبَتِ اِحْتِیَاجٍ اِبْرَهْمِةٌ زِیْجَمِ نِوَا اِعْجَازِ دِیْگَرِ گِیَسْتِ وَ هُو مَبْعُوْثٌ اِلٰی
كَا فِی الخَلْقِ اَجْمَعِیْنِ وِی صَلی الله علیه و آله و سلم مَبْعُوْثٌ اِسْتِ بِكَا فِی خَیْرِ وَا نَسْبِ لِدَاوِی
علیه السلام را رسول‌القبلین خوانند و آمدن جن کجاست وی علیه السلام و ایما آورد
ایشان قرآن شنیدن در بوم باز گشتن و دعوت کردن منصوص آن مجید است و نرف
اکثر علما عموم بعثت جانب جن و انس خصوصاً آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شیخ جلال الدین سیوطی
گفته که شک نیست که جن تکلف اند در اعم ما غنیه تکلیف نباشند مگر بسماع از پیغمبر باز صادق ام
که از وی درایت کند با اتفاق هم انکار جن بیخبری مبعوث نشد و در قرآن مجید فصل از جز

در عالم اینست که چون
سر را در آن است که چون
از آنرا اسکان هر وقت
خفا و نظار اکا فاد اناس من خود رسول خدا
و از اسکان اکا فاد اناس من خود رسول خدا
صلوات الله علیه بر نبوت الی ان سجد الی الامم
والا سجدوا تا کان الی نبی بعث الی اورشخت
را این در هر روایت کرده است که سجد
دین عالم است قوم نصاری را که سجد
که آنحضرت رسول بود و در روز عید
نزد ان الله الی العقیقة نبی که الی
۶۱

از ایدم اجیان را در
دست بیست و پنج سال
نخشان چون دعوت او بیان
گفت این قرآن تو فرستاده
ایا تا نگردد در حال
و گاهی نمی بیند مگر در
سوی سجد و الی ان سجد الی
فی الامم و انما کان الی ان

و ان انما کان الی ان
ایا تا نگردد در حال
و گاهی نمی بیند مگر در
سوی سجد و الی ان سجد الی

و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره
و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره
و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره

و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره
و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره

است صلوة الله علیه و علیه السلام جمعین در قرآن میفرماید که تم خیر امته الخرجت
للتناس در حدیث آمده است که مدت عمر و بقای شما نسبت بزمان بقا و اخبار اعم بقیه
حکم بعد از عصر تا مغرب وارد و با وجود آن نواب بان بیشتر از ایشان دهند و قصد حال شما
نسبت با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی است اگر رفتگی را بر عملی که از صبح تا
نهار کند قیامی تعیین کرد و دیگر را از نصف چهار تا وقت عصر نیز قیامی قرار داد و دیگر را از وقت عصر
تا مغرب و قیامی مقرر کرد و چون شام در آمد وقت اجرت دادن شد که دو طائفه اول یک
یکان قیام داد و باین دیگر دو قیام پس آن دو گروه بعضی در آمدند و نزاع کردند که آخرین وقت
چیس است با آنکه عمل ما بیشتر اجرت پراگند شد گفت آنچه باشد شما شرط کرده و قرار داده بودم
دادم باقی فضل من است هر که از او بدیم اولی اشارت بحال بود است و ثانی بنصاری و ثانی
باین امت موجوده و مغفوره در فضایل کثرت ثواب این امت متقدم و متنازه احادیث
بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم معارف و تفانی و وقایع و عجایب و غرائب از
افراد این امت بطور اتمت یافته و نیز اظهار و شریعتی است حکم
الشرایع و دینیه ناسیح الاذیان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم جامع تر از شریعتیهای صبیحه
است و دین و ناسیح جمیع ادیان است چون وصی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و آخرین رسول
بود و لا جریم بعد از دینی و شریعتی دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود و بعثت که لا تمتم
مکاربم الا اخلاق اشارت بدانست شریعت موعیه علیه السلام شریعت
قهر و جلال بود و ام تقبل النفس و تحريم طيبات و منع غنايم و تعجيبات ناظر در آن

و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره
و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره
و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره

و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره
و در فضل از است با کمال
بسیار و بی ادب و غیره

در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...
 در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...
 در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...

موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب بطش اعدای بن کبر
 بود که هیچکس اتاب نظر طلعت می نمود عیسی علیه السلام بغایت مظهر لطف زقون جمال
 بود و شریعتی شریعتی فضل و حسن بود که اصلا در وی باقی قیالی نبود بلکه مثال
 برایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کرد که ترجمه شانست که هر که بر یک خساره تو
 طمانچه زند تو خساره دیگر پیش می بنده و هر که بگوشه جامه تو دست ند تو روی خود را بوی
 و هر که تیاک میل تنخی تو کند تو آد و میل روی رو و پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم آتم مطا هر کمال
 و جامع صفات جمال و جلال و لطف و مهر بود و هم قوت و عملا بت عدل شد موسی
 علیه السلام و شدت هم لین و لطف و فضل و رافت عیسی علیه السلام داشت فرموده است
 اَنَا الضَّوْكَ وَالْقَتُولُ اُنْیَمِنْ هَمِیْدِیْ رَحْمَهْ بَاشْمُ و د عین جنبه کشته کمال است
 اینست و در جنده مکین لهری جان بخشی تبارک الله چنانچند و چه خنده لبست تو کمال
 وَحِجْرُ اَلْهَمِ الطَّیِّبَاتِ وَحِجْرُهُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثُ نزه اشارت بعد الت و کمال
 شریعتی است علیه السلام و حقیقت حال بعد از پنج شیر شایه و معرفت احوال
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وضع و حکما وی علیه السلام منکشف کرد و دو بانه الت و کمال
 و اصحاب خیر که کشته صحاب سیر بارضوان الله علیه هم فاضله و برتر و بهتر از باقی
 است اند که ایشان ابرو و در کار تعالی برای صحبت و نصرت اعانت رسول خود بر گیرند و
 اختیار نمود و تقویت بین قیوم و اقات بین بکت عظیم با ایشان کرد و قال الله تعالی و کانوا
 لِحَقِّهَا و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چنین اخبار و آثار در هیچ
 اقوال صحابه

در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...
 در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...
 در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...

در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...
 در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...
 در حدیث آمده است که هر که در راه خدا کشته شود...

مثال آنست که مثلاً المطر که میداری اوله خیر افراده است لال کرده و
 در حدیث آمده است که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما یان که ایمان تو آوردیم
 و بهر او تو جهاد کردیم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما می آیند و نایدیده
 بمن ایمان آورند بهتر از شما باشند و این مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضله از آن بنا
 که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی از مفسران یومئذون بالغیب را هم بدین معنی
 تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تسکین و تسکین
 من مثل کفر من غیر سوران باشد بدست هر که در آن زمان تسکین است بود و اجرد
 مقدار آنچه سوره گن باشد پرسیدند یا رسول الله چنانچه گن از ایشان یا از ما فرمود بکار
 شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و محققان آنکه جمهوه علماء بر آنند
 در او باین خبریت که پسینان اثبات کرده اند از وجهی خاص است که ایمان بخصیبت
 و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی منافات با فضل کلی ندارد و همانا که خلافت
 این عبد البر و صحابه بمعنی عام است که یک نظر در آن گفتار کرده اند بمعنی خاص صحابه
 و همشینیان ابی انحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت
 نظر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یقینی بدان حاصل گرد و رسد اگر چه اولیای
 را صحبت معنوی انحضرت حاصل است و الله اعلم الخلفاء الا که بعد از فضل اکبر که صحابه
 بهر یا صحابه که خلفای راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم

مثال آنست که مثلاً المطر که میداری اوله خیر افراده است لال کرده و
 در حدیث آمده است که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما یان که ایمان تو آوردیم
 و بهر او تو جهاد کردیم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما می آیند و نایدیده
 بمن ایمان آورند بهتر از شما باشند و این مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضله از آن بنا
 که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی از مفسران یومئذون بالغیب را هم بدین معنی
 تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تسکین و تسکین
 من مثل کفر من غیر سوران باشد بدست هر که در آن زمان تسکین است بود و اجرد
 مقدار آنچه سوره گن باشد پرسیدند یا رسول الله چنانچه گن از ایشان یا از ما فرمود بکار
 شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و محققان آنکه جمهوه علماء بر آنند
 در او باین خبریت که پسینان اثبات کرده اند از وجهی خاص است که ایمان بخصیبت
 و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی منافات با فضل کلی ندارد و همانا که خلافت
 این عبد البر و صحابه بمعنی عام است که یک نظر در آن گفتار کرده اند بمعنی خاص صحابه
 و همشینیان ابی انحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت
 نظر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یقینی بدان حاصل گرد و رسد اگر چه اولیای
 را صحبت معنوی انحضرت حاصل است و الله اعلم الخلفاء الا که بعد از فضل اکبر که صحابه
 بهر یا صحابه که خلفای راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم

مثال آنست که مثلاً المطر که میداری اوله خیر افراده است لال کرده و
 در حدیث آمده است که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما یان که ایمان تو آوردیم
 و بهر او تو جهاد کردیم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما می آیند و نایدیده
 بمن ایمان آورند بهتر از شما باشند و این مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضله از آن بنا
 که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی از مفسران یومئذون بالغیب را هم بدین معنی
 تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تسکین و تسکین
 من مثل کفر من غیر سوران باشد بدست هر که در آن زمان تسکین است بود و اجرد
 مقدار آنچه سوره گن باشد پرسیدند یا رسول الله چنانچه گن از ایشان یا از ما فرمود بکار
 شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و محققان آنکه جمهوه علماء بر آنند
 در او باین خبریت که پسینان اثبات کرده اند از وجهی خاص است که ایمان بخصیبت
 و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی منافات با فضل کلی ندارد و همانا که خلافت
 این عبد البر و صحابه بمعنی عام است که یک نظر در آن گفتار کرده اند بمعنی خاص صحابه
 و همشینیان ابی انحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت
 نظر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یقینی بدان حاصل گرد و رسد اگر چه اولیای
 را صحبت معنوی انحضرت حاصل است و الله اعلم الخلفاء الا که بعد از فضل اکبر که صحابه
 بهر یا صحابه که خلفای راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم

مثال آنست که مثلاً المطر که میداری اوله خیر افراده است لال کرده و
 در حدیث آمده است که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما یان که ایمان تو آوردیم
 و بهر او تو جهاد کردیم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما می آیند و نایدیده
 بمن ایمان آورند بهتر از شما باشند و این مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضله از آن بنا
 که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی از مفسران یومئذون بالغیب را هم بدین معنی
 تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تسکین و تسکین
 من مثل کفر من غیر سوران باشد بدست هر که در آن زمان تسکین است بود و اجرد
 مقدار آنچه سوره گن باشد پرسیدند یا رسول الله چنانچه گن از ایشان یا از ما فرمود بکار
 شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و محققان آنکه جمهوه علماء بر آنند
 در او باین خبریت که پسینان اثبات کرده اند از وجهی خاص است که ایمان بخصیبت
 و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی منافات با فضل کلی ندارد و همانا که خلافت
 این عبد البر و صحابه بمعنی عام است که یک نظر در آن گفتار کرده اند بمعنی خاص صحابه
 و همشینیان ابی انحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت
 نظر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یقینی بدان حاصل گرد و رسد اگر چه اولیای
 را صحبت معنوی انحضرت حاصل است و الله اعلم الخلفاء الا که بعد از فضل اکبر که صحابه
 بهر یا صحابه که خلفای راشدین و جانشین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم

در این کتاب که در بیان فضیلت ائمه است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است

جمعین قاضیترین اصحاب نزد یکتین احباب الهاند و فضایل و مناقب و محامد و مساویق و آفات ایشان را اسلام چندان است که هیچ کس را از اصحاب ایشان در انجام مشارکت و همیست نبود چنانچه بنظر و احادیث و اخبار و آثار روشن گردد و فضلکم علی قریب الخلافه و المراد بالاهل فضلیه اکثریت الکتاب بدانکه ایجاد و مقام آن مقام اول آنکه خلفه بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و بعد از وی عمر فاروق رضی الله عنه و بعد از وی عثمان و التوین رضی الله عنه و بعد از وی علی مرتضی رضی الله عنه جمیع این مسئله در این سنت و جماعت از یقینات است بطریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه نزد بعضی از صحیح و حدیث صحیح است و نزد جمیع علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه بموافاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در حکام دنیا و آخرت براه موافقت و متابعت رفتند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند که بحال ایشان میل گویید است در دین اصحاب راه اندشت و در نشان ایشان اردشت لایحاقون کوفه کایم و اگر چه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب و دیگر از صحابه مثل طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود که از اعیان اکابر صحابه بودند در همین عقد بیعت صحابه بیعت نکردند و در اطاعت و انقیاد وی نه در آمدند و براه موافقت نرفتند و ابو ایشان از خود طلبید و دیگر اصحاب نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است و پس رای بجهت خود التزم نمیکند اختیار او بدست است و شمار نیز اختیار ابو بکر و عقبی صدیق و بعد از آن گذشت ۱۲ غنه یعنی بعد از وفات صدیق رضی الله عنه یعنی فرقی کننده از رای صحابه خود

در این کتاب که در بیان فضیلت ائمه است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است

در این کتاب که در بیان فضیلت ائمه است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است و در بیان احوال و مناقب آن بزرگواران است

از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید

از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید

از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید

از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید

ما اجهلکم و افسد عققادهم اگر اینها انجمنی تقی کنند و دیگر حق بجانب بود یا مستکبر
تر از قوم نوح و عمر دراز تر و مرد و وظالم تر از فرعون خواهد بود با وجود آن نوح و ایراهیم و موسی
اطهار حق کردند و دیگر تقدیر معنی دارد پس ثابت است که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله
همه جماع کردند و برخلاف ابوبکر رضی الله عنه و هر چه صحابه بلکه سایر علماء و مجتهدین این است
منفوره بر آن اجماع کنند چنانچه ثابت بود یقین اگر چه هر یک از افراد آن حکم الهیست
یخطی و یصیب احتمال خطا دارد ولیکن جماع و اتفاق ایشان از خاصیت است که خبر حق
و صواب نبود و جمال خطا ندارد و حکم نصیحت آن است که *لا یجوز علی التامین قولها*
و یدعی غیر سبیل المؤمنین الا بحدیث نبوی کن یجمع امتی علی الصلاکة
هر چه ایشان آن اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر و آوی که تمامه اصحاب اکثر ایشان
در خلافت و ختیاریت ابی بکر رضی الله عنه عمدا بر اهل خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم
پیغمبر و رزیدند و حق صریح پوشیدند مسأله این سخن در بیجا آن در تمامه این ملت هر کسی بود
میرج جاود بیع حکم شرعی نطق نماید چه و موافق قرآن شریعت بمانقل ایشان ثابت است و ایشان
خود بر عزم شاماطالم و فاسق و بسیار حق بود و بیع قباحتی و مشاعتی بالاتر ازین بیان تعوی الله
من الحج الذوالضلاکة و العناد اما محضر الدین از می در بعضی از مصنفات خود
استنباطی عجیب نموده است و گفته که حکم قرآن مجید که فرموده که *لا یخطمکم*
سلیمان و جموده و هم که ایشان و معلوم میشود که مثل سلیمان آفتل از
راضی است زیرا چه مورچه بمو رجهای گفت در خانه های خود و کجریه بالشرک سلیمان

از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید
از حق تعالی که در این باره
تسلیت میفرماید

۱۲ بطریق و وضع مجال

فخرناست که از فضیلت او
 و عبادت او و عبادت او
 و عبادت او و عبادت او
 و عبادت او و عبادت او

تا سر سلیمان به شعور و نادانسته یا مال نکند پس علی تجویز نکند که از جنود سلیمان که اصحابت بر آمد
 یا مال کردن مورچا و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بود و آید ایشان یعنی رافضیان میگویند که
 اصحاب سید المرسلین عمدتاً حق علی را یا مال ساخته اند و ظلم صریح بر این است پیغمبر کردند این قدر
 ندانستند که از اصحابت پیغمبر اتفاق بر ظلم درست نباشد و با جمعه بیچ و بیلی تحقیق تر از اجماع اصحاب
 که خلق عقید دین و ملت بدست ایشان بود و احکام شریعت و سنت با ایشان سپرده
 است نباشد و هیچ از آن بر شیعیه قوی تر از اطاعت و انقیاد مرتضی مرابو بکر در احکام دنیا
 دین نخواهد بود و بحقیقت هر دلیله که بر فضل و کمال علی مرتضی است که ما الله وجهه بران صحت خلافت
 ابو بکر صدیق است رضی الله عنه یعنی علی مرتضی آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تائید دین
 متابعت او کرده با وی بیعت نمود بالا تر ازین دلیل و برهان چه خواهد بود آخربان حکایت
 آمد که نقل کرده اند که از امیر المؤمنین علی مرتضی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن
 ستم خلیفه مستظلم و طغیانی خلاف آمد و در عهد خلافت شما این همه مرج و مرج نظر فرمود
 که نامر معین و مقوی ایشان با بودیم و نامر معین ما شما اید دیگر چه حال باشد و بحقیقت فطرت
 سلیمه قبول است بر قبول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 جز بر صواب نبود و بر انکار آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و مادی انرجان مبعوث بگفته
 خلائق باشد از وی همین چند تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بودند و راه راست یافته باشند
 و دیگر تمام اصحاب و یاران او که مدت عمر در محبت و علیه السلام بوده و فضائل و کمالات
 اکتساب نموده بر باطل و ظلم و فضالت رفته باشند و بعد از وی علیه السلام در کار که

افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است
 و افضل از علی است

علیه السلام
 رسول الله
 علیه السلام
 علیه السلام

و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید
 و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید
 و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید

مدار نظام تمامه مدام درین دولت بر آن بودیم خطا کرده بر ظلم و ضلالت رفته اند آخرین نفع
 بسید کائنات و دین او مودی علیه السلام میراث میکنند پس یقین معلوم شد که خلافت
 ابوبکر صدیق بصدق و عدل بود غایت تنزل تامل درین مقام آنست که فرقی
 که ایشان را عدل فرقی تشیعہ میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 حق علی ترضی بود و لیکن در نصب ابوبکر صلوات بود زیرا که تیغ علی مرتضی بنور انوار و دشمنان
 دین خشاک شده بود و ناقض مساوعداوت با در دل دشمن گشته اگر ویرا کرم الله وجهه خلیفه
 میساختند شاید که باعث مرج و مرج و عدم نظام مدام دین و ملت میشد و در نصب
 ابوبکر تکیه نازده فتنه و فساد بود و بنا و مدار این بر سبب بر فضیلت علی مرتضی و وجوب
 نصب افضل و اکمل است و علمای سنت و جماعت را در هر دو جا سخن است میگویند که واجب
 نیست که خلیفه افضل و اکمل اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از فرقیست عالم بحکام و حرام
 و مصالح و مہام دین و اسلام و ورع و عدالت شہامت کفایت در اہمیت امامت و
 استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابوبکر شہادت نقل و آثار و پیغمبر
 رضی الله عنہ مقلوع است و بعضی علماء اثبات خلافت ابوبکر رضی الله عنہ بنقض میکنند
 کہ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنصیح کرده است بر خلافت علی مرتضی و مخالف از
 اہل تحقیق آنست کہ در پیچ جانب یعنی نہ در خلافت ابوبکر صدیق نہ در خلافت علی مرتضی
 قطع از پیغمبر واقع شده اگر چه هر یک از فریقین تمامی نفس بر سر خود کرده است و از نفس
 خصم را جواب داده زیرا کہ اگر نفس در خلافت علی مرتضی بود مخالف آن صحابہ آن نفس را

و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید
 و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید
 و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید
 و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید
 و کلمات عدو و دشمنان که در حق او میگویند
 در حق او میگویند که او کافر است و کلمه
 کفر را میگوید و کلمه کفر را میگوید

و عقد اجماع بر خلاف این صورت نمیست و سکوت وی کرم الله و بیله از اظهار این نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه ما سبق تقریر یافت و اگر نص بر خلافت
ابوبکر وجود میداشت تقابل مهاجرین و انصار که **مستأمنین و منکسبین**
درست نبود وی و بر رد و بدل از احاطت نمیشد چنانچه در قضیه نصب خلافت در کتب
مکتوبست و اگر گویند توانند که تقابل و مخالفت از راه تحقیق حجت و نقیض نص بود اهمیت
خفاص آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزیل ابوبکر از آن مقام و حضور و سکوت
و سایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب **بصومعه** نیز تو واضع کنی بشر
ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر این الخطاب و ابو عبید بن الجراح
که پیغمبر خدا و امین است خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش
است و جز قریش کسی نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر که خواهد اختیار
کنید اگر نص در میان از پیغمبر بود و اختیار عمر و ابو عبید درست نبود پس
حق آنست که نسبت خلافت با جهتا و صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سنده باید
و نصی ظنی غیر قطعی در سنده کافیست چنانچه در علم اصول فقه مقرر شد و دلائل جانبین
و نزاع و جدال مقبول و قابل ایشان در کتب مبسوطه مذکور است و چون آن خارج از موضع
این رساله بود ترک آن لازم وقت و موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
و انچه الموفق و چون خلافت ابوبکر با جماع ثابت شده و امثال امر او بر کافه مسلمانان
لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تقوی نصیر از جسمه فاروق کرد و او را خلفه گشت

و عقد اجماع بر خلاف این صورت نمیست و سکوت وی کرم الله و بیله از اظهار این نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه ما سبق تقریر یافت و اگر نص بر خلافت
ابوبکر وجود میداشت تقابل مهاجرین و انصار که مستأمنین و منکسبین
درست نبود وی و بر رد و بدل از احاطت نمیشد چنانچه در قضیه نصب خلافت در کتب
مکتوبست و اگر گویند توانند که تقابل و مخالفت از راه تحقیق حجت و نقیض نص بود اهمیت
خفاص آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزیل ابوبکر از آن مقام و حضور و سکوت
و سایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب بصومعه نیز تو واضع کنی بشر
ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر این الخطاب و ابو عبید بن الجراح
که پیغمبر خدا و امین است خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش
است و جز قریش کسی نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر که خواهد اختیار
کنید اگر نص در میان از پیغمبر بود و اختیار عمر و ابو عبید درست نبود پس
حق آنست که نسبت خلافت با جهتا و صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سنده باید
و نصی ظنی غیر قطعی در سنده کافیست چنانچه در علم اصول فقه مقرر شد و دلائل جانبین
و نزاع و جدال مقبول و قابل ایشان در کتب مبسوطه مذکور است و چون آن خارج از موضع
این رساله بود ترک آن لازم وقت و موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
و انچه الموفق و چون خلافت ابوبکر با جماع ثابت شده و امثال امر او بر کافه مسلمانان
لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تقوی نصیر از جسمه فاروق کرد و او را خلفه گشت

و عقد اجماع بر خلاف این صورت نمیست و سکوت وی کرم الله و بیله از اظهار این نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه ما سبق تقریر یافت و اگر نص بر خلافت
ابوبکر وجود میداشت تقابل مهاجرین و انصار که مستأمنین و منکسبین
درست نبود وی و بر رد و بدل از احاطت نمیشد چنانچه در قضیه نصب خلافت در کتب
مکتوبست و اگر گویند توانند که تقابل و مخالفت از راه تحقیق حجت و نقیض نص بود اهمیت
خفاص آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزیل ابوبکر از آن مقام و حضور و سکوت
و سایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب بصومعه نیز تو واضع کنی بشر
ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر این الخطاب و ابو عبید بن الجراح
که پیغمبر خدا و امین است خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش
است و جز قریش کسی نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر که خواهد اختیار
کنید اگر نص در میان از پیغمبر بود و اختیار عمر و ابو عبید درست نبود پس
حق آنست که نسبت خلافت با جهتا و صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سنده باید
و نصی ظنی غیر قطعی در سنده کافیست چنانچه در علم اصول فقه مقرر شد و دلائل جانبین
و نزاع و جدال مقبول و قابل ایشان در کتب مبسوطه مذکور است و چون آن خارج از موضع
این رساله بود ترک آن لازم وقت و موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
و انچه الموفق و چون خلافت ابوبکر با جماع ثابت شده و امثال امر او بر کافه مسلمانان
لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تقوی نصیر از جسمه فاروق کرد و او را خلفه گشت

و عقد اجماع بر خلاف این صورت نمیست و سکوت وی کرم الله و بیله از اظهار این نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه ما سبق تقریر یافت و اگر نص بر خلافت
ابوبکر وجود میداشت تقابل مهاجرین و انصار که مستأمنین و منکسبین
درست نبود وی و بر رد و بدل از احاطت نمیشد چنانچه در قضیه نصب خلافت در کتب
مکتوبست و اگر گویند توانند که تقابل و مخالفت از راه تحقیق حجت و نقیض نص بود اهمیت
خفاص آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزیل ابوبکر از آن مقام و حضور و سکوت
و سایر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب بصومعه نیز تو واضع کنی بشر
ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر این الخطاب و ابو عبید بن الجراح
که پیغمبر خدا و امین است خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش
است و جز قریش کسی نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر که خواهد اختیار
کنید اگر نص در میان از پیغمبر بود و اختیار عمر و ابو عبید درست نبود پس
حق آنست که نسبت خلافت با جهتا و صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سنده باید
و نصی ظنی غیر قطعی در سنده کافیست چنانچه در علم اصول فقه مقرر شد و دلائل جانبین
و نزاع و جدال مقبول و قابل ایشان در کتب مبسوطه مذکور است و چون آن خارج از موضع
این رساله بود ترک آن لازم وقت و موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
و انچه الموفق و چون خلافت ابوبکر با جماع ثابت شده و امثال امر او بر کافه مسلمانان
لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تقوی نصیر از جسمه فاروق کرد و او را خلفه گشت

عبدالکریم ابو بصیر وقت ولادت خود بنا بر عمر از دست عثمان بر روی سینه با نیت بیعت با ابوبکر است
 و بعد نامه بنام او بنویشت و مردم را بتابعیت هر که در آن نامه است امر کرد و تمامه صحابه
 با او بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود یا ایها المنکان فیله
 وان کان عملاً خلاف عرضی اند عینه نیز با جماع اهل سنت و جماعت ثبوت یافت
 و عرضی اند عینه در وقت شهادت خود ام خلافت را در میان شش کس عثمان و علی
 و سید خلافتش ده سال و هجرت ماه و بر او نیت ده سال و شش ماه از
 عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص رضی الله عنهم مشترک گذاشت و ایشان
 تفویض کرد برای عبدالرحمن بن عوف کرد و ندووی عثمان را اختیار نمود پس علی مرتضی و تمامه
 صحابه با عثمان بیعت کردند و بیعت اموی شد و در احکام دنیا و دین او را حاکم و امیر
 دستند خلافت عثمان نیز با جماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی خود متعین بود
 و احکام و افضل اهل زمان خود بود پس وی کرم الله وجهه با جماع اهل صل و عقد خلیفه بر حق و امام
 مطلق شد و نزاع و خلافتی که از مخالفان در زمان خلافت وی کرم الله وجهه بوجود
 آمدند در استحقاق خلافت حتی امامت بود بلکه نشاء آن بی خروج و خطا در اجتهاد
 که بعضی عقوبت قاتلان عثمان با شد بود پس معاویه و عائشه صدیقہ رضی الله عنهما بر آن آمدند
 و درین جانب افتادند که ندو و عقوبت قاتلان باید کرد و علی مرتضی و صحابه دیگر تاخیر آن رفتند
 و مقام ثانی آنکه افضل خلیفای رابع بر ترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکر است
 ثم عمر ثم عثمان ثم علی مرتضی و مراد از فضیلت اکثریت توابع است عذرت و تخریر بشر
 چنانکه بعضی علما کرده اند آنست که قول ما فلان فاضلتر است از غیر خود زیاده و رجحان
 آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند بود که جمیع وجوه در جمیع صفات

عبدالکریم ابو بصیر وقت ولادت خود بنا بر عمر از دست عثمان بر روی سینه با نیت بیعت با ابوبکر است
 و بعد نامه بنام او بنویشت و مردم را بتابعیت هر که در آن نامه است امر کرد و تمامه صحابه
 با او بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود یا ایها المنکان فیله
 وان کان عملاً خلاف عرضی اند عینه نیز با جماع اهل سنت و جماعت ثبوت یافت
 و عرضی اند عینه در وقت شهادت خود ام خلافت را در میان شش کس عثمان و علی
 و سید خلافتش ده سال و هجرت ماه و بر او نیت ده سال و شش ماه از
 عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص رضی الله عنهم مشترک گذاشت و ایشان
 تفویض کرد برای عبدالرحمن بن عوف کرد و ندووی عثمان را اختیار نمود پس علی مرتضی و تمامه
 صحابه با عثمان بیعت کردند و بیعت اموی شد و در احکام دنیا و دین او را حاکم و امیر
 دستند خلافت عثمان نیز با جماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی خود متعین بود
 و احکام و افضل اهل زمان خود بود پس وی کرم الله وجهه با جماع اهل صل و عقد خلیفه بر حق و امام
 مطلق شد و نزاع و خلافتی که از مخالفان در زمان خلافت وی کرم الله وجهه بوجود
 آمدند در استحقاق خلافت حتی امامت بود بلکه نشاء آن بی خروج و خطا در اجتهاد
 که بعضی عقوبت قاتلان عثمان با شد بود پس معاویه و عائشه صدیقہ رضی الله عنهما بر آن آمدند
 و درین جانب افتادند که ندو و عقوبت قاتلان باید کرد و علی مرتضی و صحابه دیگر تاخیر آن رفتند
 و مقام ثانی آنکه افضل خلیفای رابع بر ترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکر است
 ثم عمر ثم عثمان ثم علی مرتضی و مراد از فضیلت اکثریت توابع است عذرت و تخریر بشر
 چنانکه بعضی علما کرده اند آنست که قول ما فلان فاضلتر است از غیر خود زیاده و رجحان
 آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند بود که جمیع وجوه در جمیع صفات

عبدالکریم ابو بصیر وقت ولادت خود بنا بر عمر از دست عثمان بر روی سینه با نیت بیعت با ابوبکر است
 و بعد نامه بنام او بنویشت و مردم را بتابعیت هر که در آن نامه است امر کرد و تمامه صحابه
 با او بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود و فرمود یا ایها المنکان فیله
 وان کان عملاً خلاف عرضی اند عینه نیز با جماع اهل سنت و جماعت ثبوت یافت
 و عرضی اند عینه در وقت شهادت خود ام خلافت را در میان شش کس عثمان و علی
 و سید خلافتش ده سال و هجرت ماه و بر او نیت ده سال و شش ماه از
 عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص رضی الله عنهم مشترک گذاشت و ایشان
 تفویض کرد برای عبدالرحمن بن عوف کرد و ندووی عثمان را اختیار نمود پس علی مرتضی و تمامه
 صحابه با عثمان بیعت کردند و بیعت اموی شد و در احکام دنیا و دین او را حاکم و امیر
 دستند خلافت عثمان نیز با جماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی خود متعین بود
 و احکام و افضل اهل زمان خود بود پس وی کرم الله وجهه با جماع اهل صل و عقد خلیفه بر حق و امام
 مطلق شد و نزاع و خلافتی که از مخالفان در زمان خلافت وی کرم الله وجهه بوجود
 آمدند در استحقاق خلافت حتی امامت بود بلکه نشاء آن بی خروج و خطا در اجتهاد
 که بعضی عقوبت قاتلان عثمان با شد بود پس معاویه و عائشه صدیقہ رضی الله عنهما بر آن آمدند
 و درین جانب افتادند که ندو و عقوبت قاتلان باید کرد و علی مرتضی و صحابه دیگر تاخیر آن رفتند
 و مقام ثانی آنکه افضل خلیفای رابع بر ترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکر است
 ثم عمر ثم عثمان ثم علی مرتضی و مراد از فضیلت اکثریت توابع است عذرت و تخریر بشر
 چنانکه بعضی علما کرده اند آنست که قول ما فلان فاضلتر است از غیر خود زیاده و رجحان
 آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند بود که جمیع وجوه در جمیع صفات

آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند بود که جمیع وجوه در جمیع صفات
 آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند بود که جمیع وجوه در جمیع صفات
 آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر و این رجحان تواند بود که جمیع وجوه در جمیع صفات

باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلا تراج آید و کامل بود یا در جمیع صفات
 و فضائل من حیث المجموع و این بان جمع شود که در مفضل صفتی از صفات کمال باشد
 که در فاضل نبود و تواند که این در حجتان از وجهی خاص صفتی مخصوص باشد و محل
 خلاف درین سئله حجتان از وجه خاصست یعنی کثرت ثواب عبادت نه بوجه دیگر
 مثل زیادت علم و شرف نسبت به ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شہادت امثال آن از آنچه محلا
 آنرا در عرف فضیلت خوانند مخصوص نبوده و لازم وی بود این منافات ندارد بچنان آن غیر در احاد و فضائل
 دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و سبب آنست که با شرف و فضائل بود که منافات نیست آن این سلام را معنی
 گرد و مثل سقیه ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات
 و صلوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن میگویند که این صفات در ذات ابو بکر بیشتر
 است چه از کتب معیروم شده است که وی رضی اللہ عنہ از آن گاه که ایمان آورد کار
 وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن قاضی عبدالرحمن
 بن عوف و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بر دست
 وی ایمان آورده اند و ایم در دفع منازعت کفار و اعلای اعلام دین بود چه در حالت
 حیات آنحضرت و چه بعد از حیات وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در صحیح بخاری آورده است
 که وی رضی اللہ عنہ در مبادی پیام بعثت که در اظهار شعائر دین و شرائع کس را مجال
 نبود مسجد پر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میکرد و در آن میخواند و با اطفال و جوانان
 قریش گرداومی آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع

۷۶
 در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلا تراج آید و کامل بود یا در جمیع صفات
 و فضائل من حیث المجموع و این بان جمع شود که در مفضل صفتی از صفات کمال باشد
 که در فاضل نبود و تواند که این در حجتان از وجهی خاص صفتی مخصوص باشد و محل
 خلاف درین سئله حجتان از وجه خاصست یعنی کثرت ثواب عبادت نه بوجه دیگر
 مثل زیادت علم و شرف نسبت به ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شہادت امثال آن از آنچه محلا
 آنرا در عرف فضیلت خوانند مخصوص نبوده و لازم وی بود این منافات ندارد بچنان آن غیر در احاد و فضائل
 دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و سبب آنست که با شرف و فضائل بود که منافات نیست آن این سلام را معنی
 گرد و مثل سقیه ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات
 و صلوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن میگویند که این صفات در ذات ابو بکر بیشتر
 است چه از کتب معیروم شده است که وی رضی اللہ عنہ از آن گاه که ایمان آورد کار
 وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن قاضی عبدالرحمن
 بن عوف و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بر دست
 وی ایمان آورده اند و ایم در دفع منازعت کفار و اعلای اعلام دین بود چه در حالت
 حیات آنحضرت و چه بعد از حیات وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در صحیح بخاری آورده است
 که وی رضی اللہ عنہ در مبادی پیام بعثت که در اظهار شعائر دین و شرائع کس را مجال
 نبود مسجد پر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میکرد و در آن میخواند و با اطفال و جوانان
 قریش گرداومی آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع

ماده وضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع

ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع

ماده وضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع

ماده وضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع
ما هو بضعت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم أحد أفرد من سبع

دفاع از عقاید اجماع نیاید ولیکن در انکسار و جهت بی تاثیر بود
با آنکه اجماعی که در اینجاست بر همین فضیلت ظنیه است اهل اجماع نیز قطع بدان نکرده اند
چنانچه از عبارات ائمه و اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید
محموم بهرست نه عارض حکم بعد از اجماع و مستثنی جز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شده
که خلاف بدین ترتیب است ظاهر آنست که افضلیت نیز به همین طریق باشد ولیکن از آنجا
افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید آیا منی بدین که اهل سنت و جماعت بر احوققت عثمان
بجماله اجماع دارند و در افضلیت او خلاف دارند پس معلوم شد که از قطعیت خلاف
قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلاف است لازم نگردد و درین
حقیقت فصل همان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن جز با جار و وحی ممکن
نیست و اخبار در مدح و تنای همه ایشان ورود یافته و متعارض آمده است آنها که اورا
زمان وحی مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و امارات
در یافته باشند ولیکن دیگر از آنکه نظر بر صرف دلایل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض
آید پس دلایل ایشان جز به تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن بایشان نبود ولیکن نظر
با حدیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امتساک ندارد و این
همه ترجمه کلام صواعق محرقة است و حاصل آن بود در وی آنچه از شرح مواقف نقل
کرده شد نیز تمامیند کور است و نیز در صواعق میگویند بیکه ما اهل سنت و جماعت میگوئیم
که مسئله افضلیت برین ترتیب ظنی است و لیکن شیعه لازمست افتد که قطعی گویند

دفاع از عقاید اجماع نیاید ولیکن در انکسار و جهت بی تاثیر بود
با آنکه اجماعی که در اینجاست بر همین فضیلت ظنیه است اهل اجماع نیز قطع بدان نکرده اند
چنانچه از عبارات ائمه و اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید
محموم بهرست نه عارض حکم بعد از اجماع و مستثنی جز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شده
که خلاف بدین ترتیب است ظاهر آنست که افضلیت نیز به همین طریق باشد ولیکن از آنجا
افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید آیا منی بدین که اهل سنت و جماعت بر احوققت عثمان
بجماله اجماع دارند و در افضلیت او خلاف دارند پس معلوم شد که از قطعیت خلاف
قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلاف است لازم نگردد و درین
حقیقت فصل همان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن جز با جار و وحی ممکن
نیست و اخبار در مدح و تنای همه ایشان ورود یافته و متعارض آمده است آنها که اورا
زمان وحی مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و امارات
در یافته باشند ولیکن دیگر از آنکه نظر بر صرف دلایل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض
آید پس دلایل ایشان جز به تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن بایشان نبود ولیکن نظر
با حدیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امتساک ندارد و این
همه ترجمه کلام صواعق محرقة است و حاصل آن بود در وی آنچه از شرح مواقف نقل
کرده شد نیز تمامیند کور است و نیز در صواعق میگویند بیکه ما اهل سنت و جماعت میگوئیم
که مسئله افضلیت برین ترتیب ظنی است و لیکن شیعه لازمست افتد که قطعی گویند
دفاع از عقاید اجماع نیاید ولیکن در انکسار و جهت بی تاثیر بود
با آنکه اجماعی که در اینجاست بر همین فضیلت ظنیه است اهل اجماع نیز قطع بدان نکرده اند
چنانچه از عبارات ائمه و اشارات ایشان مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید
محموم بهرست نه عارض حکم بعد از اجماع و مستثنی جز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شده
که خلاف بدین ترتیب است ظاهر آنست که افضلیت نیز به همین طریق باشد ولیکن از آنجا
افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید آیا منی بدین که اهل سنت و جماعت بر احوققت عثمان
بجماله اجماع دارند و در افضلیت او خلاف دارند پس معلوم شد که از قطعیت خلاف
قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلاف است لازم نگردد و درین
حقیقت فصل همان است که نزد پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن جز با جار و وحی ممکن
نیست و اخبار در مدح و تنای همه ایشان ورود یافته و متعارض آمده است آنها که اورا
زمان وحی مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و امارات
در یافته باشند ولیکن دیگر از آنکه نظر بر صرف دلایل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض
آید پس دلایل ایشان جز به تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن بایشان نبود ولیکن نظر
با حدیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امتساک ندارد و این
همه ترجمه کلام صواعق محرقة است و حاصل آن بود در وی آنچه از شرح مواقف نقل
کرده شد نیز تمامیند کور است و نیز در صواعق میگویند بیکه ما اهل سنت و جماعت میگوئیم
که مسئله افضلیت برین ترتیب ظنی است و لیکن شیعه لازمست افتد که قطعی گویند

درین حقیت از حدیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب ورود یافته و متعارض آمده است آنها که اورا زمان وحی مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن و امارات در یافته باشند ولیکن دیگر از آنکه نظر بر صرف دلایل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض آید پس دلایل ایشان جز به تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن بایشان نبود ولیکن نظر با حدیث و اخبار که در فضائل و کمالات اصحاب ورود یافته جز توقف و امتساک ندارد و این همه ترجمه کلام صواعق محرقة است و حاصل آن بود در وی آنچه از شرح مواقف نقل کرده شد نیز تمامیند کور است و نیز در صواعق میگویند بیکه ما اهل سنت و جماعت میگوئیم که مسئله افضلیت برین ترتیب ظنی است و لیکن شیعه لازمست افتد که قطعی گویند

لا غیرند امامت امامت کنته ۱۲ **ت** پوشیده دشن ۱۲ **ت** فرایم شدن ۱۲ **ت** که تا این

و حقیقت حال بلعرض کرد و فرمود یا اباجحیفه جزو ہم ترا که بهترین امت ابو بکر است ثم عمر
 پس ابوجحیفه گفت عهد کردم خدا را که این حدیث پوشیده ندارم که از حضرت علی ^ع منشاء غیر
 شنیدم و هم از ابوجحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی که بالای منبر کوفه
 می گفت بهترین امت بعد از پیغمبر ^ص امامت علیه آله و سلم ابو بکر است ثم عمر و امثال این ^ت اخبار
 و آثار در رعایت شیوع و دستهای آمده بلکه بسبب حدیثی آمده و شنیده گویند که این دو هم
 ازین باب از امامت اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیة است یعنی مدح ابو بکر و عمر را
 انداز جهت خوف دشمنان و ترسان خود گویند آنکه اگر این چنین اظهار کردیم که ایشان را
 جای ماندن و سلامتی از حال ایشان بر نیز دو صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود و این
 سخن در رعایت بعد و رکاکت است و ازینجا لازم آید که علی مرتضی که شری خدا و مکر و داره
 حق بود جهان و ذلیل و مقهور باشد و از اظهار حق و از رد باطل عاجز و خائف بود آنکه
 لقبی و لایحافون لومما لهم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی صفت
 او دیگر بجز خوف و کتمان حق را چه محل بود شهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم اندوخته
 در اظهار حق و اقامت نصیحت از بیچ احد خوف و مبالات نداشت و از امامت شافععی رسیده
 که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه با گفت آنکه وی در اظهار حق
 سومی هیچکس نمی دید و از بیچ کس مبالات نمیداشت و مدینه است نمیکرد و حضرت امام شافعی
 رضی الله عنه گفت زیرا که وی زایم بود و زایم را بد نیاید و اهل آن مبالا تے نباشد و عالم بود
 و عالم را مدینه است نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نباشد و شریف بود و شریف

ازین باب از امامت اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیة است یعنی مدح ابو بکر و عمر را انداز جهت خوف دشمنان و ترسان خود گویند آنکه اگر این چنین اظهار کردیم که ایشان را جای ماندن و سلامتی از حال ایشان بر نیز دو صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود و این سخن در رعایت بعد و رکاکت است و ازینجا لازم آید که علی مرتضی که شری خدا و مکر و داره حق بود جهان و ذلیل و مقهور باشد و از اظهار حق و از رد باطل عاجز و خائف بود آنکه لقبی و لایحافون لومما لهم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی صفت او دیگر بجز خوف و کتمان حق را چه محل بود شهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم اندوخته در اظهار حق و اقامت نصیحت از بیچ احد خوف و مبالات نداشت و از امامت شافععی رسیده که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه با گفت آنکه وی در اظهار حق سومی هیچکس نمی دید و از بیچ کس مبالات نمیداشت و مدینه است نمیکرد و حضرت امام شافعی رضی الله عنه گفت زیرا که وی زایم بود و زایم را بد نیاید و اهل آن مبالا تے نباشد و عالم بود و عالم را مدینه است نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نباشد و شریف بود و شریف

ازین باب از امامت اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیة است یعنی مدح ابو بکر و عمر را انداز جهت خوف دشمنان و ترسان خود گویند آنکه اگر این چنین اظهار کردیم که ایشان را جای ماندن و سلامتی از حال ایشان بر نیز دو صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود و این سخن در رعایت بعد و رکاکت است و ازینجا لازم آید که علی مرتضی که شری خدا و مکر و داره حق بود جهان و ذلیل و مقهور باشد و از اظهار حق و از رد باطل عاجز و خائف بود آنکه لقبی و لایحافون لومما لهم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی صفت او دیگر بجز خوف و کتمان حق را چه محل بود شهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم اندوخته در اظهار حق و اقامت نصیحت از بیچ احد خوف و مبالات نداشت و از امامت شافععی رسیده که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه با گفت آنکه وی در اظهار حق سومی هیچکس نمی دید و از بیچ کس مبالات نمیداشت و مدینه است نمیکرد و حضرت امام شافعی رضی الله عنه گفت زیرا که وی زایم بود و زایم را بد نیاید و اهل آن مبالا تے نباشد و عالم بود و عالم را مدینه است نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نباشد و شریف بود و شریف

ان عالم را مدینه است نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نباشد و شریف بود و شریف

این حدیث ماحبت
 و در حدیث است که
 در کتب عقاید
 موجود است از احوال
 عقاید در عقاید
 و عقاید شرح
 عقاید حالی نبوده
 شده که حفظ در
 کتب عقاید
 در حدیث است که
 در کتب عقاید
 موجود است از احوال
 عقاید در عقاید
 و عقاید شرح
 عقاید حالی نبوده
 شده که حفظ در
 کتب عقاید

راپروای کس نباشد و اگر نیز تقییه باست تقییه در مملو در غیر آن خلافت صورت امکان
 دارد و دو سه کرم الله وجهه در خلوت با خلص اصحاب و اتباع خود می گفت و در زمان خلافت
 و غلبه شکست و نفاق و امیر بالای منبر بر سر ملامی میفرمود این با تقییه جمع نشود و از امام محمد
 رضی الله عنه و عن آباء و اولاد و الکرام پرسیدند که ابوبکر و عمر چه میگوئی فرمود سخت
 دوست دارم من ایشانرا گفتند مردم چنان گمان برند که تو اینهارا از روی خوف و تقییه
 میگوئی معتقد باطنی تو خلاف اینست فرمود خوف و تقییه از احباب باشد نه از اموال بعد از
 در خدمت و بگویش مشام ابن عبد الملک ابن مروان در آمد که امیر وقت بود و سلطان محمد
 بود یعنی اگر ما را در مدح و ثنای ابوبکر و عمر خوف و تقییه در نظر باشد چرا خدمت و تقییه جان بشام
 ابن عبد الملک کنیم که بالفعل امر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار اوست و هر گاه
 حال محمد یا تو که از اجزای علی مرتضی است این بود حال کرم الله وجهه که در اقدام قوت و شجاعت
 و شدت باس و کثرت عدالت کل الکمال است قیاس توان کرد و اگر خوف تقییه بود با معاویه
 و بنی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در رعایت و کثرت و شدت بودند و با بغا
 و خوارج میکرد و با تجاوز داد و حرب و قتال و اظهار حق و تائید دین بر وجهی نمود که بالاتر
 از این مقصور نباشد و این بنود مکر از جهت آنکه تا امر دین از دایره حق و اعتدال خارج
 دوی شکست بود و چون مشاهده کرد که حق تغییر یافت و کار دین سستی گرفت دیگر رو
 و ابطال ما واجب دید و بسا بودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو و اوطاق و تقیید در دین
 شان ابراج میکرد تا عبد الله ابن سبار آمد این و در شرط کرد که دیگر با وی در یک کسب
 و در حدیث است که
 در کتب عقاید
 موجود است از احوال
 عقاید در عقاید
 و عقاید شرح
 عقاید حالی نبوده
 شده که حفظ در
 کتب عقاید

چرا جنگ

در حدیث است که

صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين
 صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين
 صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين

في الجنة اين ده تن خبايسته افضل صحابه و اكار و روشن قدوه مهاجرين و اقرار
 صلوات الله عليه و سلم و ايشان سوابق و آثار در اسلام ثابت است كه ديگر از اينست و بهشتي
 بودن ايشان قطعي است و لكن قطعت بشارت مخصوص ب ايشان نيست بلكه غير ايشان نيز عشره
 مثل فاطمه و حسين و خديجه و عاتق و حمزه و عباس و سلمان و صهيب و عمار بن ياسر
 رضي الله عنهم و عندهم مثلاً و شهادت اين ده تن ب ايشان لقب از حيث وقوع بشارت ايشان
 است در حديث واحد در وقت واحد و ذكر آن در ضمن عقايد بحيث اهتمام ب ايشان
 است و در نزد صهيب اهل زرع كه در شان اين اكار تقصير كند و براه سورا در بون
 و عوام خلق بندارند كه بشارت و خون حنث و قطع بدان مخصوص اين عشره است اين گمان
 غلط محض جهل صريح است و بعضي از طالب علمان عربي خوان كه نيم گام از جمله عوام بالا
 زانديگويند كه ديگران را نيز بشارت مست و لكن بشارت اين عشره بشهره قطعي
 و از ايشان ديگر نظريه و غير بالغ بدرجه بشارت اين عشره و بشارت اين عشره
 در قوت و شهرت و تواتر است و نشاي اين زعم عدم نتيج احاديث و تقصير در فهم
 اين علم شريف است تجاوز از حد عندهم و ما اين محبت را هم درين روزگار در كتب
 مستعمله به تحقيق الاشارت في تعميم البشارت به تفصيل و تحقيق بيان نموده آساني
 اهل بشارت را از آنچه در كتب احاديث در نظر اند ذكر کرده ايم و حق آنست كه بشارت خلفاء اربعه
 و فاطمه و حسين و ائمه ايشان مشهور است و مواصل بحد تواتر معنوي است و بشارت با اين عشره
 نيز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضي اصحاب ديگر با جاديات احاديث با تفاوت مراتب

صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين
 صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين
 صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين
 صلوات الله على من صلواته
 على النبي وآله الطيبين الطاهرين

در تفسیر این آیه که در حدیث
 آمده است که در روز قیامت
 خداوند تعالی فرماید که
 منزه است از هر شبهه و
 عیب و نقص و از هر کمالات
 و کمالات است و از هر
 کمالات و کمالات است و
 از هر کمالات و کمالات
 است و از هر کمالات و
 کمالات است و از هر
 کمالات و کمالات است

بن عبدالمطلب از شهید است و بنفاد تن از اصحاب کرام در آنجا نیز فی شهادت
 رسیدند و عشره مبشره نیز داخل اهل امانند و سرگروه مشرکان در غزوه احد ابو سفیان
 اموی بود که بعد از غزوه بدر سوگند خورد و جماع زن و اودمان بدن بر خود حرام شسته
 بود تا انتقام خود از مسلمانان و اصحاب وی بگیرد و سلام ابو سفیان و معاویه این ابوعباص
 عام فتح مکه است فاهل بیعة الرضوانیة الرضوان نام آن بیعت است که مسلمانان بعد از
 صلح حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کردند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لقد
 رضی الله عن المؤمنین اذ یسأیعونک تحت الشجر فذروهم و در حدیث آمده است
 لا یدخل النار احد با یح تحت الشجر ایشان نیز بنشینان قطعاً و این ترتیب
 مذکور در فضیلت جمع علیه است که ابو منصور تمیمی نقل کرده بعد ازین مذکورین سایر اصحاب
 نیز بحسب فضائل و آثار که ایشان از اوست در درجات و مقامات متفاوت خوانند بود و لیکن
 از علما تصریح بدان منظور نمیگردد و الله اعلم و بعد از اصحاب کرامت بعد و تقوی است که
 ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بعضی اولاد اصحاب نیز به ترتیب فضائل با اثبات
 فضیلت الا اولاد فاطمه که از سید فاضل تر اند رضی الله عنهم جمعین و فاطمه رضی
 عنهم با سیدة نساء اهل الجنة و الحسن و الحسین سید اشباب
 اهل الجنة با این سند را علی در عقاید ذکر کردیم از جهت قطعیت بشارت وی بر زعم
 این نادان که قطعیت بشارت مخصوص عشره مبشره دارند همچنان که علامه بر زعم فضا اتمام بشارت
 عشره کرده تخصیص ذکر نموده اند اگر بر زعم خارجی اتمام بشارت این است تن پاک و نوکر

این حدیث را در کتب معتبره
 آمده است که در روز قیامت
 خداوند تعالی فرماید که
 منزه است از هر شبهه و
 عیب و نقص و از هر کمالات
 و کمالات است و از هر
 کمالات و کمالات است و
 از هر کمالات و کمالات
 است و از هر کمالات و
 کمالات است و از هر
 کمالات و کمالات است

در تفسیر این آیه که در حدیث
 آمده است که در روز قیامت
 خداوند تعالی فرماید که
 منزه است از هر شبهه و
 عیب و نقص و از هر کمالات
 و کمالات است و از هر
 کمالات و کمالات است و
 از هر کمالات و کمالات
 است و از هر کمالات و
 کمالات است و از هر
 کمالات و کمالات است

و بعضی در توقف مانند بسیار از علمای حنفیه و بعضی از شافعیه متوقف ماندند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه رضی الله عنها بضعة من النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه حکر یاره پیغمبر است و لا افضل علی بضعة من رسول الله احدا من حکر یاره پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هیچ کس را فضیلتی نهنم و امام سبکی فرموده که آنچه تخاری ما و دین ما این است که فاطمه افضل است بعد از او و مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنها بن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نسایم و فاطمه است و افضل امهات المؤمنین خدیجه و عائشه است و در قصاید جن جعفری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند جمعی از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی موارد آمده است که افضل و اکمل نسای عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و تسبیح ابرار و فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ تسبیح ابرار فرعون تسبیح نبت فرام واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در بخا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا عائشه صدیقه رضی الله عنها و مادر او به نساء و حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الذی یذ علی غیره من الطحام که دلیل فضیلت عائشه است غیر نساء و اربعه مذکوره با جمعی معاین که ادله انتهی قال العبد الضعیف صلح الله حاله که حق آن مینماید که وجوه فضیلت بر هر جا مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه آحت اولاد بود و آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و بعد از خدیجه عائشه آحت زواج بود و گرنه وجوه فضیلت

و بعضی در توقف مانند بسیار از علمای حنفیه و بعضی از شافعیه متوقف ماندند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه رضی الله عنها بضعة من النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه حکر یاره پیغمبر است و لا افضل علی بضعة من رسول الله احدا من حکر یاره پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هیچ کس را فضیلتی نهنم و امام سبکی فرموده که آنچه تخاری ما و دین ما این است که فاطمه افضل است بعد از او و مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنها بن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نسایم و فاطمه است و افضل امهات المؤمنین خدیجه و عائشه است و در قصاید جن جعفری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند جمعی از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی موارد آمده است که افضل و اکمل نسای عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و تسبیح ابرار و فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ تسبیح ابرار فرعون تسبیح نبت فرام واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در بخا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا عائشه صدیقه رضی الله عنها و مادر او به نساء و حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الذی یذ علی غیره من الطحام که دلیل فضیلت عائشه است غیر نساء و اربعه مذکوره با جمعی معاین که ادله انتهی قال العبد الضعیف صلح الله حاله که حق آن مینماید که وجوه فضیلت بر هر جا مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه آحت اولاد بود و آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و بعد از خدیجه عائشه آحت زواج بود و گرنه وجوه فضیلت

و بعضی در توقف مانند بسیار از علمای حنفیه و بعضی از شافعیه متوقف ماندند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه رضی الله عنها بضعة من النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه حکر یاره پیغمبر است و لا افضل علی بضعة من رسول الله احدا من حکر یاره پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هیچ کس را فضیلتی نهنم و امام سبکی فرموده که آنچه تخاری ما و دین ما این است که فاطمه افضل است بعد از او و مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنها بن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نسایم و فاطمه است و افضل امهات المؤمنین خدیجه و عائشه است و در قصاید جن جعفری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند جمعی از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی موارد آمده است که افضل و اکمل نسای عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و تسبیح ابرار و فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ تسبیح ابرار فرعون تسبیح نبت فرام واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در بخا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا عائشه صدیقه رضی الله عنها و مادر او به نساء و حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الذی یذ علی غیره من الطحام که دلیل فضیلت عائشه است غیر نساء و اربعه مذکوره با جمعی معاین که ادله انتهی قال العبد الضعیف صلح الله حاله که حق آن مینماید که وجوه فضیلت بر هر جا مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه آحت اولاد بود و آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و بعد از خدیجه عائشه آحت زواج بود و گرنه وجوه فضیلت

و بعضی در توقف مانند بسیار از علمای حنفیه و بعضی از شافعیه متوقف ماندند و چون مالک را از آن پرسیدند گفت فاطمه رضی الله عنها بضعة من النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاطمه حکر یاره پیغمبر است و لا افضل علی بضعة من رسول الله احدا من حکر یاره پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هیچ کس را فضیلتی نهنم و امام سبکی فرموده که آنچه تخاری ما و دین ما این است که فاطمه افضل است بعد از او و مادرش خدیجه بعد از آن عائشه رضی الله عنها بن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نسایم و فاطمه است و افضل امهات المؤمنین خدیجه و عائشه است و در قصاید جن جعفری مذکور است که در خدیجه و عائشه نیز اختلاف دارند جمعی از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی موارد آمده است که افضل و اکمل نسای عالم مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و تسبیح ابرار و فرعون است و در بعضی روایات بجای لفظ تسبیح ابرار فرعون تسبیح نبت فرام واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که در بخا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا عائشه صدیقه رضی الله عنها و مادر او به نساء و حدیث فضل عائشه علی النساء کفضل الذی یذ علی غیره من الطحام که دلیل فضیلت عائشه است غیر نساء و اربعه مذکوره با جمعی معاین که ادله انتهی قال العبد الضعیف صلح الله حاله که حق آن مینماید که وجوه فضیلت بر هر جا مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه آحت اولاد بود و آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و بعد از خدیجه عائشه آحت زواج بود و گرنه وجوه فضیلت

بعضی از علما در این باب گفته اند که در بعضی از موارد که در این کتاب مذکور است در بعضی از موارد که در این کتاب مذکور است در بعضی از موارد که در این کتاب مذکور است

و محبت مختلف دارند مشکل شود تا آنکه در بعضی از موارد دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زمان پیشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عائشه بود و از مردان پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین است فاطمه و محبوب ترین مردان علی بود بلکه بعضی از علما گفته اند اگر چه سخنی است در رعایت شیوه که عائشه فاضلتر است از برکه غیر اوست حتی از پدرش که ابو بکر صدیق رضی الله عنه باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن مشکل شود و نیز افضلیت بمعنی کثرت نواب است حقیقت حال آن نزد باری تعالی است بحسب شرف ذات و طهارت طینت پاک که جوهر بیکیس فاطمه و حسن و حسین و دیگر این بیت رسد و الله اعلم و الخ خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلثون سنه ثم بعد ها ملک و اما زه و در حدیث آمده است الخ خلافت بعدی ثلثون سنه ثم تصیر بعد ها ممالکنا عضو صا میفرماید که خلافت پس از من سی سال است بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملک گزیده بود که از پیشوایان کثر که سلامت ماند و تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و تحقیق آنست که شش ماه از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی بن ابی طالب دروے خلیفه بود و تمامی خلافت بعد از او شد پس معاویه و دیگر که بعد از اوست خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهانند و آنکه امرای عباسیه را خلیفه گویند مجاز و اعتبار ظاهر است و تحقیق شیخ کمال الدین بهام در مشایخه میگوید که تمامی اهل حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه یا ملوک است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را خلافتی است که وی بعد از وفات امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

از این جهت که در بعضی از موارد که در این کتاب مذکور است در بعضی از موارد که در این کتاب مذکور است در بعضی از موارد که در این کتاب مذکور است

بیت

بیت

است در آنگاه آمده است که در غزوه صفین ^{صلی} شخصی را از جانب معاویه نزد امیر المؤمنین امیر
 کرده آوردند یکی از حاضران بر حال او عرض آورده گفت سبحان الله من سید اینم
 که دو سکان بود و مسلمان بجای و حیف که آن حال ^ع را اینچنین شد حضرت امیر ولایت باه
 فرمودند آنچه گویی که دو سکان هنوز مسلمان است و با جمله سب و لعن در ایشان
 اگر مخالف دلیلی قطعی بود کفر است چنانچه قدس عایشه رضی الله عنهما بیا معا و الله من
 که طهارت ذریع ^ع از آن بخصیص قرآنی ثابت شد و الا بدعت فسق بود علمای سنت و جماعت
 گویند که نهایت کار معاویه امثال ^ع ی بعی و خروج است بر امام ^ع حق و خلیفه مطلق که علمای رضی الله
 چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بسبر شد هر ت و تواتر معنوی رسیده است ^ع سَعْتَلَاکَ
 الْفِئَةِ الْبَاغِیَةِ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَیَدْعُونَکَ إِلَى النَّارِ اثَابَ
 اَنْ یَمِکُذَ و اَنْ مَرَجِبِ کَفْر و سَوْجِبِ لَعْنَتِ نَکَر و دوازده یکی از علمای مجتهدین و سلف
 صالحین لعن بر ایشان منقول شد دست و در اصل عادت و رسم اهل سنت و جماعت
 ترک است و لعن است که الْمُؤْمِنِ لَیْسَ بِالْخَانِ و لعنت بر خصوص شخصی اگر چه کافر بود
 جایز ندارد چه دانی که عاقبت کار وی با ایمان و سعادت بود مگر آنکه بتقین معلوم شود که مرتد
 بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در زیدیه شیخی نیز توقف کنند و بعضی بر او غلو و او را در شان
 و موالات و روند و گویند که وی بعد از آن که با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت ^ع و بر امام
 حسین ^ع تعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد حاشا که وی با وجود
 امام حسین امیر شود و اتفاق مسلمانان بر یکسند و جمعی صحابه که در زمان زیدیدین بودند و اولاد

اصح صحت
 بالاقوال صحیحین
 و غیره
 اینست از کتاب
 طبقات امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنهما
 و او را در روز ۱۳
 و ۱۴
 و ۱۵
 و ۱۶
 و ۱۷
 و ۱۸
 و ۱۹
 و ۲۰
 و ۲۱
 و ۲۲
 و ۲۳
 و ۲۴
 و ۲۵
 و ۲۶
 و ۲۷
 و ۲۸
 و ۲۹
 و ۳۰
 و ۳۱
 و ۳۲
 و ۳۳
 و ۳۴
 و ۳۵
 و ۳۶
 و ۳۷
 و ۳۸
 و ۳۹
 و ۴۰
 و ۴۱
 و ۴۲
 و ۴۳
 و ۴۴
 و ۴۵
 و ۴۶
 و ۴۷
 و ۴۸
 و ۴۹
 و ۵۰

۹۰

این است که در هر روز از او بگویند که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این دنیا خلاص کن و مرا در بهشت وارد کن و مرا از آتش دوزخ نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده

من بعضی متوفقانند و با کجکده و سه مغرض ترین مردم است زود ما و کار را نیکو آن به سعادت دین است کرده و یکس کرده و بعد از قتل امام حسین اثبات این است که به تخریب قدیمه مطهره و قتل این آن و ستاده و لقبه از اصحاب و تابعین را قتل کرده و بعد از تخریب مدینه منوره امر به اینند ام حرم که معظمه و قتل عبدالله بن زبیر کرده و هم در اثنای این مهالت از دنیا رفته دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی دل‌های ما را تمامه مسلمانها را از محبت و فروات وی و احوال و انصاری و بر سر این است نبوت بدو و بداند نشیده و حق ایشان پایدار کرده و با ایشان بر اجماع صدق عقیدت نیست و نموده نکایدار دو ما را دوستان ما را در زمره مجانب ایشان چشمور گرداند و در دنیا و آخرت بر دین و کیش ایشان بدارد

بمینه و کریمه و هو قریب مجیب امین و الجهد قد یخطی و یصیب
 ندیب مختار است که جتهد گاه به خطا نیز کند و وی در خطای خود معذور است بلکه ناچور
 چه چیزی در وسیع امکان و بوی از بدل مجبور گردد و افاضه ثواب است حق تعالی است و در حد
 آمده است ان اخطات فلک حسنت و ان اصببت فلک حسنت ان
 و بعضی گویند که هر چه بد مصیبت است و حق در شان وی همان است که مراد از جهاد است و
 این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام فقیهیه است چه اولی و آخری بغالب ظن
 در نیاب کافی است و جزم و یقین در گاه زنده و الا در اعتقادات مسائل کلامیه ترجیح است
 چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و آن جزئی که نباشد و شرعاً جهاد و احکام آن تعلیق غیر
 جتهد را و التزام آن در رجوع از آن در محل خود مسطور است و گمانست که احدی

تفسیر بعضی از احکام این است که در هر روز از او بگویند که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این دنیا خلاص کن و مرا در بهشت وارد کن و مرا از آتش دوزخ نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده

تفسیر بعضی از احکام این است که در هر روز از او بگویند که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این دنیا خلاص کن و مرا در بهشت وارد کن و مرا از آتش دوزخ نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده و مرا از عذاب قبر نجات ده

باری خدای تعالی که این کتاب را به همه عالمین هدایت نمود
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند

مِنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ این قدر را میانه آنها که نماز بجای قبله مسلمانان کنند و بکنایه میگویند
 و بعضی شهادت مینمایند که او بگوید که هر چه از بعضی کلمات ایشان که لازم آید و لیکن مبادم که
 التزام آن نکنند یا لزوم در رعایت ظهور نمود تکفیر نماید کرد و تا ممکن باشد توجیه و اصلاح حال
 مسلمانان بایر کرده و متبادرت به تکفیر و تعلیظ نگردد در حدیث آمده است که هر که در کربلا کافر
 گوید اگر او در نفس الامر کافر بود و قایل بالفعل کافر بود و حاکم نیز همچین آمده است اگر آن
 کس مستحق لعنت نبود لعن او بقایل عاید گردد پس حیاط ترک لعن و تکفیر باشد و الله اعلم و...

الْبَشَرِ أَفْضَلُ مَنْ رُسُلَ الْمَلَائِكَةِ وَعَامَّةِ الْبَشَرِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْمَلَائِكَةِ وَمِنْ حُجَرِ
الْمَلَائِكَةِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ حواصن بشر که انبیا و رسالند فاضل تر از حواصن
 ملائکه یعنی برین و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که مراد بدن غیر انبیا اند از اولیا و ائمه فاضلتر
 اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر اند از عوام بشر اما قسم دیگر مانند افضلیت خواص بشر از
 عوام ملائکه در اینجا اجماع است اصلا خلافی در آن نیست و دلیل افضلیت بشر از ملائکه این گفته اند
 که حقیقتا امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود اعظم و اظهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت
 است بخدمت اعلی چون افضلیت آدم علیه السلام ثابت شد افضلیت تمامه انبیا به ثبوت پیوسته
 لعدم القابل با لفضل و این سخن از ایشان بغایت عزیز است حکمتهای پروردگار تعالی را که احاطه
 نتوان کرد که حکمتی او را و دانده گاهی اعلی را ام کند بخدمت ازنی تا کمال قدرت
 خود ظاهر کند **يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** بآنکه مبدء اهل
 مشرک جماعت رعایت حکمت نیز بر وی تعالی واجبست مگر آنکه این دلیل را الزام دارند

و در حدیث آمده است که هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند

در این کتاب که به نامش قرآن مجید است
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند
 و در آنجا که میفرماید هر که این کتاب را در کف و بر سر او نهان کند

اهل حق در خدمت خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...

بر معتزله که قائل بافضلیت ملائکه و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کلمات با علمان
 و عوائق شش و اضعاف او در بزرگواریت توابع و غیرت جزایتم و داخل است اگر مراد با فضلیت
 کثرت ثواب است این دلیل نام است و لیکن نزاهت و تجرد و از علایق جسمانی و مکرور است
 بیولانی ناظر در جانب ملائکه است و لهذا بعضی محققین بر آن رفته اند که حیثیت مختلف است
 و نزاع لفظی است از حیثیت سعویت عبادات و شدت مجاهدات بشر افضل است
 از جهت قرب بعبودیت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال انسان و تزویج او در آن
 است که بقرب ملائکه رسد و بملکوت ملحق گردد و باز اگر بجامعت انسان و مطهرت او
 مراد صفات الهی و استخفاف الهی تعالی مراد نظر افند این جانب راجع آید بعضی
 گویند که دلایل متعارض است مسئله ظنی است و یقین با بدن راه نیست ابتدا علم با وجود آن
 اعتقاد باید کرد که سید رحمة الله علیه و آله و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات است
 من الحین و لا یسق الملائکة بركاته تفضیل انبیا بر ملائکه چنانکه تقریر یافت مذہب
 جمهور اهل سنت و جماعت است و نزو معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند از بشر
 و منقول از امام اعظم ابوحنیفه کوفی دین مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض اوله
 و گویند که وی اول قائل بود بافضلیت ملائکه از بشر و در آخر از آن رجوع کرد بافضلیت
 بشر منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جبین باین کیفیت قارح در
 ایمان و کمال آن نیست و از امام تاج الدین سبکی که از مشایخ بیروت شافعیست نقل کرده اند
 که وی گفته است اگر کسی بدست عمروی بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیا بر ملائکه حظور نکند

غاصر کرب انجلیب و مذموا
 در راه خداوند متعال...
 افضل الاموال جزای...
 بعضی محققین حکایت است
 شفیق و بیوفه و...
 ما یسبح صفات کلمه و ان لذایع...
 ما یسبح صفات کلمه و ان لذایع...
 انما یسبح صفات کلمه و ان لذایع...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...
 در راه خداوند متعال...

الصعیه افضل اند علی
 از امامان...
 از امامان...

بسم الله الرحمن الرحيم

در بیان این که در روز قیامت از آن که در روز قیامت است و در هر جا که باشد همین کم داشته باشد و مال کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد وجبات است و اعظم و کرامات اولیاء حق ولی عبارت است از شخصی که بجز معرفت و طوبت بر طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از آنها که در لذت و شهوت مباهمه موصوف شده اگر از وی خارق عادت بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انواع است بعضی از آنها پیش از بعثت و وقوع یافته و آنها را ارامات خوانند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی صلی الله علیه و آله و سلم از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکنند و وجود کرامت از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار در آن جایز نباشد خصوصاً از بعضی اعظام اولیا چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محمد علی بن عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه و امثال ایشان و امام باقر رحمه الله علیه گفته است که امانت بالغت حد التواتر معلوم و بالیقین ما بلغت مثلها من احد من مشیوخ الافاق و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شوق و سلام حج و سجد شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صدور کرامات از ولی بقصد و اختیار بود البته بمقارنت دعوی ولایت کرامت بود و متقی آنست که هر چه از بی بطریق معجزات صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعد از اختصار نیز

امیدوارم که در روز قیامت از آن سوال نکند استی و ظاهراً آنست که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین کم داشته باشد و مال کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد وجبات است و اعظم و کرامات اولیاء حق ولی عبارت است از شخصی که بجز معرفت و طوبت بر طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از آنها که در لذت و شهوت مباهمه موصوف شده اگر از وی خارق عادت بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انواع است بعضی از آنها پیش از بعثت و وقوع یافته و آنها را ارامات خوانند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی صلی الله علیه و آله و سلم از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکنند و وجود کرامت از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار در آن جایز نباشد خصوصاً از بعضی اعظام اولیا چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محمد علی بن عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه و امثال ایشان و امام باقر رحمه الله علیه گفته است که امانت بالغت حد التواتر معلوم و بالیقین ما بلغت مثلها من احد من مشیوخ الافاق و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شوق و سلام حج و سجد شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صدور کرامات از ولی بقصد و اختیار بود البته بمقارنت دعوی ولایت کرامت بود و متقی آنست که هر چه از بی بطریق معجزات صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعد از اختصار نیز

کرامات اولیاء حق ولی عبارت است از شخصی که بجز معرفت و طوبت بر طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از آنها که در لذت و شهوت مباهمه موصوف شده اگر از وی خارق عادت بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انواع است بعضی از آنها پیش از بعثت و وقوع یافته و آنها را ارامات خوانند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی صلی الله علیه و آله و سلم از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکنند و وجود کرامت از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار در آن جایز نباشد خصوصاً از بعضی اعظام اولیا چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محمد علی بن عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه و امثال ایشان و امام باقر رحمه الله علیه گفته است که امانت بالغت حد التواتر معلوم و بالیقین ما بلغت مثلها من احد من مشیوخ الافاق و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شوق و سلام حج و سجد شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صدور کرامات از ولی بقصد و اختیار بود البته بمقارنت دعوی ولایت کرامت بود و متقی آنست که هر چه از بی بطریق معجزات صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعد از اختصار نیز

۱۰۲

در بیان این که در روز قیامت از آن که در روز قیامت است و در هر جا که باشد همین کم داشته باشد و مال کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد وجبات است و اعظم و کرامات اولیاء حق ولی عبارت است از شخصی که بجز معرفت و طوبت بر طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از آنها که در لذت و شهوت مباهمه موصوف شده اگر از وی خارق عادت بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انواع است بعضی از آنها پیش از بعثت و وقوع یافته و آنها را ارامات خوانند و بعضی بعد از بعثت در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی صلی الله علیه و آله و سلم از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکنند و وجود کرامت از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار در آن جایز نباشد خصوصاً از بعضی اعظام اولیا چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محمد علی بن عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه و امثال ایشان و امام باقر رحمه الله علیه گفته است که امانت بالغت حد التواتر معلوم و بالیقین ما بلغت مثلها من احد من مشیوخ الافاق و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شوق و سلام حج و سجد شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صدور کرامات از ولی بقصد و اختیار بود البته بمقارنت دعوی ولایت کرامت بود و متقی آنست که هر چه از بی بطریق معجزات صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعد از اختصار نیز

مقامت در سینه خودی عاقلی
از اعدای دین و کافر و مشرک و غیره
و جان این سینه خودی عاقلی
و دل که کلید است از این سینه
و در هر دو در هر دو در هر دو

صیغ نیست هم با اختیار بود و هم با اختیار و کاسته از بعضی باب ممکن که قدم صدق نشاز
در مقابل لایت راسخ و ثابت است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و قالوا کان الشیخ
محمد الدین عبدالقادر زکیر الدَعَوَى بِحَقِّ حَقِّ وَ نَجْمِ مَنَافِیِ اسْت
ذَعَوَى نُبُوتِ اسْتِ وَالْمَعَاذُ اِنَّ اَعْدَا دِیْنِ وَ سَمَّی اَمَانَتِ وَ لعنت گردد وجود
گرامت شرط ولایت نیست ولی باشد که هرگز از روی کرامت ظاهر نگردد اصل ولایت تقا
بین است که الا هَتِّقَا مَتُّ فَوْقَ اَلْکَرَامَةِ وَ حکمت در اظهار او در ابتدای تربیت سالک
و تمیل یقین است تا در جهاد اجتهاد سلوک چیست و چالاک تر گردد و در انتها برای تربیت
مردمان و از راه تردد و انکار ایشان بود و جمله اقسام خوارق عادت چهار است اگر مقرون
با ایمان و عمل صالح نیست از آنکه در راج گویند و اگر با ایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی
بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد آن مغرور است و گاه بعضی از عوام
مومنین و اهل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد از معنوت گویند و تحقیق طهریات
و شعبه از خوارق عادت نبود چه آن بعد از خلعت و عمل و کسب با بود که هر که مباشرت آن است
کند بکلمه بر بیان عادت بر آن مرتب گردد و چنانچه ترتب شفا بر علاج طیب و خارق عادت
است که نه اینچنین بود و کاینکه الوری در حجت الاکتیبا هیچ ولی مرتبه نبی رسد
زیرا که انبیاء معصوم اند از خاضی همین اند از عزل و خوف خاتمه و مکرم اند بوحی و مشایخ ملک
و امور اند به تبلیغ احکام و ارشاد و انام بعد از اوصاف کمالیکه اولیا دارند و با بجملة فضیلت
نبی از ولی امر متیقن و مقطوع است در دین و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است صحیح تر

مقامت در سینه خودی عاقلی
از اعدای دین و کافر و مشرک و غیره
و جان این سینه خودی عاقلی
و دل که کلید است از این سینه
و در هر دو در هر دو در هر دو
مقامت در سینه خودی عاقلی
از اعدای دین و کافر و مشرک و غیره
و جان این سینه خودی عاقلی
و دل که کلید است از این سینه
و در هر دو در هر دو در هر دو
مقامت در سینه خودی عاقلی
از اعدای دین و کافر و مشرک و غیره
و جان این سینه خودی عاقلی
و دل که کلید است از این سینه
و در هر دو در هر دو در هر دو

مقامت در سینه خودی عاقلی
از اعدای دین و کافر و مشرک و غیره
و جان این سینه خودی عاقلی
و دل که کلید است از این سینه
و در هر دو در هر دو در هر دو
مقامت در سینه خودی عاقلی
از اعدای دین و کافر و مشرک و غیره
و جان این سینه خودی عاقلی
و دل که کلید است از این سینه
و در هر دو در هر دو در هر دو

اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است

العلماء گفته اند الولايت افضل من النبوة ترجیح و تفضیل ولایت کند بر نبوت
 تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع الله است تفاضل از جناب تقدس و
 نبوت انبیاء اخبار خلق و افاضت کلمات بر ایشان و لا بدان نسبت شریف تر و فاضلتر
 ازین بود و نبی جامع و شامل مرد و نسبت است پس فاضلتر بود از ولی که صاحب نسبت
 اولی است و بس و با وجود آن این سخن مؤموم خلاف مقصود است اطلاق آن جائز نباشد
 و قائل آن نیز معلوم نیست که کمیت اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل است
 اوست هر که گفته باشد لا یصل العبد الى حیث یسقط عنه الامور الهی بنده عاقل
 بجای نرسد که تکالیف شرعی از وی سقوط پذیر و چنانکه کلام ای تمام و اباحت گویند که چون بنده نهایت
 محبت یابد و صفات قلبش حاصل شود ایماوی ریح گشت امر شرعی از وی مسقط گردد و در روایات با تکرار
 نگردد و این سخن کفر و ضلالت است این سخن از خدا چه بیگونی مری که محبت غایت و قلب صافی شد و این
 ریح گردد باید که طاعت و خدمت بیشتر حاصل شود تا آنکه تقصیر در حق او گردان و عبدان در
 است اگر خواهد بگیرد و اگر خواهد نگذرد و اما سقوط تکلیف صورت نپذیرد و بالاتر از انبیا صلوات الله علیه و علیهم
 ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان تمام و محکم است اینها گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریح
 احکام است پس ترک آن از ایشان مایق نباشد و اینست زنده فهمیده همه بی تشریح چیست تشریح برای آنست
 که نام مردم بر آن عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم را باید که عمل نکنند تا مقصود تشریح باطل نگردد پس
 معنی تشریح عین ایماست هر سوتوط تکلیف از انبیا صادر و انصوصی تحمل علی ظواهرها ایات و
 اصوات را ظاهرترین باید که داشت و سفت اولی نماید که در تخریق این مقام بستر ایلی تا ویل و جازو عدم

اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است
 اینها افضل از اولاد است

کتاب التفرقة بين الكفر والزندقه که از مصنف امام حجت الاسلام
 است باید طلب داشت **وانتد الموفق والعدل عنها الى معان** **يذهبها اهل الباطن**
 الحاديه في باطنية ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهری را میستردند از ان رموز
 و اشارات باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت
 حق به تعلیم و حاصل نگردد و این سخن در غایت زندقه و الحاد است اگر معنی قرآن و
 احادیث ظاهری را نیست چندین نماز و روزه و طاعت و عبادت و شریعت و احکام
 از کجا ثابت شد و بچیز معلوم گشت و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس از
 کتب بیان شریعت چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر صاحب اتباع وی
 که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهری را اراده می نمودند و بظاهر آن عمل میکردند و بظاهر
 آن امر می نمودند و تحقیقت مقصود این ملاحده ابطال و افساد دین است خذکم
 الله و اجنم الله و اهل تحقیق از آریاب اشارات گویند که مراد بخصوص معانی
 خداوندت اولیا و اولی الامر است بعد از ابوبکر که بکمال ایمان و محضر عن من تصف اند
 ظاهر است قطعاً و با وجود آن در آن رموزات و اشارات هست که بظاهر منافات
 ندارد و مثل فرعون و موسی در خارج هستند و قضا یا بوقائع که میان ایشان وقوع یافت
 ثابت است و با وجود آن اگر از اشارت بعضیه بروح و نفس مثلاً در اند صورتی دارد
 نه آنکه گویند ایجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس فقط و همچنین
فانخلع نعياك امر است بموسى عليه السلام که در آیدن وادی مقدس بر آید و با
 مرد و نعلین خود را بگتد و پا به برهنه باید و با وجود آن اشارت است با تخریج گویند

این کتاب از حدیث است که از مصنف امام حجت الاسلام است باید طلب داشت و انتد الموفق والعدل عنها الى معان یذهبها اهل الباطن الحادیه فی باطنیة ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهری را میستردند از ان رموز و اشارات باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق به تعلیم و حاصل نگردد و این سخن در غایت زندقه و الحاد است اگر معنی قرآن و احادیث ظاهری را نیست چندین نماز و روزه و طاعت و عبادت و شریعت و احکام از کجا ثابت شد و بچیز معلوم گشت و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس از کتب بیان شریعت چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر صاحب اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهری را اراده می نمودند و بظاهر آن عمل میکردند و بظاهر آن امر می نمودند و تحقیقت مقصود این ملاحده ابطال و افساد دین است خذکم الله و اجنم الله و اهل تحقیق از آریاب اشارات گویند که مراد بخصوص معانی خداوندت اولیا و اولی الامر است بعد از ابوبکر که بکمال ایمان و محضر عن من تصف اند ظاهر است قطعاً و با وجود آن در آن رموزات و اشارات هست که بظاهر منافات ندارد و مثل فرعون و موسی در خارج هستند و قضا یا بوقائع که میان ایشان وقوع یافت ثابت است و با وجود آن اگر از اشارت بعضیه بروح و نفس مثلاً در اند صورتی دارد نه آنکه گویند ایجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس فقط و همچنین فانخلع نعياك امر است بموسى عليه السلام که در آیدن وادی مقدس بر آید و با مرد و نعلین خود را بگتد و پا به برهنه باید و با وجود آن اشارت است با تخریج گویند

این کتاب از حدیث است که از مصنف امام حجت الاسلام است باید طلب داشت و انتد الموفق والعدل عنها الى معان یذهبها اهل الباطن الحادیه فی باطنیة ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهری را میستردند از ان رموز و اشارات باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق به تعلیم و حاصل نگردد و این سخن در غایت زندقه و الحاد است اگر معنی قرآن و احادیث ظاهری را نیست چندین نماز و روزه و طاعت و عبادت و شریعت و احکام از کجا ثابت شد و بچیز معلوم گشت و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس از کتب بیان شریعت چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر صاحب اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهری را اراده می نمودند و بظاهر آن عمل میکردند و بظاهر آن امر می نمودند و تحقیقت مقصود این ملاحده ابطال و افساد دین است خذکم الله و اجنم الله و اهل تحقیق از آریاب اشارات گویند که مراد بخصوص معانی خداوندت اولیا و اولی الامر است بعد از ابوبکر که بکمال ایمان و محضر عن من تصف اند ظاهر است قطعاً و با وجود آن در آن رموزات و اشارات هست که بظاهر منافات ندارد و مثل فرعون و موسی در خارج هستند و قضا یا بوقائع که میان ایشان وقوع یافت ثابت است و با وجود آن اگر از اشارت بعضیه بروح و نفس مثلاً در اند صورتی دارد نه آنکه گویند ایجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس فقط و همچنین فانخلع نعياك امر است بموسى عليه السلام که در آیدن وادی مقدس بر آید و با مرد و نعلین خود را بگتد و پا به برهنه باید و با وجود آن اشارت است با تخریج گویند

کلام در فضل این روز
 از حدیث منقول است که هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است
 و هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است
 و هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است

و بحسب آن فضیلت جماعت که به شبهه از سنن بوده است حضرت است صلوات الله علیه و سلم
 ترک نباید کرد و آنقدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع ایتالاف بود در جای دیگر
 نبود نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا بهر که باشد نماز جماعت
 باید گذارد و هر چند که فاسق بود بشرطیکه فسق وی بخرم نگردد و دو علم با حکام و ارکان نماز
 و قدر با آنچه در الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و قرآن المسح علی الخفین فی الحضرة
 و السفر اعتقاد جو از مسوزه از علامات سنت و جماعت داشته اند و در کتب بیان
 در سفر شبان روز و گفته اند که علامات سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین
 و حب الخفین علی الخفین ابو بکر و عمر افاضل داشتن و علی و عثمان را محبت داشتن
 و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل سنت و جماعت است که اهل
 بدعت بدان قائل نیستند و امام حسن بصری گوید بقیادین از صحابه را در یافتن که مسح
 خفین را بخواهند شدند و از امر المؤمنین علی رضی الله و جهه از آن پرسیدند فرمود که
 مسافر است شبان روز و مقیم را یک شبان روز بود اینچنین شنیدم از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله در جای دیگر آمده است که فرموده است که اگر دین و شریعت بقیاس و عقل بودی
 پایان موزه مسح بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر موزه آمده است
 دیگر بدانکه اگر چه غیر محبت داشتن مای است مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز آن را
 باید بود و در محل تمت اگر اختیار بر رخصت افتد بعد از قیاس باشد و استخلاق العصبية
 صغیرة کانت او کثیرة و استخفافها کفر نگاه راصغیرة با یکبیر حلال است
 نگاه راصغیرة بود با کثیر و سنگ دانستن نگاه کفر است ۱۲

کلام در بیان فضیلت این روز
 هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است
 و هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است
 و هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است
 و هر که در این روز نماز کند و صدقه بدهد و صدقه بخواهد
 نماز او مقبول است و صدقه او مقبول است و صدقه او مقبول است

عالمی سوارانند و در دوران علم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان عالم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان عالم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان

علیه السلام و کاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی علم میکردند و چون شیطان جزا
 ایشان میرسانیدند و محکم حکم کاتبین است هر که تصدیق بخم و کفیه او را یقین داند نیز
 کافر است و با جمله تاثیر کواکب اجرام علوی و مدخلیت اوضاع و احوال ایشان در حرارت
 و برودت و امطار و خشک و قصب انمار و فواکه و امثال آن معلوم است قطعا در سعادت
 و شحوت و امثال آن اگر نیز باشد در شریعت منتهی است و اگر در شرائع دیگر فرضا
 بود درین شریعت غوا منسوخ بود و اینقدر در امتناع از ان کافئ است ل الله اعلم
وَالْيَأْسُ مِنَ اللَّهِ كُفْرٌ نا امیدي از رحمت خدا کفر است و **كَيْسُ**
مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ مسلمان هر چند گناه کند و بر او
 رود از رحمت آهیش نا امید نباید بود که توبه بخشد و اگر توبه هم نکند شاید که بفضل
 و کرم از گناگان او درگذرد و **أَمَّنْ مِنْ اللَّهِ كُفْرٌ** ایمن بودن از عذاب
 و تعالی نیز کفر است و **كَيْسُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْخَاسِرُونَ** که
 در غفلت پوشید و ضایع و اذل بود و کفر خدا نیست که بنده را در غفلت گذارد و ابواب
 ناز و نعمت بر روی او بگشاید تا مغرور و غافل گردد و ناگاه بگیردش از آنجا که گمانداز
وَالْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَا گویند امیدواری چنان باید که اگر بشنود
 که یک کس در بهشت خواهد رفت پس امیدوار باشد که آنکس من باشم و ترسکاری
 بحدی که اگر بداند که جز یک کس بدو رخ در زود بهتر است که آن یک تن من باشم
رباعی آنها که خواص در که تکریم اند و بهشت زدگان عالم تسلیم اند و نمید
 از نیجاست که میگویند زدگان جهان را پیش بود هر آنکه ۱۱

عالمی سوارانند و در دوران علم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان عالم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان

عالمی سوارانند و در دوران علم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان عالم حاصله عیوب بسیار است که در آن وقت از آن بزرگان

مشوکه رحمت حق عام است؛ مغرور مشوکه خاصگان در بیم اند؛ و نیز میگوید که
 در حالت حیات خوف غالب باید چون وقت رحلت در رسد در جاهیش
 باید علامت سعادت این است نور تاخیر رجاء گفته اند **الْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ**
وَالرَّجَاءِ یعنی تو اند بود و با اشارت است بعلیه خوف بر رجاء
 ای حالت حیات تقدم بحالت رحلت است

اعْمَلُوا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 عمل کنید تحقیق حق تعالی سخت عذاب دهنده است و تحقیق خدا بخشنده و مهربان است
 الحمد لله که حتم رساله بر جا و رحمت و مغفرت آمد عاقبت بحیر با و تمت

الرسالة بعون الله وحسن توفيقه و درین رساله در نوشتن لفظ
 عربی از عقاید و غرض بود کی تبرک و یمین بلفظ مشایخ تا آن عمده و اصل
 باشد و بیان آن در پایان آن نوشته شود فرع و طغیانی بود دیگر ضبط و
 اختصار تا آن لفظ را بچشم یا دیگر ندر و در سازند و که ام ورد بهتر از آن که اصل

أصول دین و نقد سرمایه ایمان است و چون محل آن الفاظ یاد شد این همه

معانی و تفاسیل در ضمن آن مقصود و ملحوظ خواهد بود و
 چون در استخراج و اختلاط آن به بعضی عبارات
 عربی کتاب احتمال ابهام و امکان اشتباه
 داشت از در آخر رساله جدا گانه

تمام شد

کتاب تکمیل ایمان

و در هر دو خود
 را در این کتاب
 با مودتی و بی غش
 و صفا که بافت
 افلاک است
 و در وضع غضبات
 او با آن عارف
 دارد در این کیفیت
 و مکرر است موجب
 ابرار است و غیب
 و عقاب است
 است خود را
 بلکه در آن است
 متوقع نزول
 هفتش بود
 بچشم سید
 رسالت است



متن کتاب تکمیل ایمان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَقَائِقُ الْأَشْيَاءِ ثَابِتَةٌ وَالْعَالَمُ حَادِثٌ؛ وَهُوَ قَابِلٌ لِلْفَسَادِ وَهُوَ صَانِعٌ
 قَدِيمٌ وَاجِبُ الوجودِ وَاحِدٌ حَى عَلِيمٌ قَادِرٌ مُرِيدٌ مُتَكَلِّمٌ سَمِيعٌ
 بَصِيرٌ صِفَاتُهُ قَدِيمَةٌ بَاقِيَةٌ وَلَا يَقُومُ بِذَاتِهِ حَادِثٌ لَيْسَ بِجِسْمٍ
 وَلَا جَوْهَرٍ وَلَا عَرَضٍ وَلَا مَصُومٍ وَلَا مُرَكَّبٍ وَلَا مَعْدُودٍ وَلَا مُحَدَّدٍ
 وَلَا فِي حُجَّةٍ وَلَا فِي مَكَانٍ وَلَا فِي زَمَانٍ وَلَا مِثْلَ لَهُ وَلَا شَبَهَ لَهُ وَلَا ضِدَّ
 لَهُ وَلَا بَدَلَ لَهُ وَلَا ظَهِيرَ لَهُ وَلَا مَعِينَ لَهُ وَلَا يَخْتَدِ بِعَيْرِهِ وَلَا يَحِلُّ فِيهِ
 وَمُتَّصِفٌ بِجَمِيعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ وَمُنْتَزَعٌ عَنِ سِمَاتِ النُّقْصِ وَالزُّوَالِ
 وَهُوَ مَرِيءٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ إِنَّكُمْ سَتْرُونَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْعِيَامَةِ كَمَا تَرُونَ الْقَسَمَ
 لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَخَالِقُ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَمُدَبِّرُهَا وَمُقَدِّرُهَا وَعَالِمٌ
 بِجَمِيعِ الْمَعْلُومَاتِ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَلَا
 عَرَضٌ لِفِعْلِهِ وَلَا حَاكِمٌ سِوَاهُ فَاحْسَنٌ مَا حَسَّنَهُ الشَّرْعُ وَالْقَبِيحُ
 مَا قَبَّحَهُ الشَّرْعُ وَلِلَّهِ مَلِكَةٌ ذَوَا أُخْنَجَةٍ مَشْنُوعَاتُ ثَلَاثٍ وَرُبَاعٌ
 مِنْهُم جِبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَعِزْرَائِيلُ وَكُلُّ وَاحِدٍ

مِنْهُمْ مَقَامٌ مَعْلُومٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا
 يُؤْمَرُونَ وَلَهُ كُتِبَ أَنْزَلًا عَلَى رُسُلِهِ مِنْهَا التَّوْحِيدُ وَالزُّبُونُ
 وَالْإِنْجِيلُ وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ وَأَنَاءُ تَوْفِيقِيَّةٌ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَاللهِ وَسَلَّمَ إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةَ تِسْعِينَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ
 وَهُوَ خَالِقُ الْأَفْعَالِ الْعِبَادِ وَاللِّعْبَادِ الْأَفْعَالِ اخْتِيَارِيَّةٌ يُشَابَرُ بِهَا
 وَيَعَابَرُونَ عَلَيْهَا وَاللَّهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَعَذَابُ
 الْقَبْرِ لِلْكَافِرِ وَالْفَاسِقِ وَتَنْعِيمُ أَهْلِ الطَّاعَةِ بِمَا يَعْلَمُ اللَّهُ وَيُرِيدُهُ وَسَوَالُ
 مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ حَقٌّ وَالْبَعْثُ حَقٌّ وَالْوَزْنُ حَقٌّ وَالْكِتَابُ حَقٌّ وَالْحِسَابُ
 حَقٌّ وَالسُّؤَالُ حَقٌّ وَالْحَوْضُ حَقٌّ وَالصِّرَاطُ حَقٌّ وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ
 حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ وَهَمَّا تَخْلُوقَتَانِ بَاقِيَتَانِ وَلَا يَفْنَى أَهْلُهُمَا وَكُلُّ الْخَبَرِ
 بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَسْرَاطِ السَّاعَةِ وَأَحْوَالِ الْآخِرَةِ
 حَقٌّ وَالْإِيمَانُ تَصَدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَقِرَاءٌ بِاللِّسَانِ وَهُوَ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ
 وَالْإِيمَانُ وَالْإِسْلَامُ وَاحِدٌ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَقُولَ أَنَا مُؤْمِنٌ إِشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى
 وَالْإِيمَانُ الْبَاسِ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَالْكِبِيرَةُ لَا تَخْرُجُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنَ الْإِيمَانِ
 وَأَهْلُ الْكِبَائِرِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَخْلُدُونَ فِي النَّارِ وَإِنْ مَا تَوَّابِينَ غَيْرِ تَوْبَةٍ
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَجُوزُ
 الْعِقَابُ عَلَى صَغِيرَةٍ وَاللَّهُ تَعَالَى أَرْسَلُ سُلْطَانًا مِنَ الْبَشَرِ مُبَشِّرِينَ وَ

١١٣

مُنْذِرِينَ وَمُبَيِّنِينَ لِلنَّاسِ مَا خْتَجُونَ إِلَيْهِ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَأَيُّهُمْ بِالْإِجْرَاتِ الْبَاهِرَةِ وَالآيَاتِ السَّاطِعَةِ الْمَفِيدَةِ لِلْمُتَّقِينَ وَأُولُو
الْأَنْبِيَاءِ أَدَمُ وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَجْمَعِينَ وَالْأُولَى الْأَنْبِيَاءُ
يَعِينُ عَدَدُهُمْ وَكُلُّهُمْ كَانُوا مَبْلُغِينَ عَنِ اللَّهِ صَادِقِينَ مَعْصُومِينَ غَيْرِ
مَعْرُوبِينَ وَأَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ
مَبْعُوثٌ إِلَى كِفَايَةِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَمِعْرَاجُهُ فِي الْقَيْظِ شَخْصِيًّا إِلَى السَّمَاءِ
ثُمَّ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى حَقُّ وَأَمْتُهُ خَيْرُ الْأُمَمِ وَشَرِيْعَتُهُ أَكْمَلُ الشَّرَائِعِ
وَدِينُهُ نَاسِخُ الْأَدْيَانِ وَأَصْحَابُهُ خَيْرُ الْأُمَّةِ وَالْخُلَفَاءُ الْأَرْبَعَةُ أَفْضَلُ
الْأَصْحَابِ فَضْلُهُمْ عَلَى التَّرْتِيبِ الْخِلَافَةِ وَالْمُرَادُ بِهَا فَضْلِيَّةُ الْكَثْرَةِ فِي التَّوَابِعِ
فَبِأَيِّ عَشْرَةِ الْمُبَشِّرَةِ فَأَهْلُ بَدْرِ فَأَهْلُ أُحُدٍ فَأَهْلُ بَيْعَتِ الرِّضْوَانِ وَفَاطِمَةُ
سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَا شَبَابِ هَلِ الْخَيْرِ وَالْخِلَافَةِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
تَلَاوُزًا سَنَةً ثُمَّ بَعْدَهَا مَلِكٌ وَإِمَانَةٌ وَنَكْفٌ عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ الْأَخْبَرِ
وَالْجِتْهَادِ يُخْطِئُ وَيُصِيبُ وَلَا يَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَمُرْسَلُ الْبَشَرِ أَفْضَلُ
مِنْ رُسُلِ الْمَلَائِكَةِ وَرُسُلُ الْمَلَائِكَةِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ وَعَامَّةُ الْبَشَرِ أَفْضَلُ
مِنْ عَامَّةِ الْمَلَائِكَةِ وَكِرَامَةُ الْأَوْلِيَاءِ حَقٌّ وَلَا يَبْلُغُ إِلَى دَرَجَةِ الْأَنْبِيَاءِ
وَلَا يَصِلُ الْعَبْدُ إِلَى حَيْثُ يَسْقُطُ عِنْدَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالنُّصُوصِ مَجْمَعًا عَلَى
ظَوَاهِرِهَا وَالْعُدُولِ عَنْهَا إِلَى مَعَانِهَا يَدْعِيهَا أَهْلُ الْبَاطِنِ بِحَادِثِ فِي دُعَاءِ

الْأَخْيَارِ لِلْأَمْوَاتِ وَصَدَقْتَهُمْ عَنْهُمْ نَفَعَهُمُ اللَّهُ وَخَيَّبَ اللَّهُ عَوْنَهُ
 وَقَاضَى الْحَاجَاتِ وَبَجَّزَ الصَّلَاةَ خَلْفَ كَبِيرٍ وَفَاجِرٍ وَتَرَى الْمَسْحَ عَلَى الْخَفَائِنِ
 فِي الْحَضْرِ وَالسَّفَرِ وَاسْتِحْلَالَ الْعَصِيَةِ صَغِيرَةً كَانَتْ أَوْ كَبِيرَةً وَاسْتِخْفَافَهَا
 كُفْرًا وَالِاسْتِمْرَارَ عَلَى الشَّرِّ بَعَثًا وَالِاسْتِمْرَارَ بِهَا كُفْرًا وَالْمَنْزِلَ بِالْكَفْرِ كُفْرًا وَالْجَنَّمَ
 بِالْكَفْرِ السُّكْرَانَ وَتَصَدَّقَ نَبِيُّ الْكَاهِنِينَ بِمَا يُخْبِرُهُ بِهِ عَنِ الْغَيْبِ كُفْرًا وَالْبَعْثُ مِنَ اللَّهِ كُفْرًا
 وَالْكَافِرُ مِنَ اللَّهِ كُفْرًا وَالْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
 الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

چون فهم عبارت عربی بر بعضی برادران ما مشکل بود خواستم که آسان ز کنم و بیشک فهمیدن سخن بسیار
 آسان تر بود پس نشینده تر خواهم بود از لفظ عربی و گفته اند که در لغت بیگانه اگر چه معلوم بود البته لفظ
 با معنی دو اسطه فهم آن گردد و لیکن در زبان خود معنی بیواسطه لفظ در دل نشیند و فهمیده گردد
 گویا لفظ در میان نیست باقتضای این کلمه ترجمان بیارسی نیز نوشتم **بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** +
 بنام خدای مهربان بخشاننده + حقیقتها چیز مادی در نفس الاقربا است و مجرد وهم و خیال نیست +
 و عالم نو پدید آمده است + و پس از پیدایش آن نابود شده است + پدید آکنده وی خدای تعالی است
 که همیشه باست در وجود خود است و یک است و زنده است و دانا است و توانا است و خدای استگار که کارها
 بخواست خود کند نه بجه و اضطرار و گوینده است و شنونده است و بیننده است و هر چه او را از کائنات
 همیشه چیزی در ذات وی نپدید نشود و تن ندارد و صفات ندارد و صورت ندارد و حد و نهایت ندارد
 و در بالا و پایین و پیش و پس و چپ و راست نبود و جای ندارد و شب و روز و سال و ماه بر او نگذرد

و چیزی مانند وی بخیزی مانند او و او در کار با مخالف نبود مددگاری نباشد و با غیر خود یکی نگردد
 و در چیزی نیاید همه بزرگیها او دارد و از هر نقص و زوال پاک است و فردای قیامت خود را
 بمؤمنان نماید و او است پیدا کننده همه چیزها و دانا همه چیزها را خواهد کند و چیزی بر او لازم نیست
 و در هیچ کار او را غرض نیست و هیچ کس خج روی حاکم ندو کرد از نیک آن است که شرع بدان امر کرده و بد
 همان که شرع از وی باز داشته و عقل را در آن دخلی نه و پروردگار عالم را فرستگانند که هر چه فرماید
 بکنند و بر او بیفرمانی وی زود و هر یک در مقامیکه داشته و بکاریکه فرموده اطاعت نهاده
 قوت ایشان طاعت و غذای ایشان تسبیح از مردی و زنی پاک و از خوردن و پوشیدن سینه
 و از آن میان چهار نوشته اند از همه بزرگتر و بزرگتر عورت نزدیکتر **حبر حلیل** که سام گذار و وحی رسان
 و آموزگار در شبهاست و **میکائیل** که پیماننده روزی است و قسمت رساننده قوت و **ایسر افیل**
 دهنده صور که سبب برپاشدن قیامت و برانگیختن مرد است **عزرائیل** که قبض کننده ارواح و ستاننده
 جانهاست و حق تعالی را کتا بهاست که بر پیغمبران خود فرستاده و دین و شریعت و توحید و صفات
 خود را در آن بیان کرده و وی تعالی را جز نباشد که در شرع آمده نتوان خواند و بحکم عقل بروی ما
 نتوان نهاد و کردار ما بندگان همه بقدرت و پیدایش است پس نیکی و بدی همه بتقدیر
 وی تعالی است اما از نیکی راضی بود و از بدی راضی نبود و بندگان را نیز بقدر قدرت و اختیاری
 داده است که بر آن کار میکنند و ثواب نیکی و عذاب بدی یا بند حال آنکه خدا تعالی گمراه کند هر که
 خواهد و بدایت کند هر که خواهد و اعتقاد باید کرد که عذاب قبر مرگ و از او بدکاران راست است
 و برانگیختن حق تعالی مرده ها را از قبور حق است - و راحت رساننده مرطبیجان و نیکوکاران

و سوال منکر و نیکر حق است - و سنجیدن کردارهای بندگان برای معلوم شدن مقدار نیکی و بدی حق
 است و پرسیدن و تعالی از بندگان که در دنیا چه کار کردند حق است - و دادن اعمال نامه
 که در آن کردار بندگان نوشته است مسلم از ابد است راست و کافران ابد است چپ حق
 است - و حوض کوثر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در روز قیامت عطا شود حق است و بهر
 که بر روی دوزخ نیند و تمام خلائق را از اینجا بگذرانند حق است و شفاعت نمودن در سحر از
 انبیا و اولیا و علما گناهان بنده را از پروردگار تعالی حق است - و بهشت حق است و دوزخ
 نیز حق است و بهشت و دوزخ موجود اند و تا ابد باقی باشند - و هر چه خبر داد نبی صلی الله علیه و آله
 و سلم از علامات و احوال قیامت حق است - و ایمان راست پنداشتن بدل است و اقرار
 کردن بزبان - و ایمان بنیاد میشود و نیکم - و ایمان اسلام هر دو یکی است - و چون کسی پرسد
 که مسلمان هستی در جوابش انشاء الله تعالی نگوید و شک و تردید در ادروی راه نهد - و ایمان
 وقت نزاع و سکر است که احوال آخرت پیدا باشد مقبول و معتبر نیست - و گناهان کبیره مؤمن
 را از ایمان خارج نکند - و گناه کاران همیشه دوزخ نباشند اگر چه بگویند از عالم بگذرند که
 خدا تعالی نمی بخشد آنرا که شرک کند بدو و می بخشد سواهی این هر آنرا که خواهد و او را میرسد
 که عقاب بر صغیره نیز - و خدا تعالی با پیغمبران و ستاده از نوع بشر بشارت و هشدار از
 ثواب و تهدید کندگان از عذاب بیان کندگان را آنچه محتاج میشود بدان از امور دنیا
 و دین و تائید کرد این از ابا معجزات باسره - آون پیغمبران همتر آدم صلی الله علیه و آله و آون ایشان حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است - اولی آنست که در شما پیغمبران بعد از من نباید استاد

و پیغمبران دروغ نگویند و گناه نورزند و معزول نشوند و بهترین ایشان حضرت محمد مصطفی ^ص
 صلی الله علیه و آله و سلم است و او پیغمبر تمام عالم است و معراج و صلوات الله علیه و آله و سلم به تین ظاهر و پدید
 بر آسمان ناجای که خدا تعالی خود است و شریعت و صلوات الله علیه و آله و سلم کاملترین شریعت است
 و دین و مانع دنیا است - و اتم و بهترین امتهاست و ایران او صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوار
 امت است و چهار یار با صفا فاضلتر از همه یاران و فضیلت ایشان به ترتیب خلافت و بعد
 از ایشان باقی عشره مبشره و بعد از ایشان اهل بدر و بعد از ایشان اهل احد پس از آن اهل حدیبیه و
 فاطمه رضی الله عنها بهترین نسای جنت و حسن و حسین رضی الله عنهما بهترین جوانان بهشت اند
 و خلیفه اول ابوبکر رضی الله عنه و بعد از او عمر رضی الله عنه و بعد از او عثمان رضی الله عنه و بعد از وی
 علی کرم الله وجهه است و خلافت بعد از پیغمبر سی سال است و صحابه پیغمبر را خبر نیکی باید نباید کرد و
 محبت که در قرآن و احادیث بفرموده خود نظر کند صواب کند و گاهی براه خطای نزدیک و دوری آن
 خطا معذور باشد و اهل قبله را کافران نشاید گفت و هیچ کس را به تشخص لعنت نباید کرد الا آنکه بنص
 معلوم شود که کافر بوده و خواص بشر فاضلتر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضلتر اند
 از عوام بشر و عوام بشر فاضلتر اند از عوام فرشتگان و مراد بنحو خاص بشر انبیاء و از عوام بشر اولیا و
 پرستگار اند - و کرامات اولیا بر حق است و هیچ کس به مرتبه نبی نرسد و بنده به مرتبه نرسد که احکام
 دین و تکلیف شرع از او ساقط گردد - و تصویب قرآن و احادیث مجمل بر ظاهر بود الا بحکم
 ضرورت و تدبیر باطله که میگویند ظاهر آن مراد نیست الحاد است و در دعای زندگان مراد
 رانفع است همچنان در صدقه دادن نشان و قبول کننده دعای بندگان حق است و در پسین ^{خدا}

مسلمان اگر چه صالح نبود نماز باید کرد و تسبیح مؤذنه را در سفر و حضر معتقد باید بود و حرام را حلال
 و سبک السنن کفر است و استهزای شریعت و ایانت آن کفر است و بازی کفر کفر است
 بلکه کسی در حالت سی و بیوشی کلمه کفر گوید کافر گردد و راست گوید استن منجان
 و کاهنان را در خبر غیب کفر است و تو میدی از رحمت
 حق سبحانه تعالی کفر است و ایمین بودن از عذاب
 و کفر است و سلامتی ایمان
 در میان هم و امید است

بعون عنایات خداوند جهان درین زبان عین اقترا نهایون انجام فرحت عنوان نشود پس بیرون در علم تحقیق
 مسیحی تکمیل الایمان عنقه زبده محدثین جمده مفسرین سراج الملکه والدین مشوای راه یقین برگزیده
 ارباب حق مولانا شیخ عبدالحق محدث بن سیف الدین التکرکله بلوی البخاری باحواشی جامع معقول
 و منقول حاوی فروع و اصول عالم شریف لائانی مولانا مولوی سید وجیه الدین احمد صاحب فاضل درسی
 سابق ازین در مطبع فردوسی تگلوطبع گردیده لیکن در اکثر جا خطا مانده است اما مقصود فهمی کتابت عدم
 درستی صحت آن بهندرسه علامت حاشیه در اکثر جا نبوده لکن آذره بی بین غلام حسین جعفری عنقه
 نسخ مذکوره را از جامع مکارم اخلاق منبع می اشفاق فاضل جلدین جودت پناه قنطرت دستگاد
 حافظ محمد لطف الله صاحب امت برکات تصحیح قرار واقع و تنقیح کما منبعی کنانیده بعد از الة اعلاط صحیح
 و مطبع خاص ششمی مطبع هاشمی طبع پوشانند تصدیق این مقال حسن مطالع این نسخه برابر با انصاف
 مبر از اعتساف روشن بودید خواهد شد پس ناظرین باتمکین ارباب اولی الیقین است که هرگاه ازین
 کتاب فایده و منفعتی بردارند نظر بر حق بریزی عاصمی حاجت تمه پر دارند - والسلام علی من سئل
 علی السلام

